

# مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبرہاء

۱۳

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران  
شیداللہ ارکانہ بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر  
شده است ولی از انتشارات مصوبہ امری نمی باشد

شہر الملک ۱۳۲۲ بدیع

هوائت

ای یاران حقیقی الواح مسطوره و اوراق منشوره و اسماء  
مذکوره کل بقیع مبارکه و اصل ملاحظه کردید و مسموع  
شد و مضامین دلنشین معلوم و مفهوم گشت حمد  
خدا را که بفضل و موهبت جمال قدم روحی لأجانب الفداء  
عبادی و دظلال لواء میثاق محشور گشته که از نغاث ریاض  
ناویشان آفاق معطر و از انوار وجودشان افلک اشراف  
مظاهر الطاف حق فرمایند و مطالع آثار بنا عظیم مشاق  
نجوم هدایتند و مطالع رموز عنایت نسام حدائق  
توحیدند و در و اوج جانان تجرید جبال را سحر عهد پیمانند  
و منابع جاریه و جد و ایقان اشجار ممتزج و دروس ایامند

و طیور قدس ایکه عرفان سرخ نورانیته سخن اسرارند  
و هیاکل تقدیس محفل ابرار مؤید وجود ملکوتی هستند  
و موقوف ملائکه ملا اعلی او دوستان جمال ابهی وای  
یاران حضرت کبریا لسان بشکرا نه این موهبت کبر و یکشانه  
و حضرت احدیت را بنستاید که مظهر فضل وجود شدید  
و محشور در زمره اهل سجود کمر خدمت رسانید و در  
جوق ملائکه ملکوت احدیت داخل گردید تا در ساحل  
بحر اعظم صید ماهیان لب تشنه بحر جان نمایند و  
در تبر وحدت شکار آهوان چمنستان حقیقت نمایند  
تا بعون و عنایت حضرت احدیت جمیع ملل را در ظل کلاه  
و عدالت درارید تا نغاث الهیه شرق و غرب را احاطه  
نمایند و انجذابات رحمتیه حیرت امکان را بحر کثرت اسرار  
مقدس ظاهر گردد و آثار و دراهم اعظم باهر شود حقیقت  
کیمیا با بر کرد و در روضه امکان میوه تریا آورد شع

توحید برافروزد و حقیقت تحدید بسعلا از نار موفده  
 الهی بسوزد انوار صدی بتابد و ظلمت جهل و غی محو و نا  
 گردد حضرت مسیح چون بجهان فیج شتافت یازده یار  
 یادگار گذاشت و چون بچپتی بنیاد کوشی شتو از زبانی کویا  
 و عزمی ثابت جازم بر اعلاء کلمه الله قیام نمودند بان قسم  
 ثابت گشتند که اصحاب ثابت و فرعهائی السماء توفی اکلهائی  
 کل حین گشتند شمعون صفا که بدر این فحوم هدی بود بظاهر  
 صیادی در دریا چو طربا و چون بکمال استقامت و همت بر سر  
 آثار و خشر ابرار قیام نمود و در افق وجود بانوار سحر و جینا  
 درخشید که ماه و خورشید حیران و پروانه اشباح تابان گشت  
 حال جمال فذم روحی لاسمه لا اعظم فدا صین صعود فریخته  
 هزار نفر در این رهگذار بر گذار گذاشتند و جمعی را بنفحات  
 فذس تربیت فرمودند و ابواب فیوضات بر وجه گشودند  
 و در اغوش عنایت پرورش دادند و در دبستان بیش درس

سبق

سبق آموختند حیف نباشد که محو و نشینیم و میم و هت  
 بماییم راحت جان بجوییم و راه آسودگی بجوییم این وفا  
 نباشد این صفا نباشد این هدی نباشد عنقریب الیوم  
 بسراید و مرغان چمن نغمه رطت بسراید و سراج عاشق  
 منطفی گردد و ظلمت هلاک مستولی شود و صبح نورانی  
 آخرت بدمد سعی نمایم و بکوشیم تا بار خ نورانی در ملکوت شکار  
 درایم و در ملا اعلی در حلقه ثابتان و راستان داخل گردیم  
 ملا حظ فرمائید که یازده تن چون تحمل انواع بلا و محن نمودند  
 و بحقیقت قیام فرمودند چه ناره صیاتی در قطب امکان <sup>خند</sup> <sub>خند</sub>  
 حال ما اگر چنانچه بفرمایید و شاید قیام نمایم با نایب موعود ملکوت  
 ابی چه انواری مشتم و در کرد و چه آثاری موجود شود قسم  
 بحال وجود و لوازم معقود و ظل مهد و در کنار و قود در قطب  
 چنانکه زیان گشت که هر و مدد بگذارد ای دوستان همتی و ای باران  
 خبش و حرکتی خود را بروایات و حکایات مثل زلین <sup>قا</sup> <sub>میفتا</sub>

مشغول ننماید چه که اضعاف احوال است و مقالات بسیار  
 از ثابتن بگویند و سیل را سخن بپسید از برای خوشبخت  
 سالها باز که حال از آن خوشگلهامع هوای بی  
 یا من تشبث بالعمرة الوثقی خوشحال گشتی که در محفل  
 بگذریده را مشاهده انوار جمال پیر و دل روشن نمودند شا  
 بحال نفوس که در نهم السن انجام عهد سر مست شدند  
 و خوشحال کوشیدند ای الهی از شجره میثاق استماع نمود  
 و فرخنده ظالمی که در ظل شجره انبیا حاضر شد و مبارک  
 رخ کبری تواناب عهد بر افروخت و ای همایون دلی که بناد  
 محبت الله در سدره طور رسوخت و ای سعادت مند مستمند  
 که بکبر اعظم پی برد ای پروردگار بتو امید دارم و از غیر تو  
 بنیاد حجاب بدد و اوراق شهبات را با اثر کن و شجره تناسل  
 پیر فرما یوسف صدیق را از بر عمیق برار و از قهر چاه باوج ماه  
 ريسان و از دست تظاولی و نایان کجاست بخش  
 غیر

غیر خوبی جز یوسف چلیپا پس مکشوب شما وارد  
 و مضمون چون شهید فائق و رؤیا صادق و صاحب رؤیا  
 عنقریب بر هر ناقص میثاق غالب ع هوای بی  
 جناب آسده الله از خدا بخواه که چون اسد ضاری و هزبر  
 جری در میدان معرفت تمغزونی غره کن شیر واری شیری  
 نارودان غره ناهفتم طبق جمیع اولاد و اطفال و  
 منتسبین را از قبل این عبد تکبیر ابدع الهی ابراه فرمائید  
 بجمع ذکر بزرگ جمیع مشغولیم هوای بی  
 ای شمع از روشن عشق الهی چون پیر صومعه محبت الله جان و  
 مال و اهل و منال را کلا در سبیل خدا فدا نمود و در جان  
 فشان بی باخت و چون شیر زین با قوت جوان در میدان  
 قربانی سباحت ناانکه در ملکوت ارضی و جبروت اعلی علم افزا<sup>خت</sup>  
 قسم بحال بین که ملا اعلی بوجرمینش مستبشر شدند و  
 در عرش کبریا جالس و مکن شد رویش و از آن سخن روشن و

منور است و بوی خوشش در مشام اهل فردوس بقا  
منشر بندهای یالیت قومی بعلون ندایم نماید شما  
باید کاران روح مجربید و انوار آن ماه منور پس باید شکر کنید  
که این فضل عظیم فائزید و با طوار و احوالی قیام نماید  
که در آخر جن ازان استنشام شود و هر نفسی مشاهده کنید  
که دره حرکت نالایقی دارد و یا در آخر غیر تقدیس از او  
استنشام میشود البته فوراً احتراز نماید و تجنب کنید  
زیراً صراحتاً الله در تقرب با دست چه که نفوس پیدایشند  
که اسیر نفس و هوی هستند و نام حق بر زبان میرانند این  
نفوس در امر الله از تم کشنده بدترند بسیار احتیاط  
لازم است و البهاء علیکم ع هوالابی  
یا من تمسک بالعرقة الوثقی انچه در قوم فرموده بود سید  
ملاحظه کردید نفع خوبی از ریاض معانی استنشام شد  
چه که در دلالت بر ثبوت و رسوخ بر میثاق الهی چون بنیاد

مرحوم

مرصوص بود و لثاک ینبغی هذا المقام العظیم و کل وجه  
یستغنی بهذا النور المبین قسم باسم اعظم روحی لأجابه  
الثابتین ندا که الیوم مقامی اعظم از ثبوت و رسوخ بر  
ایمان و پیمان الهی نبوده و نیست این نفوس باسته مؤید بخود  
ملکوت الهی هستند و این هیاه کل مقدسه مؤید به اذاعه  
این امر عظیم و صراط مستقیم را العنان و اقتنان شدید در  
پی بقسمیکه جبال را سخر منزل کرد و اشجار معرفه  
منفعل شود در لوح فتنه در سنن شداد و شدادش  
مذکور هیناً لکن ثبت و رسخت قدمه علی الصراط  
البتة انجاب شب و روز در تثبیت قلوب بکوشید  
و اگر چنانچه نفعی ولو بسیار خفیف ترزل از نفس را رقیق  
عابری استنشام نماید اجباراً مانع از معاشرت کنید

مفسر

عبدالها آعباس هوالابی  
ای محمود رحمت الله قومی از اباده خالاری پر نشسته و زنده

لکن در بامداد رخسار و فوئند خری از خمر و در محجورند  
عاقبت حضرت و در محجورند جمعی از صهبای محبت الله در  
شور و نشورند و از باده معرفت الله در سرور و حبور  
این نشتر نشوئه با تیر است و این سرور و شادمانی از در  
در صدای الهی تیر پس اگر سرور باید از آب کشف نشاید  
و اگر سرور نشد مطلوب از خمر الهی باده رحمانی مطلوب و  
مقبول آنچه در رخانداری نشکند صفرای عشق  
زان شراب معنوی ساقی همی صحرای بیار جمیع نفوس را رسید  
نمائید که با وجود آنکه جام باقی و خمر الهی میسر هیچ فطرز پاک  
باین آب فانی منتن میل مینماید لا والله عبدالله عباس  
هو الاهی یامن آخره الله لحفظ الشا  
بالت بابت میثاق است و نور سعلد اسراق شمع روشن  
و حامد و ستایش حال قدم شاهد هر آنجن ندای استغاثه  
و پیمان الهی در آن بزم از دست بدست انوار حقیقت چون

مه نابان عنایت در سریان شمع هندی روشناست  
و بحر بقا پر تو بخش کلزار و چون روح القدس توه ناید  
روح الامین مبتین معنی کتاب مجید فصل خطاب  
عنوان کتاب است و روق منشور صفحی لوح محفوظ است  
کتاب تکوینت که مبتین کتاب مبین است پس گوش باز  
نمائید تا اسرار ملکوت ابھی بشنوید و انوار رفیق اعلی شاه  
نمائید تا اسرار ملکوت ابھی بشنوید و انوار رفیق اعلی شاه  
نمائید جمال قدم و اسم اعظم روحی از تیر مرقد الفداء  
هر چند از افق ممکن غروب فرمود و از مطلع این جهان  
افول نمود و بجهان غیب شتافت ولی فیض مستتر  
و ماء فضلش منهر باب رحمتش مفتوح است و کاس  
عنایتش مملو شجره مبارک اش بار و راست و بقعه مقدس  
پراز حدائق پرثمر روح القدس نبعین مینماید و جبرئیل  
امینش ناید میکند پس ای یاران دل بالطافش بندید

رچشم بعنايتش بکشاید محمود نکو ديد محزون مشوید  
 امید است که در جمع محافل که مؤانس حضرت ابن اهرید  
 صح امید بتابد و اتوار الطاف از ملکوت ابی بد رخسار  
 هو الأبهی ای بلند همت بلند همت یا  
 میرانی و سهم مقصد و ابرهانی عقاب و ج عزت در شاخ  
 خاکدان فانی ذلت لاند و آشیانه نماید هفتک بحر الهی در  
 امکان منزل نکیر و غضنفر نیستان را بانی در بیشه قوسهای  
 اوهای ماوی نکیر باری اگر با زبند پرواز این ارجی صید  
 مرغان چمن کن و اگر شهسوار مراد کن این میدانی جولانی نما  
 و الاعلی قول سعدي بنشین و توصیف پیش کبر دنبال کار  
 خویش کبر و البهاء عليك ع ع هو الأبهی  
 ایها الفرع الکریم من سدره السیناء قد قضت الشمس و ریل  
 مضت الأحقاب و الدهور ولم یرد برید السور و مضویاً  
 تحریرین ذلک الجیب المشکور هل الأعلام جفت ام الصف  
 طویب

طویب ام الأیدی آخرت بعد ما قد قثت ام النجوم  
 کلا ان الارض لرزلت و ان السماء اطلعت و الامکان  
 اشذت و افشانات سنن الشداد نعاقت و  
 الجبال نسفت و الزوابع امتعت و الأشجار انفعت و  
 انک انت ایها الفرع الکریم ثبتت القدم علی هذا الصرا  
 المستقیم و اسلك فی هذا المراج القويم و يتبع الشرف  
 القديم اللوح المحفوظ و الرق المنشور بکتاب الأقد  
 و الصفح المقدس نال الله الخیراته لصرط السوی ثم  
 انظر الی شرح آیاته التي شرحها ید العظمة و الأقدار  
 فی کتاب عم مد الله العزیز الجبار من دون حجاب سنار  
 لعمرک فذکرک المخصوص و هدموا البیان المصون  
 و تمسکوا بالشبهات و اهما و الآیات الحکامات و  
 احتجوا بالادهام و غفنا و اعن العزیز العالم فسوف  
 ترهیم فی کرب عظیم ع ع هو الأبهی

ای فرغ کریم وقت آنست که چون سیف شاه کرد  
 و شهاب ثاقب چون علم بین از نسیم مهتاب  
 بمرکت آنی وقت سکوت نیست و زمان سکون  
 فرصت از دست مده و ماهی از شصت من نار بود  
 شو ویران موصد ناطق باش ناخجل با ستوری  
 و رطب ناطق بار آوری بجهنم در خلق شدی  
 ناسمع شب افز و ز کردی و شعله پرده سوز پرده آه  
 انام بدر و آفت انعام باش با اسم اعظم کورهار بسپان  
 و کرهار استنوا و مردهار احیا ایام در گذر است و  
 ملکوت مستمر مانده استانیم و دربان و پاسبان  
 بیدار باید بود همیشا باید زبیش تو در خوف من دعا  
 کن نا از هر بندی رها کردم و بخدمت عیسی علیا فوق  
 و جانفشانی مؤید سر بر قدم خجالت دارم و از خود  
 شکایت خواهم باری تو فرزند باش و از هر قدری داده

بخدمت

بخدمت بخیز و بذیل هدی در او نیز مراد بکوش  
 اللهم یا مفرغ دوخته الرحمانه فی سدره الأنان  
 هذا فرغ کریم من شجرة الأبحاث اجعله آیه من آیات  
 و اثبت قدس علی الصراط و اشدد ازوه علی خدشک  
 و قوظه فی عبادتک و افخ علی ابواب معرفتک و  
 اسبغ علیه نعمتک و اکل علیه عنایتک و احفظه  
 بعونک و صونک و حمایتک یرت رب فرغ عیسی  
 غام موهبتک و اشرافونه با ثمار رحمتک و احفظ  
 سالانہ فی کف حیانتک تا کنان الحافظ الوافی  
 المقنن الفدیرع هو الابی  
 الیتم روشن در چمن یاران هر مامد کد این کوکب  
 خاوری در مطلع ظاهری با رخ دری جلوه نماید  
 لبان حال فریاد برارد که ای خفتگان بیدار شوید  
 دای بر شان هوشیار شوید دای از نکان جوش آید



وای خاموشان بخروش آید وای مجبوران برده براندازید  
 وای مجبوران جام صبوحی زیند من آیتی از آیات  
 شمس حقیقتم و جلوه از ظهورات نیر الوهیت  
 این اشراقی است که اشاره از احاطه سلطان فیض نیر  
 آفاق است و البها علیک و علی کل ثابت علی میثاق الله  
 ع ع هو لا بهی ای در مرغ حدائق  
 میثاق شکر کنید حضرت می توانا که ثابت بر عهد و  
 پیمان حضرت بر داندید در اسب بر عهد و میثاق جمال کسا  
 روحی لاجبانه الفداء در افاق ایمان دو ستاره روشنید  
 و در میدان ایقان دو قلمن روین تن قسم بحال فدم  
 که در هر نفسی جانم فدای نامش باد که اگر ذبا بی مستقیم بر  
 عهد و پیمان کردد عقاب اوج عرفان شود و عصفور  
 ملک طینور و سلطان نسور کردد موری سلیمانی کند  
 و گرنای سلطنت جاودانی راند چاه افتاده غریب صحرای

شود

شود ریوسف کنگانی صیاد ماهی شمعون صفا شود  
 و چوپان بیابانی ابودرغفاری آتش گلشن شود و  
 اشتری نافذ الله در مرغزار و چمن شبان با ثعبان مبین  
 ظاهر کردد و تجاری ناخدای فلک عظیم باری امر مؤید در  
 ملکوت الهی ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله است  
 چه فلک عهد و اطونان از جمیع جهات احاطه خواهد نمود  
 و اوراق شهبات و استدلال بمنشاهات سراسر منتشر شده  
 جهر این منتشر خواهد شد و اما الذین فی قلوبهم مرض  
 فیتبعون ما تشابه منها سبحان الله مبین منصور محصور  
 واضح مشهور و مجهور کشته و اطفال شاد و عارف و  
 مبین الواح جمال فدم واسم اعظم روحی لاجبانه الفداء  
 واقف و اعلم بود که کار با این قسم حکم و امر را مستحکم نمود  
 از بدایت فخر ظهور بلکه در تئوریه و انجیل و زبور بلکه در  
 مصحف ابراهیم این میثاق عظیم را ذکر نمود و در جمیع الواح

و در بجهت اذمه مسکین و مستبثین و توقیر بابتین و راسخین  
 فرمود حال با وجود مبین و اصرح و منصوص و هو ساذ  
 کله و توجه ارا تاویل و توجه را باقسام مختلفه مضاده  
 تفسیر می نمایند و آخر الحقیقه توجه را بدرجه اعراض  
 تفسیق و تخطئه می رسانند ذلك مبلغهم من العلم درهم  
 فی خوضهم یا عبون ان ربک لغفی عن العالمین و الهما  
 علیکم و ازهم عجبتر آنکه این عبدنا بحال امری با حدی  
 ننمود و تکلیفی بکسی نکرد که درجات بجهت توجه و  
 قرار داده شود و شبهات بیهان آید و آیات مشتقا  
 تاویل شود نهایت کل را بنشر نجات الله و از اختلاف  
 که هادم بنیان الله است منع نمودم اگر این قول مقبول  
 خود میدانید اعراض بکسی ندارم و البها علیکم ع  
 شرح جناب معمار باشی علیه آه و الله اعلم  
 رب و رجائی هذا عبدك الرقیق الذی ارتبط عنقه  
 سلسله  
 عبودیت

عبودیت نه عنبتك التامیه و رقیق حضرتك العالیة  
 و رفد عليك خاضعا خاشعا منصدا مقبلا الى  
 ملكوتك الرحمانیه مفتبسا ناد الهدی من شجرة ذی التنا  
 التي ثابت و فرعها فی السماء اربث ثبت فی قلبه آیاتك الكبری  
 و نور صبره بمشاهدة تجلیات فیوضات ملكوتك الذی  
 جمع فادعی و سهل له کل و غیر عن السلوك و اتس له  
 بینا ناسا هقا بحر عن المملوك و المملوك و اجعله حجر الزا  
 و در انا مرتفعا شاهقا باذخاشا حقا فی حیز الوجود انك  
 انت البانی المؤسس الفدیر ای مهندی بنور هدی چون  
 کل خندان شو و چون مل مجروش آ زیر در چنین کلسنان  
 بافضای جانفزای هدایت داخل شدی و در نفس مشید  
 آر میدی و در چنین وجود چنین پایه و اساس خدای  
 که ابدی و سرمدی است و الهما عليك یا عبد الله ع  
 شرح جناب انا میرزا ابوالقاسم علیه آه و الله اعلم  
 تا بنده  
 سلسله

هوآبھی ای مہندی بنا و موفاۃ الہیۃ  
 حضرت کلیم چون از مدین استیاق بسیناء اشراف بخرامید  
 در شجرہ طور با بعد از نور و شعلہ ظهور ہدایت کبری  
 موفق گشت و ان اجد علی التا و ہدی فرمود حال <sup>خط</sup> ملا  
 فرما کہ ناد حقیقت در اکثر اقالیم شعلہ برافروخت و  
 پرودہ ستر و حجاب بسوخت ندای الہی از دم رحمانی گوش  
 زد شرق و غرب کردید و تجلیات رحمانیہ از جمیع جہا  
 بایات و اخوات اشراف نمود بشرقیہ و غربتیہ و جنوبیہ  
 شمالیہ کل الجہات جہا تھا با وجود این قوم مخموران  
 زمرہ مدہوشان چون خفاشان کوران در ظلمات  
 دہلیز گذرانیدز مخموران و پنهان محسور شدند زہ  
 حسرت و اسف کہ مستعدان بسعلہ محرم اسرار شدند  
 و کاهلان با صد ہزار بمعہ محرم از مشاہدہ انوار کو گرفتار  
 شدی شاد باش و شاد باش والہا علیک ع ع ہوگی

یا من اشعل بنا رجبت اللہ حضرت عندلیب لسان بسنا بیژ  
 انجذاب کشود و داد سخن بداد کہ ان مفتون جمال حق تیوم با  
 دل بنا رجبت اللہ سوزان و لسانی بذکر رحمن کویان دد  
 جانایان بنای یزدان مشغولند این خبر اثری در قلوب  
 یاران مہر پرورد نمود کل بستایش ان یار مہربان پراختند  
 و دست بدعا برد و دندکہ ای یزدان مہربان ان بندہ فرخندہ را  
 در این مقام بلند پایندہ فرما نا ان درد مند از ہر درد بخند  
 لہارنی یابد اورد زمان جان جوید و با یوان بلند  
 بر پرد ای رحمن این ہمال تر و نازہ و ابریشماث ابر عنایت  
 پرورش و شبیم الطاف ہوارہ سبز و خرم دار  
 توی بخشندہ و درخشدہ و افزینندہ ستایش ترا است  
 و بیایش ترا است والہا علیک ع ع هوآبھی  
 از عذب نجات عرفان در عام وجود انچرا انسان آرزو نماید  
 تو را بداند شاید چکہ حقیقت سراست نہ سراسر و دودا سن

نریکات موج او هام است رفوج احلام جز سلوک در  
سبیل الهی و مشی در طریق رضای رحمانی که این جوهر کوش  
و در مخزن موهبت باقی است و مخزن ربانیه پس از خدا  
بخواه که موفق باین عنایت کردی و مؤید باین موهبت  
والله اعلم علیک و علی کل ثابت راسخ علی عهد الله و میثاقه

ع ۴  
هو کلابی

ای ثابت بر عهد و میثاق جمال مبارک روحی لاجتانه  
الثابتین الراستخین فدا در این کور اعظم بنیان امر را چون  
سد ذوالقرنین از زبرجدید نهاد و اساس دین الله را  
بر بنیان مرصوص گذاشت نایاب جوج شهبان و با جوج  
اشارات بوجه من الوجوه رخنه نتواند و حصن حصین امر  
محمفوظ و مصون ماند سی سال ذکر عهد و میثاق فرمود  
و کلام عهد پیمان و ایمان از فم مبارک رقره مطهره قوم و  
ما محفوظ نا انکه لوح مقدس محفوظ مصون با اسم کتاب عهد  
چون

چون رق منشور و کتاب مسطور و لوح محفوظ ظاهر و  
مشهور شد جمع نفوس که منظر اعلا و کار خراف و  
نشر نفعات شهبان بودند خائب و خاسر گشتند و  
عهد الهی چون آفتاب ز رانی شرق و غرب را روشن نمود  
نمود بقتی که جمیع ملوک ارض کتاب عهد الهی را گرفتند در  
خزان خویش محفوظ نمودند و صیانت این میثاق الهی جمیع  
انانی را مستحرم نمود بر وایت نیست که نذیب را وی شود  
بخط کاتب نیست که محفل شهبان قومی گردد و عدم اطمینان  
حاصل شود بلکه با بزرگم اعلا است با وجود این بیخردانی  
چند با انواع حیل و خداع میخواهند رخنه کنند و  
اختلافی اندازند و بنیان امر الهی را بکلی بر اندازند فاطما

هم یظنون ع ۴  
هو کلابی

ای ناظر ملکوت الهی در این عهد و عصر که نفعات ندس  
امر الله در شرق و غرب منتشر و انوار تقدیس بر تنظیم

ملکوت وجود را روشن نموده جمیع خفا سیرت ظلمت  
 تاریک را بلیس خود رسد این افتادند که مهر میزبان پرده  
 او هام و غام ظلام مستور و محجوب نمایند و بروایح کرمیه  
 ان بوی خوش عطر الهی را مقطع کنند سبحان الله این چه  
 فکر خالی است و تصور باطلی باطلی که چشمه افشا  
 از غبار اینک خفا شی مکدر کرد و ماه میر از بناح کلابی  
 تیره و مخفف شود لا والله بلکه انان زحمت خود دهند  
 و شفقت شدید بینند و عاقبت ان غبار بنشینند و  
 ان روائح کرمیه با سفلی جیم رجوع نماید و نور خوشتر و  
 غریب را روشن نماید و نجات رحمن رخص وجود را کز اردو  
 چمن نماید ع

هوایابی

ای کوكب برج بلاغت اهل نجوم گویند یعنی ریاضی و نجوم  
 که کوكب بلاغت و فصاحت و بدیع و بیان عطار داشت  
 و برجش جوزا چنانچه شاعر عرب گفته ان الصخر من الوادی

ان

را مار و جفت و از انطقت فانی الجزاء حال معلوم  
 شد شماره فصاحت و نجم بلاغت و برج تیر معر  
 ند عطار داشت نه جوزا بلکه تیر تا بان نظم و اثر و  
 کوكب ساحل شعر و انشا ثریاست و برجش سیار  
 کاهی قطعند آسیا و کهی خطه اروپا و امید داریم عاقبت  
 سیرش در افق ملکوت الهی استقرار یابد و البها علیک  
 و علی کل ثابت راسخ علی میثاق الله العلی العظیم ع ع

هوایابی

یا ابا الفضائل و امه واجیه چندینست که بوی خوش  
 از ریاض ثلث ان معین عرفان بمشام مستانان بر  
 و حرارت حرکت شو قیله شعله اش بجز من دلهای دور  
 حقیقی نرسیده مکتوب مفصل در بدایت حرفت از  
 فرقت محبوبان ارسال شده دلیل وصول  
 ظهور نمود و اشاره قبول مشهور نکبت معلومست

کد این افسردگی و پروردگی از شدت احتراق از فراق  
 محبوب آفاق است و این جنود از کثرت تاثرات  
 در مصیبت بگری و لکن انوار شمس حقیقت را  
 افول نه و امواج بحر اعظم را سکون و کمونی نیست  
 فیوضات ملکوتی با همی مستتر است و قطیات  
 جبروت اعلا مراد ابرنسیان عنایت فایض است  
 و شریان محبت الله در حبد امکان نابض نماید از  
 افق اعلی متتابع است و توفیق بگریا متواتر اگر انبیا  
 انوار از افقادی که افق امکان است غایب است از افق  
 اعلا طالع و لایح اگر با حال ابصار بسبب سبکات جسمانی  
 از مشاهده انساب حقیقت نورانی محروم و ممنوع  
 و محجوب بود حال آن حجاب که در هر عهد و عصر  
 وسیله انکار بود کشف الغطاء کردید چه که در جمیع  
 احوال ظهور که ظاهر احدی از مطلع امکان طالع  
 شدند

ت. و همانا اعطشان این بود که می گفتند اما انت  
 بشرتنا و ما هذا الا بشر مثلكم خلاصه ظهور این  
 مظاهرا حدیث را از مطالع بشریت علت بطلان  
 می شمردند و باین سبب انکار میکردند و بعد از صعود  
 مؤمن و موقن میشدند زیرا بنظر شخص بشری <sup>حظه</sup> ملا  
 نمیکردند لهذا منته قوت بهمان و جمع الهی میشدند و  
 مظهر و بصیرت ایوم حدید میگشتند چنانچه اگر لایحه  
 بفرماید مشهور میگردد که در جمیع اعلا طالع <sup>بسم الله</sup>  
 عبارات صعود مشارق انوار با فو اعلا کردید چه که ناس  
 فطره ایمان بغیب را خوشتر دارند و دلگسترتر شمردند  
 در جمیع احوال در یوم ظهور انکار نمودند و استبکار <sup>ند</sup> روز  
 و همانرا جشنند و در لایحه او هام آشیانه کردند و چون  
 ملا حظ می نمودند که شخصی همیکل بشری ظاهر <sup>هست</sup> و مشا  
 حسانی دارند از موهبت ربانی محجب میانند چو

بصر شیطان که نظر در جسم خاکی و طلسم ترا در حضرت  
آدم کرد و از آن کتب بی پایان که اعظم موهبت الهیه است و  
منقبت انسانی است کور و نابینا شد و خافتی من  
نار و خلقتی من چنان گفت باری مقصود اینست که در  
رساله ایقان همی که بشری را بمنزله سحاب شمرده اند  
و حقیقت نور است و بمنزله آفتاب و چنانچه در  
ابن الاکسان آیتا علی سحاب السماء بقوات و مجد عظیم  
عبارت انجیل را باینگونه تفسیر و تاول نموده اند در حال  
وقت شعله و اشتعال است و ندا و انجذاب و وقت  
آنست چون بجز در جوش آید و چون سحاب در برق  
و خروش و چون حمامه جدیدی که وفادر نغمه و ترانه  
بکوشید و چون طیور سما، بقادر تغرد و نوا آید  
ای بلبلان کز ارهدایت و ای مهدان سبای  
عنایت وقت جوش و خروش است و هنگام نغمه  
و آهنگ

و عمت دلنک ماشینید و محزون و در محزون محسبید  
یرد از باوج علامت آید و آغاز آواز در گلشن هدایت آید  
نقد سبای دهن کنید و آهنگ ریاض حضرت مشا  
اگر در این بهار الهی نغمه سراپا، در چه موسیقی آغاز ساز  
نمائید و بکهای معانی همدم و همراز گردید یا ابا الفضا  
این اشتعال نار سرد رنگ و این اشراق انوار مجتنب و  
این امواج بحر عرفانک و این نسائم ریاض ایقانک و  
این نغماتک السارة للآذان و این نغماتک المعطرة  
لشام اهل الامکان این جذوة قلبک و این سعرة  
صدرک و این بشارة روحک و این اشتغال جذوک  
و این قبسنتک دمع السکون ولو کان فی هذه الايام الخویة  
من شدة الهموم مهدوحة مجودة فاخرج من زاوية الخویة  
و تصداج القبول و طیرتی هذا الهواء الابهی و  
تخلل صدی قمری بقیامک علی نشر روائح قدسه

واعلاء كلمته قياماً يزلزل به اركان الشرك ويرتعد فرائض  
الأختجاب عن رب الأرباب وعلو معام العرفان و  
نشر اعلام الأيقان وتحقق رايات التبيان ويرتفع  
شراع الحيات في سفينة النجات على بحر الامكان جناباً  
افاستيد محمد در حضور انحضرت بصحبات بمسعى فضيلة  
مرقوم محمود اند جناب افاض ميرزا عزيز الله تفضيلاً لارض  
خواهند نمود اگر چنانچه موافق رأی واقع شود بنظر  
چنين ميانيد كه وجود انحضرت مقرر مى خواهد شد  
در صورت تصم بر عزيمت بنظر چنان ميانيد كه اول  
بنيارت تربت طاهره مشرف شويد بعد عازم النعمه  
شويد والروح والبهاء عليك والثناء عليك به نهايت  
استحجال قلمى كرديد عنوفه فبايد عبده عباس رساله  
اسند اليتري كه از اثر شاهان جان پاك بود قرأت و تلاوت  
شد بشكر انرا الطاف حضرت احديت لسان كشوديم كه

بنا

رايات ملكوت ايمانيش نفوسى معجوشه فرموده كه  
هدايت جميع فرق عالم قيام نمايند ونطق و بيان وقوت  
برمانشان را در جميع ملل عالم مائل و مقارحى بناشد  
نشكره على ما انطقك بشانه و افالك على بيان برهانه  
وابتات حجتك ودلاله واظهار داحره بين ملكوت  
خالقه ولو كان للناس اذان واعين وعقول زكية و  
نفوس مطهرة وقلوب صافية لكفاهم هذه الرسالة  
وانى لا نضرع الا ان يجعل آية الهدى وراية النور  
ومنار العرفان ومطلع الأيقان ومهد الطريق والدال  
على سواء السبيل بين ملاء الوجود وفناء وجود الحيوة  
في ملكوت الشهود انة مؤيد من يشاء وان على كل شئ قدير  
والبهاء عليك ع هو الأبهى  
اى كل چينستان محبت شمع ميثاق در رجا حضرت خواد بر  
مريد و مشكاة الامكان را روشن نما ظلمات نفوس



افان نلوب محرومان را تیره نموده بنور شون چنان  
 شعله بزن که این لیل دیو را اهل نور را مبدل بنور نماید  
 و نفوس افسرده خموده را حیات تازه مبدول کنی  
 فانله لکشنه را براه رشاد هدایت نمائی و ما هسین  
 میترا را بحر عذب فرات دلالت کنی <sup>مطهر الطبا</sup>  
 جمال قدم باش و مستبشر فیوضات اسم اعظم  
 رکن شدیدی مملو و پناه است و نور مبین هادی  
 و رهبر راه دیگر چه خواهی و چه طلبی آن هذا  
 لفضل عظیم ات هذا النور مبین ات هذا فیض  
 شدید ع <sup>هو</sup>  
 ای یوسف فارسی عزیز مصر میثاق در دست  
 اهل شقاق گرفتار که در چاه فقرات مسجون و  
 که بقانله شهبات بتمن بخش در فروش و فروخت  
 کاهی در سخن قبطیان محبوس و کی در خطر ای هوی  
 پرستان

پرستان اسیر و سرگردان ولی ان مظلوم با وجود این  
 ظلم و عدوان اهل طغیان دوست و مهربان قسم  
 بهال قدم که چشم شفقت گریان است و قلب پر  
 محبت سوزان که چگونه این قوم در بحر لوم مستغرق  
 کشند و در فراتش نوم خوابیده اند و ابدا مستشعر <sup>نشدند</sup>  
 کبریاان خویش را ویران نمودند ع <sup>هو</sup> ای  
 ای بنده جمال قدم در این ساعت که مرکز میثاق در  
 طهات اشتیاق خامه برداشته و کاشتن این نامه  
 پرداخته نامه نلوب دوستان الهی از انوار رحمت روشن  
 کرد و چنان در پیمان یزدان ثبوت و استقرار یابند  
 که چون در زلزله از پیشتر ضعیفتر شمرند و از بوضه  
 حقیرتر ای بنده جمال قدم شکر حق قیوم و اگر سیل را  
 واضح نمود و دلیل بالاح کرد و شمع میثاق را روشن  
 در بود و کوبک تمدد را بر آفاق اشراق بخشید و جام

پیمان بدو آورد و یاران صادق را سوخت نمود و  
وحوش سست بنیاد را سرکشتر کسار غفلت فرمود  
نادوستان موافق در محفل بار محمور جام اسرار کردند  
و بعبودیت محض آستان مقدس حال الهی قیام نمایند  
والله اعلم بالصواب

ای یاران چه خوش بخت و بلند اختر و دها یون طالع بودید  
که در چنین آور و در دره در آورد و در زمین آرزو  
عصری موجود و بر چنین موردی وارد و در چنین  
آستانی ساجد و در سایه چنین شجره مستخرج  
و از چنین ثمری مستفید شده اید کورگور جمال  
قدم قرن عصر اسم اعظم موردش شریعت الله  
آستان درگاه جمال الهی شجره انبیا ثمر مرسد  
منه ای طوبی الفنا زین بشری للواردين فرج اللوا  
سرورک اللسنظلمین والحمد لله رب العالمین جمع

دوستان را تکبیر ابدع الهی ابلاغ نمایند در خصوص  
زرع تریاک استفسار نموده بودید زرع تریاک جز  
بجهت علاج جائزانه زیرا در اکثر معالجات مسنعل  
و از عدد ایام رضوان سؤال نموده بودید و از ده روز<sup>ست</sup>  
و یوم اولش همان یوم دو ساعت بغروب مانده است  
دیگر در جمیع اوقات باید دوستان الهی با یکدیگر با کمال  
سکوت و مراقبت و عزت نماز و بزرگتر شغول  
کردند و از یکدیگر راجح طیبه حبت الله استمکنند  
هو لا بی

ایها الضع البدیع من السدرة الرحمانه چون صبح  
میان اشراق نمود و احداق بپر تو فیض تیر افاق روشن  
کشت نفوس پاک و مطالع تقدیس لسان بشکر آنکشود  
و عمل خود طاعت حول مقام محمود گردیدند قدم ثبوت  
در میدان استغاث نمودند و ابواب فتوح گشودند

و نجات روح مبذول نمودند و بتبلیغ امر الله و پیام  
 کردند و راه نقدیس نشر نمودند و اعلاء کلمه الله کردند  
 ولی نفوسی حسود عنود چشم از وصایای الهی پوشیدند  
 و کریبان دریدند و بحفره خودت خریدند و تم نفع  
 چشیدند و در بادیه خذلان ابدی دویدند و بکل  
 تبلیغ امر الله رامهول نمودند و نشر نجات الله را منزه  
 دانستند و مرکز میثاق را خدول کردند و کاری جز  
 الفنا و شهات ندارند و فکری جز بیان مفتریات <sup>هند</sup> خود  
 شب و روز مشغول اغوای موفینند و تجدید از همان  
 مقبلین سبحان الله این چه عقل است و این چه ضلال است  
 پس تو که شاخ باغ این کاخی باید در بوستان میثاق در  
 هایت طراوت و لطافت مبعوث کردی و در جو بیاد  
 پیمان نشو و نما نمائی و بشکوفه و ازهار و میوه خورشکوار  
 مزین کردی و از ریج سموم شهات و مفتریات پشمرده  
 و افزوده

و سر و نگردی دست بلمن مطهر حضرت اعلیٰ زین  
 و بدیل تمدن جلال ابعی تشبث نما تا از غنچه سنن شد  
 محفوظ و مصون مانی بعضی را کمان چنین است که  
 بالما شهات هر قلبی را عمیقین توان نمود ولی غافلان  
 ای که نور مبین بیک اشراق ظلمات آفاق را زایل فرماید  
 و ظلمت مقاومت نور ننواید دع هو لآ الضعفاء فی  
 خوض الشهات تم استقم علی میثاق ربک رب الآیات  
 البینات تم انطق بشارة الشجرة المبارکة و ابهل الیه فی  
 الغد و الاصل ان يجعلک مستقیماً علی هذا الصراط  
 السوی و الحمد لله رب المیثاق العظیم ع <sup>ع و کلامی</sup>  
 ای ناظر بملکوت ابعی در این ایام که شمع میثاق در قطب  
 آفاق افروخته و انوار فیوضات نیر اعظم از ملکوت  
 سب شرق و غرب را رستگ جهان روشن نموده باید  
 بدان <sup>بدران</sup> الحق علی الخسوع <sup>انجیب</sup> روحانی شب دروزد

حرارت و اشتغال قابوب پر دازند الحمد لله مظهر قوت  
الطاف جمال ندی و مطلع الطاف اسم اعظم سرور  
و شادمانی کن و فرح و کامرانی نما عنقریب نتایج خود را  
خواهی یافت و البها، علیک ع ع هو الأبهی  
ای بنده درگاه جمال ابهی انچه جوئی جزایت الطاف ندیم  
نیابی و انچه بپویی جز میدان عبودیت اسم اعظم روحی  
الأجنان الله، نریمائی این عبودیت جمع مبین است  
و نورین و شهید و تکبیر چشم روحانیان بآن  
منور است و کام رحمانیان را شهید و شکر ملکوتیان را  
ماء معین است و لاهوتیان را عین تسنیم دردمندان را  
درمانست و مجربان را مرهم زخم بقر و سنان نوبت  
فرا امید است و ماتم دیدگان را مسرت شدید قسم  
بحضرت احدیت که حرارت عبودیت آستان جمال ابهی  
کام سکن مالاً اعلی را شیرین و شکرین نمود دیگر هر لقبی  
مخمس است

ای بلبل باغ بگوشن سرای عشق  
مندی بر داز کن و ای جریان بهر فیه صورتی این انساب  
نوحه نما ای تشنه زلال زیارت آستان مقدر معین  
مطاف ملا اعلی بنشاب ما ذوفی و منظور و البها  
علی کل مخمور من کاس الميثاق و کل ثابت راسخ نهید  
تیرا لانا و الویل لکل منزل و الذل لکل من یرد فی  
الأفتال و البها، علیک ع ع هو الأبهی  
ای خدای مهربان ما کنه کاریم و تو آمر زکار و مانده  
کاریم و تو عفو عفار هر چند موج کنه اوچ گرفتار  
دی بفقو و غفرنت معتمدیم و هر چند سپاه عصیان  
در نهایت طغیانست ولی بخشش و احسانت تقسیم  
ای خدای پر عطا خطا ببوش دریای رحمت بجوش آورد  
و حام مغفرت بنوشان هر چند ظلمت ذنوب شدیدا  
دور ما بان مغفرت بر صیر ای خداوند این مستمند را

حرارت و اشتغال قلوب پردازند الحمد لله مظهر توحید  
 الطاف جمال ندھی و مطلع الطاف اسم اعظم سرور  
 و شادمانی کن و فرح و کامرانی نما عنقریب نتایج خدمت  
 خواهی یافت و البها، علیک ع ع هو الابی  
 ای بنده درگاه جمال ابھی انچه جوئی جز آیت الطاف ندیم  
 نیاید و انچه بپویی جز میدان عبودیت اسم اعظم دومی  
 لأجتان الفناء نیمیائی این عبودیت جمع مبین است  
 و نور منیر و شهید و انکبین چشم روحانیان بآن  
 منور است و کام رحمانیان را شهید و شکر ملکوتیان  
 ماء معین است و لاهوتیان را عین تسنیم در دمنده  
 در دمانست و مجربحان را مرهم زخم بقر و سنان تو  
 فجر امید است و ماتم دیدگان را سرت شدید قسم  
 حضرت احدیست که حرارت عبودیت آستان جمال ابھی  
 کام سگان ملا اعلی را شیرین و شکرین نمود دیگر هر لقبی  
 نفع است

ای بلبل ای بکشن سرای عبثه  
 منتهمه پرداز کن و ای حریا و مبرود صورتی چون از فتاب  
 توجیه نما ای تشنه زلال زیارت آستان مقدس معین  
 منان ملا اعلی بشتاب ما ذوقی و منظور و البها  
 علی کل خجور من کاس الميثاق و کل ثابت راسخ صهد  
 تیر الا فاق والویل لکل منزلزل والذل لکل من یرد فی  
 الأفتال و البها، علیک ع ع هو الابی  
 ای خدای مهربان ما کنه کاریم و تو آخر زکار و ماشه  
 کاریم و تو عفو و عفار هر چند موج کنه اوج گرفتار  
 ولی بفقو و غفرانت معتمدیم و هر چند سپاه عصیان  
 در نهایت طغیانست ولی بخشش و احسانت تسلیم  
 ای خدای پر عطا خطا ببوش دریای رحمت بجوش اور  
 و حام مغفرت بنوشان هر چند ظلمت ذنوب شدیدا  
 بان ما بان مغفرت بر منیر ای خداوند این مستمند را

درايوان بلند جاى ده وار بجز نما و در فلک غفران  
اختر تابان کن و در سایه درخت امید مسکن و ماوی  
بخش قوی عفو و غفار و توانای ع هوای بهی  
اهلی الهی هولاء عباد تو جهوا الی ملکوت رحمانتک و  
تعلقوا باهداب رداء ذراتتک و اخلصوا رجوعهم <sup>لک</sup> <sup>لک</sup>  
و آمنوا بظن و حدایتتک و کلمه ربانیتک النقطه الیه  
والعلی الیه علی الذی یتر من فی الأرض و السماء بظهورک  
الاعظم شمس حقیقتک التوراء و اشتعلوا بالنار  
اللوفته فی سدره السیناء و سمعوا النداء للرفع فی  
البعثه المبارکه و اذی طوی من جمالك الابهی و تمسکوا  
بالعروة الوثقی الایة الکبری میثاقک العظیم الذی  
یتوج اعلامه علی الصرح المشید فی هذه الفسحة العظی  
ای رب ایتهم بشید القوی و انصرهم بجنود حجتک فی  
الملا الالی وانزل علیهم ملائکه التائید تتری  
واشرد

و اندر از ورم بقوه عهدک یاذا العطا، و ثبت انذامهم  
و تو طیب و رحم شاییدک یا رب الهی الموات العلی الیک  
انت المقدر علی ما تشاء و انتک علی کل شیء قدير  
ای دوستان الهی و یاران معنوی شمع روشن است  
و دلبر میثاق شامه هراجن صبح میزعمه مطالع است  
و شمع افشای پیمان ساطع نداء ملاء علی بلند است  
و سرور ملکوت الهی هدم هر مستمند هتقی نماید  
و نصیر الهی طلسم و نصیب موفور بچوئید و اسب  
در میدان اقبال بنازید موالد اسمانی است و موا  
رحانی فیض بار دانی است و جود آسمانی جمال ابهی  
از ملکوت غیب نا صراحتین است و طهریر مخلصین  
و بحیر راسخین و صین موقنین و اینه ینادیکم من ملکوت  
سب السماء، ثبتوا انذامکم بالجناء الله سوف یرون  
معنا، ای منقلب یقلبون ع ع قزوين

هو الأبهى  
أيتها الحفائف المنجذبة بنتنا  
رياض المشاق فوعزة ربكم وجلاله وعظمترو  
ملائه وسلطانها نردان بكم طربت قلوب  
الروحانيين وبكم انشرح صدور الربانيين و  
بكم بنسنت ثغور النورانيين وبكم انفتحت شجور  
الثبوت وبكم انتشرت انوار الروحانيات وبكم انفتحت  
غيوث العرفان وبكم زرت ليوت الأيقان و  
بكم طارت طيور الجنان وبكم مررت نسم الأبحار  
وبكم عبقت نغم الأزهار فانه الحق ان اهل  
سرادق القدس يصآون عليكم آناه الأيان وانشاء  
النهار وينبشرون بشبوتكم على المشاق و  
استغفتمكم على الصراط وناجج نار حجتكم في فلك الأمان  
ولمنا الأوار وفانكم في رجاجة سديق الأشراف ان  
ربكم أيديكم ووقفكم وجمع شملكم ونور وجهكم واضاء  
سرايكم

سر سرك وادب مع منها حكم وقوم طريقتكم وقرب  
حسبكم انه هو الموقد الموفق من يشاء على طيباش  
هو الأبهى  
يا من توجه الى ملاكوت الأبهى وبشر مشاق الله  
تو على كثر وشمع عن ساعد الجود ولانال جهدا  
في اعارة كلمة الله ونشر راحة مسكينة السقيم في  
عائل احباء الله واستدراك زرك وتوظفك وعادل  
فامنك بقوة المشاق واجل بصرك بمشاهدة نور  
الأشراف من اخفا العيب حيث ينلك الاعمال الأفاق  
فانه الحق سطوات آيات ربك اخذت كل الشهات  
وذلك الرقاب وخضعت لأعناق وخر المستكبر  
على الأذقان ويا معشر الشرق والغرب فباي الآء  
ربكم انكذبان اي حبيب روحاني وقت خدوت  
نعمكم استغفتم بكوش وبجوش وبجروش نا

چون عبدالبهاء در عبودیت آستان مقدس جان  
 فشانمائی و علم بندگی برافرازی و کار عالی دنیا  
 عبودیت درگاه جهانی را میسر است ع ع  
 از ثبوت و رسوخ اجای الهی مرقوم نموده بودید  
 سبب هجت و سرور کردید زیرا الیوم جمع ملل  
 ام از جمیع جهات مهاجم بر امر الله جز با استقامت  
 مقاومت نتوان نمود اندک فقر و سبب تساط  
 اهل عز و رکود لذا الخجاب باید شب و روز <sup>ظ</sup> موا  
 بوده که صباد انفسی الفانی نزل نماید و سبب ضعف  
 و سستی قلوب در اصل امر الله کرد این نفوس بی  
 فکر و ملاحظه نمیکند که سستی در میثاق سبب قوت  
 ملل آفاق و ضعف اشراق گردد باری دقیقه <sup>باید</sup> فراموشی  
 و ترویج دین الله و تشویق و تحریص بر ثبوت برضی <sup>الله</sup>  
 نمایند عنقریب لواء جهانی را بهی و رجیع افان بلند کرد  
 و نجات

و هات ناس شرق و غرب را معطر نماید ع ع  
 و گاه بهی  
 ای غضنفر ای چند در وقت شیر است و دم <sup>خدا</sup>  
 در طباتی چند در دست و حشر بنای جولان گذاشته <sup>اند</sup>  
 و کشاری چند از پی اغنام الله افناده اند چون تو  
 بغضنفری باید حمل نمائی و سطوی بنمائی و این حیوانا  
 ضعیف را برای نا اغنام و طیور در حدائق سلطان  
 ظهور بفرموده اند که حیرت زوایای شعور اهل عالم کرد  
 ع ع هر گاه  
 ای یاران من ای دوستان من هر چند بلایا و محن عبد  
 البهاء بقسمی اشک دریا افتد که فرصت شکوه و شکایت  
 ندارم و وقت این و چنین نمانده دقیقه تقصیر حال  
 زنی فراموشی مکن نیست با وجود این الهی در یای  
 مستعد در میان است و هر موجش چون جلی نماند



در هر دی ماه پادشان در هر نفسی مؤمنش گشتار  
هستیم و از خود میطلبیم که کل را بصرف عنایت در  
ظلمت جناب موهبت جمع فرماید و جمیع را بر معین <sup>تسبیح</sup>  
بجمع کند این حرفان پرالکنه در یادیه هجران را در  
چستان حقیقت دمساز فرماید و این آهوان <sup>دانش</sup>  
احدیت را در حدیقه روحانیت هم سیر و سیاحت  
نماید مشنان را در حبله وصال در آرد و تشنگان  
از چشمه حیوة جاودان بنوشاند ای دوستان  
در وجد و طرب باشید و در شوق و شغف از  
جام الهی مست گردید و از باده رحمانی در هوش و  
هی پرست در وجد و سرور آید و در شوق و شور  
افتید و البهآء علیکم ع

هوای بهی

ای رب هوای عباد اضرمت و نلو همیران حجنتک  
و نورث عقولهم بانوار معرفتک و شرح صدورهم

بایات

ای رب عینک و اعینت ذکر هم بشو و تم علی همیشه  
میرید و اعینت و اولم بما انفقتم علیهم من بلائ  
رب و احسانک و اکرمتهم من عظام لطفک و اکرامک  
ای رب اجعلهم ایات ملکوتک و بقیات ظم و راک و  
جمع اشراک و دلائل عظمتک و امانتک و تحفظهم  
فی ظل شجرة ایسا انک انت القوی الغیور ع

هوای بهی

ای دوستان جمال ندیم  
عصر عصر اینجذاب است و قرن قرن حضرت ربی را  
شرق و غرب در جزو ش و خورش است و جنوب و شمال  
در شوق و شور امکان در ترقی است و کیهان در  
نشو و نما ابدی افاق چون طفل شیر خوار از نده و نمان  
در پر درش است و حجاب چون خمال نازه نشان در  
آسایش کیهان از ریش باران فیض و رطوبت و لطافت  
در تزیینت باغش هر چه هست بیشتر مبدول شود فیض

بیشتر رسد و آنچه در وجه بود بیشتر باشد ترقی از  
 جمیع جهات بیشتر حاصل گردد پس ای یاران جمال آباد  
 وای هوطنان اسم اعظم بگویشید نادرجیم مراتب  
 از معنوی و چه از صوری ترقیات عظیمه نماید عو  
 و عنایت حضرت احدیت با السنع ع هو لا بهی  
 اللهم هؤلاء عباد نسبتهم بجمالك واخذهم تحت ظل  
 جناح غفاه مشرق احدیتك ایدهم فی جمیع الشئون  
 والأحوال علی التدرج فی مدارج العلم والفضل والكمال  
 واجعلهم مظاهر المواهب ومطالع الاحسان فی کل  
 شأن من آثار قدرتك فی الامکان انک انت الکریم الیم  
 المتان ع هو لا بهی  
 ای بندگان آستان جمال ابهی حمد خدا را که بحر الطاف  
 پر عیانت و سیل فیض احسان در جریان جمیع  
 مشرقست و کوب رحمت شارق ابر فضل در فیضان  
 و چشمه

بیشتر خود در نجان تلك تقدیس بنجوم توحید  
 مرتبت است و اوج تقدیر بشهاب تجرید منور  
 ذات احداق باشراف الطاف روشن است و اطراف  
 امکان بهبوب نسیم احسان رشک لاله زار و چین  
 طبقات نور از غیب ملکوت منافع الظهور است  
 و ایات حبور از بدین معجور متواتر النزول هائفت  
 جهان پنهان و فرشته عالم فان از ملکوت بر زبان ندایت  
 و صدایش بگوش جان میرسد کرای سرگشتهگان بادیه  
 همچان افزیده مباحث آزرده مباحث ایش برده مباحث  
 این فرشت بوضاحت ابدی سرمدی تبدیل کردد و این  
 در حرمان بدخول در جنت رضوان منتهی شود و کل در  
 ملکوت در محفل لاهوت در اید ع هو لا بهی  
 یا من توحید الی وجرا صا و لاج و اشرق به الا فان  
 مرتبت الحمد بالهی ما هدیتی الی مطلع انوار رحمتک

ودلتنی الی مشرق آمار فر دایتناک وسقیتنی کاسا  
 دها فامن صهباء العرفان واسکر نونی من ملاف حق  
 عتی فی احشاء دنان لا یقان وجهلنی آیه الهدی و  
 وایة التقوی بما القیت علی الکلمة الالهیه فی قلبی امیناً  
 حباً ووفاء اسئلک بالاشعز الساطع من سراج المینا  
 ان تؤیدنی علی خدمتک و عهدک بین معشر الافاق  
 وتمن علی بالاعتباس من نور الاشراف حتی تنصیر لحدی  
 من نور الانوار وسطوع ضیاء الاسرار فی الاقطار  
 انک انت المقنن العزیز الخازن والهماء علی البراع  
 الحمد لله بفیض عنایت شمس صبح قدم بافتاب حقیقت  
 پی بردی ونور هدایت اقتباس نمودی وجام محبت  
 نوشیدی وشهد موهبت چشیدی وایات کبری و شانه  
 نمودی عنقریب ملاحظه فرمائی که دود بر شرق و غرب  
 دست در اغوش وصلل خاور و باختر از یک جام الهی است

و در بر

در سرش اما فی ایران محل توجه جهانیان گردد و خطه  
 در میان قبا اهل امکان شود و ذلك من فضل ربک  
 علی ما وک النورس و ما وککم و ما وککم الله علیک الاظنا  
 سروران اهل ایران اگر بدانند که خداوند چه موهبتی در  
 حق ایشان فرموده البتة از وجد و طرب پرواز نمایند  
 و لشکر الطاف الهی در مساز گردند و الهماء علیک ع  
 موهبتی ای طیبای جیب  
 اطباى جسمانی چون مرض را تشخیص دهند معالج آسان  
 شود و طبیب بسیار امیدوار گردد و اما مرض پوشا  
 ولو تشخیص داده شود معالج مشکل است مثالاً  
 نماید مرض نفخ میثاق واضح و مشهود است ولی  
 معالج چندان مشکل نص فاطح کتاب قدس و حکم منصور  
 کتب برید چون در ریاف اعظم است ولی ابدا در  
 مرض را تشخیص تأثیر ندارد بلکه بر علت افزاید ع

هوایی

یوسف مصری در بازار جاوه نمود زلیخای بیگانه  
 آشنا گشت و کریان بختش درید ولی اخوان  
 آشنا جامه اش دریدند و بخون آمیختند و در چاه  
 انداختند و بشن نفس دراهم معدوده فروختند  
 فاعبروا یا اولی الالباب والیهما علیک یا من آمن بالله

هوایی

۴۴

ای دوستان ثابتان بر عهد و پیمان صد بشارت که  
 توه جذبیه ملکوت ابھی رسپاه و جیوش انروها  
 جمالها بشرق و غرب سوق فرمود و صفوفشان را  
 در هم سکنه و میشکند عنقریب ملاحظه خواهید  
 نمود که جهان ب حرکت و جنبش آمده و کیهان در  
 رقص و طرب و شادمانی هائفت غیبی اندم فریاد  
 بلارد و لوله در شهر نیست جز نشکن زلف یار

نشر

در زمان نیست جز خرم بروی دوست  
 و خود این آهنگ تقدیس جمال ابھی که طنین در  
 بن غنای غیر منهای انداخته بیچاره اهل مشور  
 چون کوان معجز و حیران مانده که کوان آهنگ الهی و  
 کوان نغمه رحمانی و کوان نغمه ربانی و لم آذان لا  
 یسمعون بها هر سیمای این نغمه را نشود و هر ناخری  
 مخر این را از الهی نکود صم بکم عی شمس لایرجعوت  
 ای بندگان جمال ابھی شب در روز ترا همچان سوز  
 ساز کنید و همچان را بنابر محبت الله برافروزید  
 عنقریب یام زندک در این خاکدان نانی بسراپد و  
 باب جهان الهی بکشاید و ما لا رأیت عین ولا سمعت  
 اذن ولا خطر علی قلب بشر تحقیق باید والیهما علیک ع

هوایی

در سکنان شمس حقیقت در صواصع ملکوتی ترتیل

آیات توحید نمایند و در جامع لاهوتیان بنقدیرس  
 رب و جید فرید پر داند نظر بائن نثر به کسند  
 و توجه بحال رب کریم شمعهای انجمن عالم گردید و  
 ستاره‌های ظلمت ام و ملل یبایع او دانش شوید و  
 هوشندان جهان فضل و بیدیش شب و روز در  
 فکر تحصیل کمالات ظاهره و معنویه پراشید و لیل و نهار  
 در استفاضه از این صافیه تا بفضل جمال قدم هر  
 یک آیت کبرای جمال ابهی در جمیع شئون گردید  
 و مظهر اسمی از اسماء حق تیوم و البهاک علیکم و علی کل ثابت  
 علی الميثاق ع ع میلان هوکله ابهی  
 ای زائر مشکین فضل الحمد لله از قفس هجران پریدی  
 و سبر منزل جانان رسیدی و رخ را بحال آستان  
 مالیدی و اکتساب فیوضات قدسیه نمودی  
 مظهر عنایت شدی و آیات رحمانیت نالوت کردی  
 حال

و زوق باطنی و قدرتی مصنوعی و انجذاب رحمان  
 و زینت ربانی و عشقی الهی و شوق ربانی و ریح نورانی  
 و ملاتی جهانی رجوع بدیار نما و خضنکان دایم دارکن  
 که وقت خدمت جمال قدم است و زمان نشر نجات  
 اسم اعظم بجان و دل بگویشم تا امرش غالب گردد  
 و انوارش منتشر شود و فیضش عمومی گردد و  
 صیفتش شرقی و غربی و شمالی و جنوبی از جمله اسباب  
 عظمت اعاله کانه الله تا سیر معلم خانه مکمل منظم از  
 جمیع جهات است مصارف معلم خانه عشق اباد را  
 چون رجاء نمودید که از خود بدهید ما نیز قبول نمودیم  
 ع ع میلان هوکله ابهی

ای دوستان حضرت یزدان جناب شهید یوسف  
 در آستان مقدس یوسف مصر ملکوت جمال ابهی  
 در ذائق و کینونتی له الفداء حاضر و شرف طواف

روضه مقدسه نور آفتاب کشت حال که دم مرگ است  
 اسنادهای تحریری خطا با بان یاران روحانی و حیثی  
 معنوی نمود و فی الحقیقه نه چنان تحقیق بشمارند  
 که بشود نفسی ناخیز خود طمان نیز فوراً فایز شده  
 و ناموسین کارم که ای یاران جمال قدم روح و رجحان در  
 سبیل الهی در این ایام صدمات شدید و خوردید  
 و اذیت های عظیم کشیدید هدف تیر جفا شدید  
 و معرض طعن و لعن اعداء در هر روزی با تش پرسی  
 گذاختید و در هر شب از هجوم اصل نجوم دخی راحت  
 نیافتید هر صبح در آتش ظلم و عدوان سوختید و  
 هر شامی از کاس آلام تلخ آسام نوشیدید چون این قصه  
 و بلا یاد و سبیل حضرت کبریا بود ضری ندارد بلکه اثرش  
 در ملکوت الهی الی الابد باقی و برقرار است ایام شهادت  
 و عمر بگذرد البتة از حیات ثمری حاصل شود خوشتر است

که بی اثر و بی ثمر شود ملا حظمه نماید که جمیع عالم  
 ملزم و ام دو هفتاد ثروت و راحت ایام را میگذرانند  
 دل چهره هر هلالی علی الانسان حین من الایام لیکن  
 شناسند کورا ولی نفوسی که در سبیل الهی ایام را  
 بلا گذرانند هر یک کج بی بیایان یا شنند و  
 از افق تنه دین درخشیدند ع هون کور  
 ای اساء جمال قدم هر چند در کور فرغان طائفه نساء  
 جنس ضعیف شمرده شدند و در حقوق قلیل التییب  
 الریالی توأمون علی النساء نازل و لاذ کر مثل خط  
 الانثیین وارد ولی اصل فرزنان یا از اندازه برون  
 نهادند و از حد تجاوز کردند بقسمی که بیچاره نساء  
 اسیر و مانند ز خرید شدند ولی الحمد لله در این کور  
 نابل الحی چنان خیمه و شوکاهی در قطب آفاق زد  
 که نساء در جمیع حقوق سهم و شریک رسال گشتند و علم

کمن ربان الخلد و الرجال فاقم الرجال برافراختند  
در میدان امتحان کوی سبقت و پیشی ربوندند و در محل  
شداند و بلا یا آیت کبری شدند و در عفت و عصمت زلیت  
ملکوت نفی کشند و البها و علیک تع ع هو که بهی  
ای سلیلهای آن سرور شهیدان آن کوی نورانی چند  
بظاهر در مغرب جانفشانی متواری شد و لم یحقیقت  
از افق نورانی طلوع و اشراق نمود لآحسب الذین قتلوا فی  
سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون ان نور  
در افق قدیم روشن است و آن شمع منیر در زجاج ملکوت  
عظیم منسحق و ساطع و لامع پس ای سلاله پاک او  
بر قدم او حرکت نمایند و بر دوش او پرورش یابند جا  
و روان و جان در سبیل محبوب امکان و امکان انفاق  
نمایند عتق ربیافناب حقیقت از جهان پنهان مطاع  
اکوان چنان اشراق نماید که خورشای مقدس بچویش آید و تکرار

سلا

سلا ای سلاله شهیدان بر دیدان وقت سلاله شهیدان  
در میدان امتحان کوی سبقت و پیشی ربوندند و در محل  
شداند و بلا یا آیت کبری شدند و در عفت و عصمت زلیت  
ملکوت نفی کشند و البها و علیک تع ع هو که بهی  
ای یاران حق وقت عصراست و انساب پرورش در  
ناتقص ولی شمس حقیقت از غیب ملکوت الحمد لله  
نابش و زخمش جهان افروزش روز بروز در تزیاید و تکا  
اگر چه از برای اشراق او تزیاید و تناقص به ولی غمامه های حایل  
و بکارهای متکا کثرت هر چه بیشتر دنیا را شی کرد و سطوع  
شمس حقیقت بیشتر شود و اشراق نیز افاق عظیم تر گردد  
خلق جاهل و عوام کاهل را کمان چنان بود که سبایهای  
منزاکم و غمامه های متراکب انساب و ج مواهب رایتی نماید  
و در مغرب زوال متواری کند ولی بیک اشراق پر اخترانی  
و سماع غیب ملکوت چنان غیوم متکا کثرت را منسحق  
سبایهای متکا کثرت را منسحق و سماع غیب ملکوت چنان غیوم متکا کثرت را منسحق

ملل عالم در فکر اند که از برای خویش در ظلمات آبار  
 بطون حفرات نار یک نوار طیار و مالادی و مسکن و طراز  
 مهیا نمایند زیرا بگویی مایوس گشته اند و قدرت امر الله  
 همسوس دیده اند علی الخصوص بعد از صعود حضرت  
 مقصود زیر سلطنت جمال قدم اعظم شد و قدرت تمام  
 ظاهر گشت و السلطنة و التمدار و القدرة و السطة  
 فی کل العوالم و الشئون و الظهور و الکنون ع هو که  
 ای بنده جمال قدم در جمیع امور متوسل می قیوم شو  
 و متوکل بریت و در دل انسان نا اعتماد بر حضرت  
 یزدان نماید راحت و آسایش نیاید باری و کوشش محمد  
 دودش لازم و واجب و فرض و مقصود و ضوم مذموم و  
 مفذوح بلکه شب و روزانی مهمل نیاید بود و دقیقه  
 بنای از دست داد و چون کائنات سازنده باید یاری  
 لها در کار مشغول شد و چون شمس و قمر و نجوم و ستار  
 و غیره

در خدایات در خدایات مدام و مت گزینی باید  
 در بر آیدات نمود و انکسار و اتکال بر فیوضات کرد  
 بر اگر بجز حقیقت نرسد و عون و عنایت شامل  
 گردد و رحمت مهربانند کوشش فائز ندهد و همچنین  
 با اسباب تمسک نشود و بواسطه التمسک نکردد نمی  
 حاصل نشود الباقی ان چیزی الامور الی اسبابها و جعلنا  
 لكل شیء سبباً ع رب انفع ابواب العطاء و ارزق الرغاء  
 و الرخاء و توسع علیه الضنك و یسر له العسر یا عظیم  
 اللطائف انک انت الواهب الکریم امتد الله جمیع را  
 تکیه ای بر سان ع ع هو که  
 یا من ترفیق بالتوفیق الی الأفق الی بی نالله الحق ان لا یکلز  
 یذل من ظل الخوار و یتباهی علی العوالم العلویة فی الاکوان  
 شریفه لا عظم جمال القدم شمس البهائم علی کل الارحاء  
 و ان شریف الارض یخورد بها وان بسطة الشیر الی غیره



على النبتة الخضراء بما عذت موطن قدس الرباء في يوم النافذ  
 والرحمن على العرش استوى والسموات السفهاة يقولون  
 بان يوم الرب انقضوا واحاط الظلماء وعسعت الليلة  
 الدنيا وغابت انوار الحال الابهي وهذا هو الضلالة  
 والعرج ولهم اعين لا يبصرون بها ولا ينتبهون ان فورة  
 ابدتي واشرفه قمر مدي وكل عبادله وكل من جبال الطمانه  
 يغترفون والبهاء عليك ع ع هو ابي  
 اي بنده رب نديم وخطاين انليم در بازار ملكوت داخل  
 شو واز سندس فرودس واستبرق قدس قماش بدستك  
 وخلق مناسب اندام اهل هيا بر و بدوز و بر هميكل  
 و فابوش نانا من موزون شخص عالم حكيم و زرين كرد  
 و جسم ام در نهايت جلوه و زينت ارايش بايد خلعت  
 لاهوت بين كبر فامت ياران چه نادر موزون و موافق است  
 توي سر و سرش برش از ان استاد كل كبر نازن براي خويش بود

چون

مرشدين و زوي و از شدت لطافت قيس بر فريزدي ع ع  
 هو ابي اي بنده خوش باش كود  
 بين نصر حيدري و قرن مجيدي در مهد وجود امدی  
 در زمره اهل سجود محشور كشتي جام سرشاري از دست  
 ستد ابراد نوشيدی و بيدار هميشه كردیدی چه كه  
 اين باده غزل و دانش افزايد و هوش و بينش بنشد چشم  
 بنشاید و كوش باز نمايد و دل آگاه كند هنيئا لك هذه  
 انكاس الطاهره فخر حجة الله والبهاء عليك ع ع هو الله  
 في دلشتر عالم بالا و ملا اعلی انچه چشم ظاهر شهود  
 و موجود از عالم پست و سفلی است و انچه مدرک و مشهود  
 چشم جان و دیده بصيرت است بالا و علوی است در عالم  
 نيت و حيا في افلاک و كون و فساد و نشاء باجاری  
 و سكر منزه نشاء و نذر من نشاء و تحي من نشاء و تميت نشاء  
 و سكر منزه نشاء و نذر من نشاء و تحي من نشاء و تميت نشاء

فورش ظلمات و کشفش حیات عزتش زلال  
و راحتش مشقت دارایش فداست و سوزش  
زیان و بخش خسران چه که عاقبتش محروم است و  
منهائش مهوری پس اگر عالم بالاطلبی و ملکوت غنا  
جوی باغوابی نظر کن و بمبادی اعلان شاقی تمام  
علوی پیا بان بنی و ستم بیکران مشاهده کنی ع  
و رفو طمشه حوضت والده را تکبیر ابدی الهی مکتوبید  
و از قبل این عبدتلی دهید نسل الله بان یفرغ عینها  
بالصیرانه کریم رحیم ع  
هو بهی  
ای اجتاع الهی و دوستان جمال رحمانی کور عظیم و ظهور  
رب ندیم چنان ارتباطی و اتحادی در بین نفوس مجتبه  
و افنده مشغله بنا رفته عنایت فرموده که جمیع باران  
حکم میکل واحد یافت و خیا و منقطعان سمت مجرمانه  
جستیر چون سرج لامعه و نجوم ساطع بنور و اس

روشن

در روزگار انار بسع و واحد مستنیرند در اینست  
بسیار جدا و مفترق گردند و از یاد یکدیگر غفلت و فراموشی  
در ایشان سکوت و خاموشی حاصل گردد پس بحق  
سین بداید که در کل چین صدر نشین این انجمنید و  
سراجهای روشن در این بزم ذوالمنن آن از یاد نرفته  
در زخموش شده اید همیشه در خاطر پرورده و خواهر اید بود  
در این مقام ضرب و بعد مکان عالم امکان حکمی ندارد چه که  
فیوضات انضالی جهان لاه کان احاطه نماید از فضل پادشاه  
جمال رحمن و در یاری پیکران موهبت حضرت نردان امید  
داریم که ان مجوران باده عشق در این بزم محبت الله چنان  
شوق و طرب و اختیاب و وله آیند که وله در ارکان  
مهم آنهازند و پنجات قدس و جذبات انزه میکل آدم رازند  
همه نمایند لیس ذاک علی الله بغیر جمع دوستان را  
از کار و اشتیاق با این اذکار مند کریم عبد الله عباس

هو الأبهى  
ای عندلیب حدیقه معانی او  
جای تو خالی در بقعه بیضا، ای جای تو خالی در بقعه  
ای جای تو خالی در موقع منقوت بلبلان لبیا ای جای تو  
خالی الرت مجد بلبلان و شباه کرم ای جای تو خالی  
در ارض مقدس ای جای تو خالی در وادی این ای جای  
تو خالی در ذروه علیا ای جای تو خالی در جبل کوم<sup>الله</sup>  
ای جای تو خالی در بهترین نقطه حیفا ای جای تو خالی  
در بستان حضرت کبریا ای جای تو خالی در خاناکش بدوش  
مبارک ای جای تو خالی غصه مخور چند کس بالنبیابه از  
جناب شیخ رئیس و جناب افنان و جناب ناصر و جناب  
غلامرضا خان و جناب شام و جناب معمار باشی و سایر ارباب  
میگشتم و این ینابت عین عنایت و صرف موهبت در خضر  
احدیت است که عبدالبها را موقوف بان نموده که بالنبیابه از  
نفوس زکیده در ایستقام قیام نماید رت اقبال من بعد رسالت

الحاج

هو الأبهى  
ای عندلیب حدیقه معانی او  
جای تو خالی در بقعه بیضا، ای جای تو خالی در بقعه  
ای جای تو خالی در موقع منقوت بلبلان لبیا ای جای تو  
خالی الرت مجد بلبلان و شباه کرم ای جای تو خالی  
در ارض مقدس ای جای تو خالی در وادی این ای جای  
تو خالی در ذروه علیا ای جای تو خالی در جبل کوم<sup>الله</sup>  
ای جای تو خالی در بهترین نقطه حیفا ای جای تو خالی  
در بستان حضرت کبریا ای جای تو خالی در خاناکش بدوش  
مبارک ای جای تو خالی غصه مخور چند کس بالنبیابه از  
جناب شیخ رئیس و جناب افنان و جناب ناصر و جناب  
غلامرضا خان و جناب شام و جناب معمار باشی و سایر ارباب  
میگشتم و این ینابت عین عنایت و صرف موهبت در خضر  
احدیت است که عبدالبها را موقوف بان نموده که بالنبیابه از  
نفوس زکیده در ایستقام قیام نماید رت اقبال من بعد رسالت

الحاج

جمل وسقو لم يشكرنا بيد حضرت احديت راكبت  
ابن كلشيد وقرمان اين فرغ وچمن واله آء عليك من

هو الابهي

يا من استسقى من معين الايقان واستنصاه من نور  
مبين الرحمن فدودت قيمته عرا من احد من عباد الله يا  
بالشاه عليك شاهدة بالوفاء منك مبنية بجلوصك  
لله وشبوتك على عهد الله وانجزاك بنفحات الله و  
اجتذابك للطلابين لنور الهدى يستأذن حضورك  
فالبقعة المباركة البيضاء وتشركك بتمزيق وجهك على  
التراب العنبر السليا وتعفير جبينك بغبرة التربة الزوالة  
واذ لعرك اعطى بالنيابة عنك مشاحي ذلك المسك الذكر  
والعنبر والعبير النافع على كل زكي واذك انت فاسع ونشر  
نفحات هباء الله وسطوع انواره وخفقان الويشة واليانه  
على آيات بنيت بكل بيع يعشون وانذرتهم ما في سيرة

بنيت وتعالى كل نادى في سبيل الله الهيم القويم

هو الابهي

بنيت ما راذى ومعاذي انضرع اليك تضرع العاني  
مستغنياك التاني من مرقد مظهر نفسك المنسلا التا  
تلى كل من يجادل وبعالي اي رب اكرم عليه بالنطق الفصيح  
والذوق النسيح والوجه العبيح بنور معرفتك يا رحمن يا  
رحيم اي سرهست جام السنين جام سرشار ابد  
كبر وبرعاشقان جمال رحمن دوروزن بادء الخوده ونغد  
يزداني بشنوان وبكوا ان نور معين ان برق جبين  
ن غرش بين باقست بين ان خيرتاك بينان  
دنياك كافي است بين ناييد ازاوست توفيق ازاوست  
نبيد ازاوست واذا است بين واليه آء عليك  
هو الابهي  
اي بنده مبتهل الى الله  
انما است ذاقنا بجهان افروز شو جرم غريب

مستغنياك

و این عبد ناظر بشرق یعنی دست دارم که مشرق را  
 مطلع بنویسند و بدو ضمیر جمال همین کرد چه که موطن  
 اصلی آن افتاب نور عرش برین است این آرزوی در  
 و جانش و ثنای قلب و وجدان اصل غیب گویند  
 ما هر چند غریبیم ولی امید داریم که بقیه یوضات و عیاش  
 جمال قدم غطر شرق کردیم و رشک من علی الارض با  
 با خنک خا و کردد چه بسیار خون که شاک معطر شود  
 ما هر چند اصل مغربیم اما از جهت هوش و دانائی و آزادگی  
 و فرزانی سروران بر اصل شرق اگر این نیز اعظم از انقیاب  
 طلوع نموده بود تا بحال افاق غریب صبح منور شده بود  
 روح مصور و نور مشرق ع ع هوای  
 ای سیدایان روی دلبر الهی ان یار دلنشین چو زشت  
 نازنین در باغین و رحمتین جلوه فرمود و بانوار حسن  
 یوسفی جمع آفاق را مشکوه انلیم معری نمود بی پرد  
 بی

و در کان شکران باز کرد و بازار یوسفان در  
 بست جوی خویار پدیدار شد یکی با اولیای او  
 بر شاموار طبل طالبی بکوفت و بعضی بکافه ریشما  
 در بر خویاران داخل گشت و برخی چشم پوشیدند  
 در رخساران سراج کوشیدند و در عیانان هیات آن  
 یوسف رحمانی در سریر عرش جاودانی و انلیم ملکوت  
 بنای عزیز حقیقی و سلطان ملکوتی کردید حال  
 ما خطه کنید که سلطاننش در عالم غیب لکن پر توش بان  
 جهان لاریب متنابع ع ع هوای  
 ای وستان جمال رحمن و یاران حضرت یزدان جهان  
 چون کاه سواران حقیقتناست و میدان جنود  
 ملکوت سلطان احدیث ناسپاه ضالان را صف  
 شوکت بشکند و لشکر جمالت را دفع صولت کنند  
 و در شهاب ثاقب مجبور آمد و افواج ظلمت مجبور

مفقود کند و فوایدت هدایت کبری عرض کردیم باز  
و شک سپهر رخشان نماید و صولت و شوکت پرورد  
یزدان قوت و سطوت اهرمیان را نابود فرماید حاز  
جمعی فی سواران در میدان در جوی لاند و عربده در  
پهن دشت که بان انداختند هوس استیلا دارند و  
سودای فتح و ظفر بر فراع و دیار هیماث هیماث  
ای شهسواران مغز توحید و ای لشکر مظفر ملک توحید  
شما مؤید بجنود ملک و شاه سید و منصور قبیل  
من الملائكة الملائكة الاعلی همی کنید و در این میدان بگو  
نمایند و کوفی بیفتند و چو کانی بنیند و بسیف انظار  
از ماسوی الله و سنان توجه الی الله و تیغ بیان و تیر  
بنیان هجوم آید تا ظلمات بکلی از مطلق انا فقود کرده  
و جهان نارویک روشن شود عبدالمهتاه عباس  
هو ابی ای خادم ابروی الیوم عمر کفار

العیاذ

ای خدایم چه حال این است و امیر و دانایم  
در این خاک در که درستان است و بندۀ علقه  
بیش رستان بنده نیست خداوند است رعیت  
است شایر و سیر سلطان است کافر نیست  
منزلت بیباور نیست سرو است این سلطان  
شایداری شرق و غرب نهد و این بزرگواری را  
شایداری کرده ارض بخشد عبید و لکن الما و عبیدم  
و عبیدم احنی الی الی کون خادما ع هو ابی  
ای ناظمی بشای حق و بلبل کوی ای حق علیک جاه و آید  
دشمنان در جمیع الواح الی قیام تا عین و ظلم و جور طین را  
مذکور و مشهور و هر نفسی از برای خویش وجود و بسند  
و بیای تیر و تندی آن از آزار شاق است و عار است  
ماد نماید شتون خورد و بکلی فراموش کرد و در مقام  
ماد میسر آمد و آملان خطه وجود عاقبت سبب است

و باد می کفر محض خضیه و خشوع و محروفا و اطاعت  
 و انقیاد محبوب و مقبول و الهیاء علیک ع مرگ  
 ای و خدای بشیم نسیم عنایت ستریزان و راز و حر  
 در اینر حقیقت و دریای عبودیت کشفان ما و  
 پرو چنان افروز بزرگ و آزادگی و دستکاری نادری  
 بندک و خاکساری استان پروردگار مشاهده کن از  
 خیزه کان تا غسان لاه کان بلندی و صعود و ترقی جز  
 بیال عبودیت نتوان و قربت حضرت مقدسه  
 جز بجزایک جناح و قیث ممکن به پس بران که نشین آید  
 این مرغ بی پروبال پرشاز در اوج بندگی است نه ازادگی  
 و پیران در خضیض چاکر نیست نه فلک سرزوی پستان  
 قوافی مرا این صفت بجزان و باین نسبت ستایش کن تا  
 دلم خرم گردد و جام بنشادی هدم جمال قدم اسم اعظم  
 روحی لاجتماع الفداء ناج بندک را بر نار لای این عبد  
 اکلیل

ای درین برنج داده چمکه باین غنچه و منبای بوده  
 در استان حضرت رحمان سده هزار پیش از طرکوت  
 می در سر دقت آید و هزاران تجرد فیوضات از افق  
 عنایت در هر دو بر رخشد و طافه و سر غامه و لیسون  
 صورتها سیس از فیوضات الهیه نصیبی به و جفائی  
 سنلیه تا از افاضات طوبی بجز نیست غراب و ذباب  
 نقاب نکرده و راز و زغنی طوطی سگوشکن نشود اس  
 شما که از این فیض بیم بهره و نصیب بر دید و از این فضل  
 نسیم نسیم و غیر یافتید باید چون ساقیان باده پرست  
 و شوش و سر مست شده و این جام الهی را بدست گرفته  
 تا استان عهدالسن و الهی بنوشانید و مستان  
 در هر روز از حالت و صباحت و جعفریم جزر دهید  
 در سینه و بزم نظر نمایند که حال پرست الهی در

یزدانی چنان جلوه نموده کرد و فی ازار صد هزار یوسف  
کسانی در سکنه و چنان رخی برافزوخند که در او در  
شهر انداخته و علم فتنه در قطب افان برافزاخته ای  
دوستان الهی اندر کان در جزعند و پشردکان در فرج  
مقصودشان اینست که بنمودت وجودت خویش آیی  
بس برید و اوفاتی بگذرانند و این کور عظیم و دود کیم را  
بی نور مبین بدانند و سالام و بیگانه همی هوا کیمی  
ای هست و حقیق ایقان اگر چه عجم دودی و مبعوری و  
لکن بجان حاضر محفل عاشقان جمال جانان از حق سائل و  
آمل که اجایان از ارض از عشق رخی برافزوزند و پرده  
اوعام بسوزند در دبستان توحید در سراز دیر نریزه  
بیا موزند و جهانی با بحر ارض محبت الله بگذرانند و علم  
تقدیس در جبع شتون بین خانی برافزوزند و با ارباب  
سبیل رب و دود بسازند و هوا کیمی

ای شمع محبت الله در سراجی با نوری و هر کوی را از لوری  
و هر حقیقی را در منشوری و هر معینی را کتاب مسطور  
بوده سراج الهی را بر توی از جوهر توحید است و کویک  
رحمانی را جلوه از اسما تیرید حقیقت جامع را کتاب  
میزانست و معانی کلام را مظهر عظیم و لفظی شیرین  
پس چون ضاعت کرامت در این قیصر لطافت و هیکل  
عظمت مبعوث شدی یعنی آیت با هر دو سلطان احدیت  
در آفاق وجود کشتی محمدی تا که شعاع ساطع کردی و  
نوری لامع و سراج دهجای شوی و کویک می باج و حقیقت  
جامع و هویتی طالع این شعاع و نور آثار نبوت در  
و محمد در نشر نجات است و عموماً مهنر سیادش  
جانفش نشاد و روش باد پروردگارا کردگارا ای  
یزدان من خداوند مهران من این فارسیان یار دیرینند  
دوستان راستان خادرمین شیفته و آشفته و روی تو



و گشته  
 در کشته گوی تو ساهای دوازده گون روشن تابان تو  
 بودند و در آن شهر سوزان تو پیر دری بکشا و پر تو  
 بخشا ناطق آسمان کرد و جانها گلستان توئی توانا  
 و توئی بینا ای یار نازنین چه خوش اختر بودی که گوی  
 پیشی از پادشاهان پرموشی بودی و با هندک آسمانی در این  
 کیهان راز فغان را با چنگ و چنان سرودی <sup>مهر آید</sup> سرورستم  
 و خورشید را درود برسان جانم ساد باد و خاندان  
 آباد و کاشانان روشن ع <sup>هو لا بهی</sup>  
 ای فام بخدمت روضه مقدسه این خدمت ناجی است که  
 از آسمان بفرق تو فزاده شد این خدمت نورسیت که  
 در جبین تو چون صبح صیقل روشن گشت این خدمت  
 اگر است که شرق و غرب را احاطه خواهد کرد این خدمت  
 علمی است که بر فراز آسمان بلند خواهد شد این خدمت  
 گویست که در نواح ملوک ملکوت میدرخشد زیرا با

بیست که در قرآن میفرماید این ملکدان نامتکمالتان  
 زیرا که این سکینه حیده طهر است این سکینه  
 روح محبت است این سکینه میل مسور است این سکینه  
 قیص نورانی بال اظهر است طوبی که تم طوبی است ع  
 هو لا بهی ای سید جلیل القدر  
 موفق به بودیتان مستقیم شدید که در ملکوت ایگان  
 اعظم از آن تصور بر توان نمود زیرا مشکاه نورانی در صباح  
 رحمانی در آن فقر یابد و در دری ملکوت آسمانی را صدف  
 پر شرف کرده سلطان آسمانی را سر بر استقرار شود و  
 شمس فلک رحمانی را برج استقلال دیگر چه خدمتی اعظم  
 از این و چه موهبی اگر از این شکر کنید که خداوند مهربان  
 شمارا موفق بخدمت نمایانی نمود که در میان درملا اعلی  
 بانوار افتخار مستجاب کرد و نامتان در جهان یزدان نابدل باد  
 باقی و برقرار ماند ع <sup>هو لا بهی</sup>

ای امثالقی چه خوش بخت زنی بودی که در عرض حال ندیم  
 مهجد وجود قدم بنادی و در قرن اعظم نشو و نما کردی  
 و در ظل سده عنایت پرورش یافتی و به نور هدی  
 مهندهی شدی و ندای جمال الهی شنیدی و اقبال بوجه  
 نورانی آفتاب ملامت اعلی نمودی و در سایه شجره میثاق درآمدی  
 و منتسب بشهدتیرافانی شدی قرین چون جناب سید محمد  
 کشتی و پسوی چون جناب سید اسماعیل بافتی که در <sup>سنت</sup> در بند  
 آستان مقدس و مرز نور موقر نگشندی و لولای عزت  
 قدمید در جهان ابد از ایشانند و اوله در کشتور انداختند  
 و سندهمت بناخند عنقریب جنتشان باین خند  
 جهان گیر کرد و نامشان باین موهبت بفلک ایتز رسد  
 پس تو سکر کن که ضمیم این شخص عزیز می و سدق این در  
 ثمین بی نظیری طوبی لک وحدی و ک و بشری لک ع ع  
 هو <sup>ک</sup> الهی ای فخر بمرغان حضرت رحمن  
 الیوم

الیوم نور هدایت کبری اعظم مواهب حضرت کبریا است  
 و مغناطیس لکم فیوضات عالم بالا و مد کوشا بهی چه که  
 انوار الهی از حقیقتی و جان انسانی در شدت ظم و ورد  
 قوت سطوع است قطره حکم دریا باید و ذره بعون  
 فیض حق نیر هدی کردی <sup>هو</sup> شخص رحمت منیشا و الهی <sup>ع</sup> آفتاب  
 ای اسماعیل جلیل جمیع یاران الهی باید ذریع الهی باشند  
 یعنی جمیع شیون خویش را از نور قرآن و بال یزدان نماید  
 نام بقام نثار فی الله که در قرآن کلمی در بار است تا تراروند  
 فان ترک اراده و رضای خوا هوش خود و عبودیت بندگان  
 جمال الهی روحی <sup>ع</sup> آفتاب الله است چه کم ذات نامزدیتش  
 مقدس از عبودیت عالم بشریتش و غنی از رفیت نادون  
 است پس باید به عبودیت بندگانش پرداخت که عین عبودیت  
 اوست چون شایسته ای بقیام در محفل یاران جلوه نماید آفتاب  
 و انشاق و یگانگی و وحدت اصلیه چون محبوب بجان کشاید

و عرض جمال نماید پس بگوای یاران رحمن وقت نشاند و انفا<sup>ست</sup>ا  
 و زمان یکا نکی و از ادکی هر یک بیکی که هر مان باشد و  
 بخدمت هدیا که پر دازید اول خادم شما منم و اول غلام شما  
 قسم به مال فدم روحی و ذاق و کینونتی لأجبت انکذا کرمیم  
 بنور خدمت دوستان حق روشن و مشام بنفیات شجبت  
 یاران معطر ضایع اعمال و آرزویم اینست که خدمت  
 یک یک از دوستان پروازم اینست میزان اللهم آعلیک ع  
 هوک الأبی ای طائف حول ضریح مطهر  
 حیدر کن خدا را که چنین موهبت الهیه نافر شدی و چنین  
 نعمت غیر متناهی واصل در مقامی وارد شدی که طاف  
 مالا اعالی است و کعبه اهل اکو شایع انوار رحمن از انفس طالع  
 و که اکب اسرار از مطامش لایح ترا بش غیر و غیر است و عبای<sup>ش</sup>  
 در مشام روحانیان مشک از ضر خطه اش در جمیع کتب<sup>ش</sup>  
 الالیه بالارض المقدسه مشهور و مرز و بومش بالبقعه البی<sup>ه</sup>

مذکر

مذکور انامش وادی طوی است و قطرش البقعه البیضاء  
 جیش طوی سینا است و نالاش مواتع تجلی ربنا السموات<sup>الیه</sup>  
 حضرت کلیم الله را وادی این است و حضرت خلیل الله را ملجأ  
 امن و مارت و ما من حضرت لوط را که شد یاس و حشر  
 یعقوب را موطن مجید حضرت داود را حراب عبادت  
 و حضرت سلیمان را سریر رب هب لی ملکا الین فی الاحد  
 من بعدی حضرت زکریا را صبی بقل و عبودیت است  
 و حضرت یحیی را وادی ملکوت و صحرا ی پرشارت حضرت  
 روح الله را محل تجلیاتت و حضرت صبیح الله را سبحان  
 الذی سرفی معاهد انبیا است و مشرق انوار آیات به  
 اکبری مطلع تقدیر است و شکوة انوار رب مجید  
 مهدها است و محل هجرت سید اودانی هرگز از<sup>ش</sup>  
 یاب نش از این ارض مبارک است و یا محل هجرت از نیر ماکرم و  
 استبانت را جع با این ارض مقدسه این دلال را غمر و بر ارضین

فاطمة اکبر چون افتاب روشن و واضح و مبرهن است  
و کسی را مجال توقف و تامل و تامل نرجم که هیچ الواح و زبر  
الحی است و مضمون صحت و کتب بانی و شایع و شهر مرد  
نزد جمع طوائف و قبائل کره ارض لکن چون حق المری و انان  
نفرماید هر چند مشهور تر از افتاب است و معروف تر از  
ماه عالم است باز در حق است و در بخلق پرده <sup>نقش</sup>  
اشکار و چون پرده لاحق بر وارد واضح گردد و الروح <sup>الطاهر</sup>

علیک ع هو الابی

رب یا قیوم الارض و السموات و مستخر المکان و الحیط بكل  
الموجودات تری عبادک المخلصین و ارقابک الموحدین  
کیف اجتمعوا علی کلمة وحدانیتک و ثبتوا علی البرک و تزینوا  
فی طاعتک و ثابوا علی اعلاء کلمتک و ثابوا علی الثبات  
دینک و نظاروا فی اشرار انوارک و الاسرار عن وجوه  
اسرارک و ظهور استعانتک الساطع و مصابیح ملکوتک الالهی

ایرت

ایرت زین محفلهم بانوار توحیدک و نور <sup>توحید</sup>  
لبساج تقدسک و طهرت باحتهم بفضیلتک و تبریک  
و ایتداری کاهتم بتبریکات الفاضله علی کلمتک و شد <sup>طهرت</sup>  
بفردتک الباقرة علی کلمتک و شد از هم در حق <sup>طهرت</sup>  
و سیر اسم اوسم واجعلهم ممام ذکرک و مناجح شاک  
و مشاء ان صباک و تبرک و مع ابطا الهامات و مشار <sup>ناب</sup>  
و مشاهد انارک انک انت المملک المقند و الفیدر ع  
یا کبیرانا این جمع راسخ عالم کن و این سخن را کلزار و  
کلشن محفلش بار و ضرر و ضوان که و مشرفش را  
مطالع انوار رحمن از نجات مشکینش مشام عاکفین  
کوی دوست را معتر کن و از نسیم عبرتینش طهای  
محرمان حرم مقصود را مفرح نفوس را در ظل جناح  
رحمت حفظ فرما و قابوب را در صون حمایت حضرت  
احدیث جاوده نایب دانت افضا بایست را از ان کن

و هو هبت ملائعات راساين اگرچه کل طيور  
پر و باليم لکن در حدائق امرت لانه و آسايند داريم و  
بدرگاه احد تقيف پناه آورده ايم و از تو عون و مدد  
مطلبيم و ياری و ياورى جويم چنين بجز در کريم خريش را  
اندره کفر و از پشت کتر و سپتير ايم و چون در ياد <sup>بش</sup> نشا  
و عطای تو را بينيم ذرات را افتاب نور بلکه روشن تر  
مشاهده کيم اى نجسته مهران خطای اين بنیوانان را  
بذی عطا بپوش و جفا و اين مردوشان را بتدبير افرو  
بجوهر نفا و عقل و هوش را <sup>نفوس</sup> حقير ديگر عطا فرما و شور و شکر  
دوسرها فکن ناعتت جاويد طلبند و لذات عالم جديد  
اهنک عالم بالا کنند و افواعه را جويند و باجن کير يا  
پويند و از ملکوت اهل فيض بريد عالم انبیا فی نورانی شود  
و عرض شیطانی ساحت رحمانی گردد خطا خال از نور  
برين گردد و کلمه خانی کلشن باق شود توئی سفند رود

توانا

توانا و شونده و بنیاع ع <sup>هو الا بهی</sup>  
ای زنده بذكر حق حیات حقیقی در این جهان ذکر کردن  
و دران جهان جوار رحمت رحمن پس این حیات را  
آیات بینات کن تا ان حیات حاضر و مهیا گردد و الا  
هر روز زندگانی از بنیاد برافتند و ذکر حق در رفسر اوليه  
تبلیغ امر حق است و اللهم آعلیک ع ع <sup>هو الا بهی</sup>  
اشمع محفل حبت آفاقه کان محاط بظلمات بیابان  
است و امر الله چون افتاب جهان تاب و لا اعمل  
هو چون سحاب ظلالی حجاب انوار رحمانی کشند  
فسا و ما اکتسبوا المجرمون منوف تر و هضم بکون و  
بنيو خون و صبر خون و اسفا علی اقطنا و بقولون با  
لینا کاتر ابا او عظاما بالیه او حجارا و رهبا و مبيتا  
و البیاء علیک ع ع <sup>هو الا بهی</sup>  
توانا بذكر کلاه که کاران بخش و خطای شکر کاران بخش

کلاکت کاریم و ستمکار و لانا آمرزش دون بیزار عنو  
تو شامل است و لطف کامل بقصور و عصیان  
روسیاهان منکر بحضور و بیان جنت احدیت  
ببخش اگر ما خواریم آنان بزرگوار خوار را بگرامت  
کل کلزار بختای اگر ما کنه کاریم آنان براد اینست نادرا  
بفیض وجدان انوار برافروز ای خداوندادی بنده  
تو مهدی از اشتیاق شدید کردی داشت پر یکشود  
و بخلای بقا پرواز نمود و بعد از چندی فلز کبدش  
غلام حسین پورش نیز بخطر فدی بر شناخت ای پروردگار  
مهربان این دو مرغ چمنستان ایقان را در سدره  
فردوس آشیان بخش و از نغمات سحرگای در فغان احدیت  
سرمست نما و باز ماندگان راستی بخش و حیرت  
در غرق ده توئی مقدر و توانا و مهربان  
ع ع هوای بی او مغرب غایت فاس

ساعت

ساعت هفت از شب است و این آواره بیدا  
حجت الله از کثرت تشریر دست خسته و نیم شکسته  
بنکارش این نامه پر دلخسته تا بدانی که پاک جانست در این  
سباط چه ندر و عزیز است و ساغر دل از باره محبت  
چگونه لبریز چه که کلام الله از انوار روز و شب بر رخ  
چون افتاب روشن داری و خاطر می روشن کلزار  
و چون حضرت احدیت بدست عنایت نایب عرفان  
بر نازکت هماده است و سلطان یفعل ایشا و بین  
ملا ایشا سرفرازت نموده جنت را در قلوب آیدگان  
انداخته و علم موهبت بر سرش افزاخته از عبید  
المبتضایب تسلی می تواند و اگر در تشریر ناخیر  
نفس نکش و مانع و توبه از مشاغل است و آلا اگر خود را  
فراده و شکر کم جانرو لی احبای الهی از خاطر نروند یعنی  
درستان را پیش از خویش اندیشیم و بدعا ایشان

در روضه مبارکه پر از دم که او حق توانا و بینا و شنوا  
 اینان یاران پاک جان تو شد و اسیر زلف پریشان تو  
 بپسرسا مانند و بی لاند و آشیان ای مهربان  
 ملجا و پناه بخش و ملاذ پر انبیا همی عطا فرما کرد  
 تحت ظل عصمت عون و صون تو باشند و از خطا  
 محفوظ و مصون و محروس چه که خطا عظیم جان  
 دین مبین نشود و معترض هم و سقیم حافظ شریع  
 متین نکرده گناه هادی سبیل نکرده و جان الطاهر  
 مرکز مهدی و مبین ایات کبری نشود ذات یابا منته  
 از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش باری  
 ورق بهایت رسید و راز دل فاشه ماند از قدر  
 بدان که همیشه در نظر بوده و هستی والسلام بالهنا  
 علیک ع  
 هوک بشی  
 جناب آعلی علیه السلام و الله حمد کن خدایا که در این کور اعظم

بر شاطی هر قدم دارد و در کشتن نفس و بتنا الله  
 داخل کشتی عنایات الهیه در حق احبایش چون قلم  
 بیکران در موج و همچنان لکن سواحل و شواطی امکان  
 وسعت و حصول این روح عظیم ندارد از این انکوا  
 بخیل ملکوت میرسد و دران عالم مشهور و الهام  
 علیک ع  
 هوک بشی  
 ای یاران من و یاران من بانک بانک عبودیت است  
 و جلوه جلوه رقیقت آستان مقدس کل و فناء و تخفیم  
 و مسدود است هر یک در فراس بندگی که بشیم  
 و در نادم چاکری محمد بلخ نمایم و خلفت عبودیت  
 زیبایش و شر رقیقت نمایم مظهر زاید حضرت احد  
 کردیم و عنوان ربوبیت و القاب الوهیت  
 ذات مقدس است نفایت ستایش و بیانش و پریت  
 و فناء و شرف و بیان در درگاه کبریا اینست هو هفت کردی

اینست رحمت عظیمی اینست جنت ماوی اینست  
 فردوس علی اینست سلطنت ارض و سما اینست شرف  
 باذخ اینست مقام شامخ اینست فضل عظیم اینست  
 نور مبین هنیئا للفائزین سقیا للفائزین و عیا  
 للطالبین حضرت شهیدان شهید علیه هاء الله لا اله الا هو  
 ذکران یاران را در محرمات خویش نموده و طاعت ستا  
 فرموده که اجبای آن ائیم چون بیان رحین و حصن  
 حصین ثابت بر میثاق و بنیزب اشرفند و چنین  
 سزاوار است زیرا جمال قدیم و صبر مبین و افتاب پاک  
 عظیم روحی لاجبانه الفداء عنایت خاصی با همالی کشور  
 خراسان داشتند و دائمی در کمال بشارت متبسمانه ذکر  
 اجبای خراسان میفرمودند و این عنایت آثارش اینست  
 که در میثاق الهی کمال ثابت و راستند قوم ظلمت و محمول  
 نقص را نفوذی در انصاف نشد و اهل شهادتند

نماند

نماند حال بشکران این تأیید و توفیق و صیانت و تقنا  
 رب مجید باید اجبای الهی بحال حکمت در تحکیم و عام امر الله  
 و تأسیس و ترویج شریعت الله و نشر فرائض الله و اعلا کلمة  
 الله و ترقی نفوس در جمیع مراتب وجود و تربیت انسان  
 و تعلیم فنون نافعه بنور سیدکان و تدریج در مدارج  
 مدینت و تکثیر صنایع و طینت و ترویج تجارت و تحسین  
 ذراعت و تهیم معارف و تعلیم نساء و تکریم ورفان  
 و رعایت اماء الرحمن و الفت و اتحاد اجبای و خدمت  
 حکومت و صداقت بسیر سلطنت و خیر خواهی  
 عیون و اطاعت پادشاه غیور جهان و دل بگوشید  
 اعلم حضرت سهریاری اید الله علی اجبانه البلادی  
 از بد و جوانی و برایت کامرانی در حق این طائفه هماغه  
 صیانت با جری و غایت حمایت را من ظهور داشته اند  
 که بسیر بر تاجاری و جلوس فرمودند و در هدایت

نماند



سرپر حکومت الهمد لله عدالت و انظور داشته اند  
لذا باید اجتناب کمال همت و صداقت در جمیع مراتب  
خدمت و جانفشانی نمایند ای یاران حق این نصح <sup>و</sup>  
بجان و دل کوشش نماید اگر چیزی از بعضی امور <sup>در</sup> جور  
جور و بجائی بینید این از اجبار علماء و اصرار سفه است  
خود سرانزغی می نماید اما دولت ابد مدت <sup>بدر</sup> ابد  
بنوده نیست و بعد از مکان صیانت میفرماید  
لذا از وقوع حادثه مخزون مباشید و در کمال  
راستی و درستی اطاعت و خدمت بدولت و اولیاء  
امور نماید و در فکر ترقی و مدنیت عموم و علویت  
ملکت باشید تا آنکه چون شمع در عالم مدنی روشن  
گردید ملا خطه کنید که مالک سائره در ترقیات <sup>بصورت</sup>  
چیز قدر پیش آمده اند جمال نفیج و صلیان و عهد شما  
برای سبب حیات و ترقی در جانتان دلالت فرمودند

شما

شما باید خرب ترقی باشید ثالث که حیوة که برید و جنود  
بکاف شویید و همچنین از برای شما آید ان طبع از هر  
جهت اسباب ترقی و بهمان فرموده غفریب برادران <sup>از</sup>  
اورپ و امریک بایران خواهند آمد و ناسیج حسنا <sup>نوع</sup>  
بدیعه و بنا و آثار صنایع و انواع کارها بکاف و ترویج  
تجارت و تکثیر فراغت و قیام معارف خواهند نمود  
همین قدر امن و امان بکاف حکومت <sup>بکمال</sup> برسد  
خواهند آمد و خطر ایران از ارشاد جهان و غیره <sup>از</sup> ان  
سائره خواهند نمود انوقت حکومت <sup>بشود</sup> در نهایت <sup>بشود</sup>  
خواهد شد و فوایدی این عمده در خیر خواهی دولت  
خاصه بسیر شهر یاری نظام خواهد داشت ای ای <sup>ان</sup>  
این دنیای نانی بافت دلشکن ندارد و شایسته <sup>بشود</sup> <sup>بشود</sup>  
و نخواهد داشت امری در این عالم شمرده نشود مگر  
ظلم و خصال و مناقب انسانی که اعظم رویه <sup>بشود</sup> است

ثان جلوه رحمت عبارت از ظهور این ضا<sup>س</sup>خ و وصایا  
 والبها و علیکم ع ع هو الابی  
 ای ستمی ذیج<sup>ع</sup> الهی همنامت در میدان قربان با ابنت  
 افضل مافومر سجدی انشاء الله من الصابین فرمود  
 و بعدیناه بنوح عظیم ناز کردید و این بنوده که همن  
 ظه و ستری از اسرار الهی و بروز ستری از رموز جمال  
 رحمانی ناستر فناد در چیز شه و دظ و در و بروز نماید و  
 ذبح عظیم که فدای رب جلیل است معرفت و شه و  
 آید دلتن مقام میسر بغدادی در قربانگاه اسمعیل  
 علیه السلام تقدیم شد و اما در قرآ نگاه عاشقان  
 جمال بسی سرهای سر و رانت که در زیر شه شیر افزاده  
 و سینه های زاده گان است که غنچه تیر کرده و عکرم  
 و الهان است که با ش حضرت سوختن است و دظهای  
 آشتن گان است که از یخته است حی فعی ان السلام  
 ک

که این جسم ضعیف فدای رب جلیل کرد و این خون عتیق  
 قربان دلبر بی مثل و عقیل شود و البها و علیاک ع ع  
 هو الابی ای کینیز دان این دم مهربان ناج  
 عرفان بر سر تو نهاد و تو را بر بانوهای عالم برتری بخشید  
 صد هزار بانوهای عالم باید که بر تو کردند که اطمینان کین و جمال  
 ابهی در سی الاستان را اندازد بر سرداری و سیاحت جنت  
 معرفت او را در بر و البها و علیاک هو الابی  
 ای همه بانو بانوهای عالم اگر در آغاز چون مرنانان بر تری  
 دارند ولی بانجام چون هزار جان مکرده و منصور دل و  
 جان کردند ولی حضرت یزدان محض بخشایدش بی پایان بنو  
 حسن وانی عنایت فرموده که جلوه اش آسمانی و پرورش  
 جاودانی روز بروز بفرزاید و بیاید و جلوه اش بیشتر  
 گردد و پرورش شد یزتر نماید و جبر است که در کمال فرخ  
 نماند بر او در روز و در میوهی دجوری و کورت الهی جلوه نماید

ملاحظه کن که خدا بتوجه حسن و آفی عنایت فرموده  
که پیری سبب طراوت و خلارت گردد و سال خردگی  
علت لطافت و ملاحظت شود اینست بجشایش جمال  
ایهی در حق آداء ع ع  
هو کلامی

ای ناطق بذکر الله در این قرن الهی که چون افتاب در  
سیناء سایر قرون اشعراش باری در روشن است  
جهدی کن که شیء در پی جیشی و کوششی بنا که جو شش  
بتوانی و موجی برف نا اوجی بسایب و شعله بر افروز  
تا حیات ادهکان بسوزی و پری بر کشا ناپروازی کنی  
و شعی روشن کن تا کلشن بیادائی و فدی بفراز  
تا باری بر آوری و بهشت و بلا بساز تا اثار رحمت و  
مسترت کبری بینی و الهی آ علیک ع ع

جناب آعلی اکبر از خدا میطلبیم که در ملکوت حق اکبر باشد  
و در ساحت قبول حضرت مقصود مقبول و مستتر  
حلز

حاشیه بند کتبات قدیم در گوشه کشند و بر جمیع ملوک انانیم  
وامم مفضل و مینا هدی کردند هذا هو الفوز العظیم ع ع  
هو کلامی

سبائك الذهب بالی تری نشئت مخالف سیاه کاسره  
و بر این ذاب ضاریر و هجوم یا جوج الهوی و خروج  
ما جوج الضلال الذوال العسی ای رب انتم من عند ذوقه  
ینسلون و فی السدوة الدنیایین تانون و بینو حرن بیرون  
و بیگون لیطون و یشکون اما بقی و حزنی استکوه الیاء  
یا الهی انت مجیب عند غری و ملاذی لیدی جزعی و حصتی  
عند اضطراب و عوفی عند اضطرابی فو عزتک قد  
ومن العظم منی و ذاب منی و استند کرب و احزن فطبی  
و تظنفت کیدی و تستر شیب فوادای ای رب ارضنی  
ایک و ادخلنی علیک و احضر فی بین یدیک و اسقنی  
و ارضنی و ارضنی من ریح القضا فانی بالقرآن اقول

من سكوت ولاصبر في هذا السبيل المهاجم من جميع الأرباب  
فان الأعداء قوقرا الى سهام البتساء وسلاوا الى سيوف  
البأساء وطعنوني برماح العداوة العظي والذين  
كانوا يرفعون الرولاء ويرعون القسم الأختاء فاموا على عبدك  
من بعد افول شمس جبالك الأبي ورسخوني بالنبال و  
طعنوني بالسنان واسرقوا عظامي بنار اللطيفان وانكروا  
عهدك ونقضوا ميثاقك وجاحدوا سالماتك وطاربا  
بصبرك واستبساوا من عقوقك وولوا الأديار واستنصروا  
بالامثال ورجعوني بظنون وانمام واسمهدروا دحي  
باشارة والهيام وانفروا على بكر قول زور كالشمس في  
داسنلهم نار امي ربت ليترلى آمالي وارخص لي مطلبى  
ومنائ وهيتالى بن امره رشدا حتى اطير في هواه بهاة  
ملكوتك واسبح في فضاء علاه جبروتك واعشش في فرجة  
سدرة رحمتك واستنقل في ظل شجرة وحدانيتك

واسنبح

واسنبح في بوارك وارواح في فناء باب احديتك انك  
انت الكريم الرؤوف اي ناظر الى الله ودين يوم  
عظيم وقرن كريم كجميع اشياء بتسبيح وتثديس جمال ابي  
مشغول وفتحات فخر من اشرق ومغرب افاق وجود  
مشغوم مدعيان حبت در الفناء شبهات سامي و  
بمساهاات فالوف اسم توحيد را نابويث بنوده اند  
ورداء امر الله را با ومام خویش بالودند معنى توحيد را  
جمال قدم روي وذاق الأجزاء السابيس فلما در اوج حيا  
سلمان ودر رساله اليقان ودر سائر النواح الهيبه باو خج  
بيان شرح ونفصيل بنوده اند با وجود اين حضرات  
از كلمة توحيد همان معنى را كه ساير ارام عشق كرا در عالم  
حكايه مينمايند مي فهمند وادراك كنند ماشاء الله  
ترقي بنوده اند مقتضى داينست كه معنى توحيد در ذم  
النواح الخي مشهور ذاقا وحدانيت جمال قدم اين ارفع را زيرو

نشور در تصور ذات او را کج کوی نادارید در تصور مثال  
 انا کله عابدون انا کله ساجدون انا کله خاضعون  
 عننا الوجه للحق القیوم باری ان سر مست بهای آلی  
 باید این اذکار را بجای فراموش نماید و حرارتی محسوس کرد  
 که هیچ این حجاب را بشعله نسوزد و در قلبان بار  
 علم کلمه الله برافزاید شعله نورانی گردد و شمع رحمانی  
 آیت باهره گردد و دایره شاهره نسیم جان بخش ریاض  
 احدیت شود و باران نسیان جهان رب عزت بزم باغ  
 شود و شعاع بارق شجره مفره گردد و ریاض مزهره  
 در هر انجمن ناطق شود و در هر جمیع نورانی ای ناظر  
 الی الله اگر با پخته گشته شد عمل فرمای و موفق گردی <sup>خاله</sup> ملامت  
 خواهی نمود که جنود ملکوت چنان بجزم نماید که چیرانانی  
 و ابواب طراح و جناح را مفتوح باین نازقت موجود دیگر  
 و جوش و جوش نادارستان منتسب خدمت علی بن ابی طالب

والله اعلم

والله اعلم و علی کل ثابت و اسخ علی میثاق الله و ناشر  
 لغزات الله المهین القیوم ع هو الابدی  
 ای غیر نیرات بر چند قسم منقسم یک جرمش و ظلمت و تاریکی  
 و لایق است نور از غیر میکند چون قرص قر که بماند ظلمت  
 ولی آفتاب نور از آفتاب کند و قسم دیگر معنی و  
 سیر بالذاتست چون قرص آفتاب که بماند روشن و  
 عالمی است ولی جرمش غیر نور است و نورش غیر جرم  
 ولی جرم مقتضی نور و نور ملامت جرم بسمه یک رنگ  
 جز نبصورتی نمود مثالش با آیت غیر وجود الکن  
 مقتضی ان قسم ثالث از نیرات نفس نور است که جرمش  
 عین نور است و نور عین جرم ماهیت عین وجود است  
 و وجود عین ماهیت پس قوامی غیر صرف جهت الله خو  
 و ششتره و هبست الله خالک و دوستان باش و خادم  
 آستان راستان لهذا آنچه را منظور دارید از هیهت عمل

و منزل و ماوی بجهت ناسدان حرم کبریا مقبول و اجر کم  
علی الله و الخیر و الشاء و التکبیر و ابی ماء علی کل الامم  
الذین ثبتت اندامهم علی شیاقی الله و استنماوا بالافترا  
من النار الموقدة فی سدره التینا و استنماوا بتریح  
ایضا الرقود فی امر الله ع هو لابی  
ای صراف نفوذ غایب در بازار جوهریان خداوند در  
قرآن جمید سیف فرماید و تری الارض هامة فاذا انزلنا  
علیها الماء اهتزت وربت و ابنت من کل زوج یلیح  
میفرماید چون نظر بکوه خاک در زمان خزان نمائی  
ملاحظه کنی توده خاک سیاهی و تراب غمناک بود که  
ندرسبلی ندریمانی ندریمانی ندریمانی ندریمانی ندریمانی  
سبزی ندریمی ندریمی ندریمی ندریمی ندریمی ندریمی  
ند صباحتی ندریمانی چون بر آذاری و سباب آذری  
بیارد و باران رحمت ندریمان بریزد و فیض آسمانی برسد

و غام

غلام بگوید چون بچند و دشت و صحرا ندره کرد  
کل و سبیل پرده بر آرد از او را دوازده هزار برود  
صرا و دمن کلین و کاشن کردد سرو بیالده تری و نبالد  
بلبل ناری نماید سبیل کلمه زاری کند بیتی چون  
بنظر دقیق نظر کنی خفاقی انسانی و کیوانت شبان  
پیش از یوم ظهر و در که فضل خزان نمانت و انحران است  
خاک سیاه و تراب بیگانه را نماید که مرده و پیر مرده و  
افسرده است چون یوم ظهر و کرده سشله نور  
برافروزد و احترط و چون صبح هدی و شکاف  
کائنات بسوزد ابر رحمت ندریمان بر خیزد و باران  
موهبت رحمت در و کبر بریزد فیض ندریم بسوزد که  
و نور زمین مشهور شود از افق خفاقی مستعد  
مستفیض گردد در شب و صبا که نفوس در کبر سبزی  
شود کلهای عرفان برود و سبیل و رحمت آفاقا

برقع برانگند سلطان ورد بر سر پرسیا طنت جالس  
شود سر و چو بیار عنایت بطراوت بی مثال خرامند  
و انواع گلها و دریا چین نمای کمالات در حقیقت  
انسان آشکار کرده شقائق خنائف عبان نماید  
و نسرین یقین بشکند خیمه ان اطمینان پرده بدت  
و کینونات مقدس از این فیض شدیم در فضل عظیم  
خلعت جدید پوشید و صفات مقدس در حقایق  
در عرض وجودش هر دو کرد قطره الفانین و ستر  
لواحق این و انحراف رتبه عالین هوکابی  
ای بنده جمال ابدی ایوم سر پرده یران در قطب جان  
بلند و بستان آسمان رسیده و اکان راد رسایه  
خود گرفتند و از جمیع جهات احاطه نموده و بعضی  
نور و سان و نیر در ظهور آن و تیریز خورد از این  
ممدود حرم نموده اند و پناه بسپاه چادر اهل فنود

برده

برده اند بگوای میکران این سر اوق عظمت لایرند  
بنده نموده هم و در کتاب من است و قماش گرا  
افس و طناش هیچ الواع الهیته کسی در خفته  
بلکه خود را هر چه تواند کرد این چه بر این است و  
این چه حساب است و الهیها و علیات مع هوکابی  
یا من استشرق من انوار المیثاق طوبی لک با رفیت  
بهد الله و ادیت امان الله و ادریت الظالمین  
من سلسبیل میثاق الله و استقیم سبت الله اسئل  
الرب التبرالرحیم ان یکافک علی هذا الهمم العظیم  
بالأمر الخیر فی رفیق الأمان و حیدر الکریم  
ان یوقد من یشاء و یوقد من یشاء و یختم من یختم  
ان الله علی کل شیء قییر الخیر ان یار صادق چون  
کریک بازع و غم بارق از افق ثبوت طالع و لامع  
و اسکره علی ذلک مع مواظب امر الله

بسیار لازم زیرا خفاشان در گوشه و کنار در پرتو  
و بصورت با شوق و بصیرت نافض همین انشا  
شهادت در اطراف چون چراغ منشر گشته اند و  
خواهند گشت شرک محض را اسم تو حیدر بناده اند  
و بجهت معنی عظمی با عظمت کبری نام شناده اند  
چرا که عهد و میثاق را عین خطا شمرده اند و تعیین  
و تخصیص محبوب آفاق را سه و درسیان دانسته اند  
بِأَلْسِنَةٍ مِّنْهُمْ وَ نَحْنُ أَكْبَرُ  
ای بنده جمال ابی مکاتیب شما اصل و بیوضون  
اطارخ باقیم از الطاف جمال بنام امیدواریم کرد  
جمیع احوال و اوقات بنفحات تقدیس مهنز کردید  
و بستی در بین نفوس مشهور شوی که کل آیت تعوی  
مظاهر تقدیس جمال ابی کردند در جمیع شانل و  
کل بلاد نفوس با بسادت و استغناء بزرگواران دلالت  
نمایند

نمایند با کمال این ماء طهر و نفوس روز بروز بر آنها  
تاوب و تقدر لیس از دماغ بیفزایند و عطا از تقوی  
کردند و با فقر باید و شاید و سر او را یوم میثاق آ  
از طهارت باطن و ظاهر و تقدیس روح و طهارت  
نمایند با فقر و کاتبی و اسنر بودید هر قلم کردید  
یکد سنه در این پوسنر و دسنر دیگر در پوسنر آینه  
ارسال یکردد جمال افندی کاغذی و بنام قلم خود  
جواب ترقیم نمایند و اظهار حجت کنید دیگر اگر اعلا  
حضرت شهریار عادل و وزراء کمال نهایت عدالت و  
انصاف و عنایت را در حق هموم رعایا و بر امانت  
فرموده و میفرمایند بنصرت طبع امر جمیع دوستان  
باید حقوق مقدس پادشاه قیام نمایند و بجز در  
کمال صداقت و در اخلاصی بندگی و رعیت قیام  
نمایند و دعای خیر کنند چرا که عزت این سرور عزت



کل است در احسا و راحت کل در جمیع جهان ذکر  
بدعاء او شنید و شویید ع <sup>سوالابی</sup>  
ای مؤمن بجالیزوال و موقن بظهور و خضر کلا یزال  
علیک بها، الله من ملکوت الجبال در حدائق انوار  
دوستان ذکرش چون گل صدبرگ خندان موجود  
و مشهور و دلیر است بحر نیاز بدو که حضرت درت  
و ابنا زکشا و مناجات و ستایش کن که ای پروردگار  
کرده کار این مور ضعیف را در سباط حضرت سلیمان  
افلیم الله جای دادی و این ککشته را بشاطح پیران  
دلالت فرمودی و این کشته را از سلسیل غایت  
سیراب کردی و این مرده را بروح حیوة ابد پیر زنده  
فرمودی و این روی اضربه را برافروختی و این  
حیات جماله را بشوختی ستایش ترا شاید و پیش  
مرا بایند و البها، علیک ع

ای یاران الی الیوم یوم اتحاد و اتفاق است و  
خواه من در امر تیر اتفاق وقت جانفشانی است  
و انقطاع از هر نام و نشانی روز استفاضه از  
فیوضات جمال قدم روحی لاجسامه الفدا است  
دوقت استخوانه از ملکوت اسم اندر بر این روح  
له بنفله الفدا سنا لندا ما را امید چنان بود که  
دوستان و یاران الی شیب در روز اشرف غایبان  
حب و معانفت و صافه و ملاطفه و مجازت <sup>بند</sup>  
نهضت از عمر و جادله و مباحله این چه حالت است که  
صد هزار حضرت است این چه طاعت است که غایت  
این همه عز و کدورت است اگر اختلاف در مقام  
این عبد است قسم باستان مقدس و آنه قسم این عالم  
عظیم که صفای بحر شریعت حضرت زین العابدین  
هر قصوری نداشته و ندارم شدن به جیتی من یرم رضا <sup>عقی</sup>

من شدي رحمة الله وهذه طينتي منذ نعومة اظفاري  
وتربيتي في موالد الطائف لله ان فضل وجود ان سرور  
اميد وادم كه بر اخصر قد سر عبوديت ان منزه طهر  
افان را معطر نايام وانچه از اين نام صادر باقى و برقرار خوا  
شد بجمع نفوس و سنايش از عالم اسما و عينا است  
ولى عبوديت حقيقت شاخصه مقتدره از عالم  
هوى و اشبات ام الكتاب است نزيهه الله مايشاء  
ويشئت واكر اخلاف بجهت حمايت اهل فنور است  
ان خفيص طليم كه چنان شوق و رسوخ از اجايى است  
فرمايد كه رايح هر فنور و حضور است و اين عبد نزيهه  
اعدى نترسند نزيهه و شوقى مشاير نزيل بارش  
منشبتم و در خدمت امرش با آمد و بنايد ملكوت  
ايشايش طمان و در مركز عبوديت با ندي ثابت رايح  
فانم اين هوسبت كبرى را بسطنت سر بر افق اسما و عينا

نمى و اين كوى در خشنده افسر بنديك را بناج  
خسروى و در جهان بيدار تمام عاقرب ملائكه  
خواهيد فرمود ان هذه الصودية التي يومر قنلا  
على اكليل القبول و ايشايش با توتة منشع على نايح اسطنة  
الغيب و الشهود و البهاؤ عليكم و رب العالمين  
و جى اوجهمك و خلاصنى من عقبات هوائى و محاضرات  
و صفات لرضائك و استغنى كالم انسانا واه كرفى من  
صهبا و الاندام و الاضلال و يحينى و اذ ب الحرو  
المحق و ينشقى نيم الهمم البحث و يتقى البقاء و  
ينصرفى النساء و بينى العجود و يمنين من العبود  
اى رب تجنى من هذه المهالك و خلاصنى من هذا  
الظلام الكائنك و اسلك لى فى اقرب المسالك و هو  
نسيانى الكان و ذكرك عن وجودى و خلقى من خلق  
و رجعتى عن رغبتى فبجزاك ان البقاء لى بسم تسبح و

الفناء دریاق با بیع وان الوجود بلای و الحیات دانی و  
 الثمین لثلاثی وفا بیتی ناری واستمدادی نیرانی  
 ای رب الصغری به خلدک وجودک والطف بربحنک  
 وفضلک ای رب الخاقی هذا الحرمان والکافی هذا الحرمان  
 الطغی کاس الغفران واسقنی من معین الحیوان انک انت  
 الرحمن ع هو کاتبی

ای جاییان ای بایان شمس حقیقت اشراق بر شرق  
 فرمود هزاران دریایان در خاور و میدان کله شاق  
 و اکنون از افق ملکوت ای بر تو شدیدی بر افان غرب  
 انداخت از باختر نفوس با رخ انور نمودار شد بار <sup>قله</sup>  
 اقلید در هفت کشور و شعله بر افروخت و حیات <sup>بر</sup> الحیات  
 در قطعات خمس کرده ارض بسوخت حال در جمع <sup>ط</sup> نفا  
 عالم عالم اسم اعظم بلند است و در کل ممالک و ام صید  
 جمال قدم منشتر طوفان غافلده و اولاده در جمیع بحور

و فریاد

و فریاد و اشرفی و دله لاله در کاتب بیله بلند و شرف و ترب  
 ای بایان ای بایان ای رحمان بجزوه حکم عهد و  
 بیان منشبت شریف و علم بین عرفان رانفتش سرانید  
 نابھوت ملکوت و سطوت جبروت و تأیید لاهوت  
 امری لایوت را خدمت غایم و بسوویت استازان نقد  
 قیام نمایم ع هو کاتبی

ای یاران روحانیان حمد جمال قدیم را که بنا بر موفقه <sup>بیت</sup> رب  
 شناسید و بر صورت عشره رضد سر دایره شناسید  
 سهوست باده میسایند و ظهور یکدن رب اشراق در  
 بمصل عهد پیرهن پاک و غزل خوان و کف زان و پاکوبان  
 شادی و طربه فرود در دینم بیان یکدست جام باده و یکد  
 زلف یار ذوق و جذب آشکار کوه رسد و با شنید و  
 ظهور باده روحانی مشهور با شنید و مشغول جمال  
 کمال و انوار امر ال قدیم را بر آینه و نشان کیند و نقل <sup>مش</sup>

آستان مقدسش کمال عبودیت و فنا چرخ عباد الهی  
 قیام نماید در این درگاه عبودیت لازم و در این  
 آستان پاسبانی واجب این بندگ ازاد کرد و سجده  
 و این رقیب بزرگ در ایوان پس بکشید و از این جهان  
 جان پرور عبودیت بنوشید و البهاء علیکم ع  
 مولای بی ای ناسر زلف افق و جود  
 چون بصر نورانی از ملکوت الهی منور گشت پرو  
 شمس حقیقت در جمیع آفات منشر گردید بینا  
 چشمشان روشن شد و خفاشان را حفره ظلمت  
 ماری و مسکن گشت یکی فریاد و اطربا باورد و  
 دیگری نعره و اسفا یکی از طام الهی سرسنت شد  
 و دیگری پر خنده و انسرده از عهد است و نزل من  
 القرآن ما هو شفاء و رحمة للؤمنین و لا یزید الظالمین  
 الا حسارا باری تا توانی تبلیغ امر الله نما و زبان حقیقت

برسان

برسان بکشا و نفوس را بختنا بود لالت کن و  
 بنال عهد و در هدایت نما تا علم و فایزانی فلان و هفت  
 گیری بر افرازی و نظیر رضایت عظمی کردی و الهی  
 علیات ع ع سواة جبهی  
 ای آیت و من حتی قیوم چون شمس خرق جانی غیر  
 فرمود از مصالح انوار در آیات ظاهر پناهر کردید  
 ایات شد و بنیتر و آیات تکوینیه از در کتب و  
 زیر و صحائف و النواح مسطور گشت و این در لوح  
 محفوظ ورق منشور آفاق سجوت شد آن بختنا  
 و بالاعت و خفائی و معانی معجزه عظیم بود و این  
 بقوی و کالات و شیون و اسما و صفات آیات  
 باهرت گردید ان مبتین اسرا شد و این شکر انوار  
 گردید ان ملکوت عزمان و اسباب است و این قطب  
 گویان و خیر انکان در شد و کاستان جهان کرد

سترسیم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتى يفتين لهم الله  
 الحق و البها و عليك من ملكوت الفيس جبروت الملك  
 ربك الرحمن الرحيم ع ع هو كاشف  
 احو و ستان احو و ايران معنوی چشم با حق احو و كاشف  
 و تو جبرملا اعلی اید در ایگد نفوس دانش شوی  
 و از صفت توحید اثار نزهت با انضاط کنید شما  
 ايات تا کون جمال مبینید و آثار با معرفت با عظیم  
 چراغهای پر نور و فروغ گوید و ستاره های پر شکوه  
 افق هفت رت غفور مرغان چمنستان حقیقت گوید  
 و عندیسان کاشن احدیت فضل و عنایت جمال افروز  
 روح الاحسان الفدا احاطه باناق نمود عالی الرحمن  
 شما که فضاهای مفرس برده غایتید و در جویبار  
 احدیت کاشن شدید بنیم رحمت نشو و نما نمود اید  
 از ریش بنجاب جود تر و تازه کشید و بشنید احو و جبر

پرورده پس بشکر از این الطاف ثواب تقوی و در دنیا  
 و نایب نریایه بفرق طمید اگر با ده نوشی خوا هید از  
 صهبای محبت الله سرمست شوید و اگر عید و ارس  
 جزیید از نوات حدائق قدس شمس بسپارید  
 چنان روش و ساواک نماید که حیرت بخش عقول گردد  
 و سبب جذاب نفوس شما اظهار آیت توحید دید  
 و مطالع انوار الطاف رب جمید این مطالع و مطالع  
 باید در نهایت روشنی و در خشنود کاشن جمال انبیا  
 سرمست کاس بلا بود در جام صهبای طالع با اید و فنا  
 دانش با شیم جام بارانیم و سین راه صفتی در جانانیم  
 ع ع در کاشی

احو و ستان حضرتش بزبان این گوید و در باقرین  
 اولی قیاس نوان بود چه که اعداد و سابقه پر تووی از  
 این نفس و قرون اول آبر از این قرن مازاد بود و در قرون

استعلا ای این قرن عظیم نماید که در جمیع شئون و  
صنایع و در کلی احوال و اطوار شمس قرون و اعتماد  
آثارش باهر و انوارش ظاهر و قوتش ظاهر و پرورش  
زینت بخش مشارق و مغارب صنایعش هر چه عقول  
بدانشش مفتح نفوس عالمش جهان افروز فنونش جهان  
جهان و حیات جاودان امر و فیضش جهان گیر  
موهبتش مانند بدینیر در یادش پر روح و باو اجز  
فوج فوج شمش و روشن آفتابش مانند کاشن  
نسیمش روح بخش اجبا و شمش همی ارواح و نوارش  
ابزش موهبت کبری باو انش رحمت عظمی آفتابش  
شمس حقیقت ماه تابش نور احدیت شمعش  
مشعل نور و شهابش بسر طور کسور و شکر کواکب  
شهرایش بحال البی بر سلطان غیبک حکم فرمادی  
همی کل عالم ده حاوی ایسر جسم آدم ده عروق و اعصاب

نور

نفوذی بجاری و سازای اولان روح مشابرسن در  
حقیقت کائنات باو کمال است ایله مرتین او اشدر  
شرق و غرب نور قبول ایله صورت او اشدر وادی  
ایمن بر سر کاشن او حیدر او یوب تفتی و مشرب ایله  
نور خدا سینای حق ناله فلشرق الانوار و لهر  
الاسرار و هفتک الاستار و توجبت الحار و ناضف  
الانوار و انفسرت الانوار و نفضت الازهار و  
نخبت الانوار و تزیین الفردوس و تجلی الطاوس  
و حل روح القدس و المؤمنون و منالقرن لونی طرح  
عظیم و الحمد لله رب العالمین مع هر کلمه  
ای یاران حقیقی و ناله فرستیر و مشارق انوار در  
کشت نصاب و هفتک سترو حجاب نموده از غیب  
مدرک و ناله احدیست نورا بوال کثرت فرمودند و  
مطلب انوار عالمی و اوج ماکونش ایله اولاد و عین

انفادلی و در جمیع مقامات سیر و حرکت نموده  
تا در افق مبین چون کوکب اعظم سپهر برین اشراق  
کردند و در طلوع و در وسط الام و در غروب  
و شش و شش و شش است هر عدد و در شش انفاوند سقا  
نیاسودند و در جمیع راهت بیافزند در آتش انکار و  
استکار اعیان و کد اخشد هر شاهی ام بالا نوشیدند  
و هر صبحی زهر هلاکت چشیدند کفی اسیر زنجیر شدند  
و کاهی در تفت طدید تیر و شمشیر دخی تمسوا هلیب  
گشتند و یوخی محرقی نار بر لیب یکی اسیر زنجیر شدند  
یوسفی شد و بد راهم معدود خرید و فروش دیگری  
در بعضی اوقات رخ بر افروخت و بنا بر عذاب اهل جهاب  
بسوخت یکی در زبانه اکان چون شمع بگر افت  
و دیگری بر سر و از چون حکم سر بر افروخت یکی <sup>بشکل</sup> خوش  
و دیگری در دست نالمان خست و ذلیل باری جمیع این  
تین

عین و بار بار و عین و در نایا اسطالع شد سیر تاب آورند  
و قتل نمودند که نفوس در لیل شجره رحمت از کبیر خوش  
حقیقت در آفتوش رحمت پرورش است و بر پیش  
و پیش و <sup>بشکل</sup> کردند و در آفتاب غیب شوند باز  
انوار نیست ناستا هر چنان روشن کردند که سراج <sup>بشکل</sup>  
شوند و انخواران فلک معرفت افزو خستار شست  
الله کردند و با قدر و شرف در لیب سواد ایشان بار  
مهران شوند و شیدان جان رحمت شر و غلب  
اکان اندازند و شوق و بزدن در قلب بهمان بار  
ای یاران حقیقی و عزیزان جمال الهی وقت جذب و راه  
است و هنگام و جبر و طرب صبح بشاد است که  
دو شست شمع آفتاب است که معرفت ارباب <sup>بشکل</sup>  
تین است که در مطامع تین است سوال نرم و  
سرا غلبه دخی <sup>بشکل</sup> آفتاب و در شیدان چون حکم

هدی قدر افزاخت و در زنجیر نیز مستور شد  
 در آن بین با انواع بالیا مطوع فرود و در قطب کان  
 بمصائب بیایان ظاهر گشت تا عالمی کان با نوری  
 و عاظم مردگان مبارک بنامه بسوزیم و چشم از دنیا  
 بسوزیم و در آتش اشتیاق بسوزیم و بسازیم حال ای  
 روحانی انسان است که ساکت نشینیم و ساکت گزیم  
 و اختره مانیم و آرزو زینت نامیم لا اله الا الله  
 من شان لا نصاب بل و صرفه که عتساف ع  
 شکر الهی ای دوستان حضرت یزدان  
 دای پیروز و دوست ایقان و ای سر اجای فضل الکان  
 دای اشجار ریاض جنت حضرت انسان اگر چه بی نامم از  
 اجزای سخن دور و مجرورید و اگر قسم انوار جمال آفتاب  
 روشن انوار توحید که یک عالمی انوار زمان در فلک این  
 آوارگان مذکورید در روایت روح و جان مشتاقان

مشهور

مشهور و معروف آن میگذرد که با آن علی و مکتوب  
 بکمال شمع و با نوال عجز و بیانی نمیشود که ای پروردگار  
 آن کار این مرغان با ایشان داد و درصیت ایشان است  
 در شاخسار سدره منتهی پناه عنایت فرما و این زمینها  
 تجلی میداد در بحر اعظم عنایت خود بره و این زمینها  
 حصار محبت داد و کعبه منبع و مازاد منبع خصلت و است  
 منزل دعاوی عسان کن تا بسوی وصل و معرفت در  
 سماء وجود چون ابراهیم در لایت بدرخشند و در این عالم  
 چون چراغهای محبت الله روشن و منور گردند املاک  
 غلام رحمت باشند و باشند آفتاب انوار توحید گزند  
 نعمت سابقه گردند و متصلی سابق شوند چشمی بیایند  
 و کوششها داری پیار کردند و کارزار با انوار کبریا  
 نواح دریاها آثارند شوند و نام این اسم اعظم  
 نام نامی باشد و شش هزار و مندرکات رب غفار



دوره الاضربین مشهور کردند و در زمرة فضیلتین بودند  
 و معروف از حرارت حبس شده چون شعله سوزان با  
 و در فرقت جمال متان ابری کویان بوفای البرود ایشان در  
 کرده و بنسایت حضرت یزدان دلمان شان لاله ذر کوشن  
 هر یک در امر الله علم بین کردند و در استقامت بر عهد  
 و پیمان حسن متین ای و اطمان جمال یزدان و آشنفتگان  
 محبوب حقیقی در چنین روزی که او با ج افغان و تان  
 عالم را احاطه نموده است و لازلل اضطراب جهان را آ  
 کرده است با باری نشاء الله از اوق بیوت و روح نبی  
 باوخی تابان و جبین رخشان ظاهر کردید که طلال اشرف  
 و اضطراب بکلی محو گردد و انواریتین از ان رفیعین طالع و  
 لایع شود ع در ضایعات انما شرسنا از فارض نوب با  
 ظم سرشگسند مرقوم شده معذوم هو الایمان  
 ای احبای اهل و درستان جمال رحمانی از یوسفات سید

جمال

بهرالذم و اسم اعظم و من و کین فوق و ذائق و حقیقتی  
 الاضرب الاله انک در این کار عظیم و عا و ر و رب قدیم  
 پستان از تبا اطر و انشاء می در بین انوس فی ذیه و انشاء  
 مششله و بان و نوره عنایت فرود که کجی باوان حکم  
 نیکو واحد یافتند و خطایق منطمان ستمش بر باد  
 جسته چون سوج لاسر و نجوم ساطع و نور و اعد و  
 و از یزید اعلی اشعاع واحد مستنیرند در این صفت  
 چگون و بعد و منفرد کردند و از یاد یگانگی غفلت و فراموشی  
 و از ذکریشان سکوت و خاموشی حاصل کرد پس بر تالیف  
 بنامند که در کل چین حد و نشین این انجمید و سر اجاد  
 در شرد این بنم ذوالمن آن انان و نوره و نور و شمشید  
 هید شد و حق اطر یزید و نور اسید بود و این تمام قرآن  
 مکان عالم امکان مکن ندارد چه کز و ضایعات انشاء جهان  
 امکان اما در نماید از غفلت با بیان جمال و حق در ایامی

میگردان موهبت حضرت یزدان امید داریم که آن نیز این  
 باده عشق و این بزم شبنم است چنان شوق و طرب و  
 اجتناب و دلا اند که در لوله دارکان عالم اندازند و بشما  
 قدس و جنت باطنش میگردانم و ازنده و زمین نمایند این  
 ذلک علی الله بغیر جمیع دوستان را فرما فرمود بحال اشیا  
 باین اذکار مندرگیم محمد البهاوع هو الابهی  
 یا حق ثبت و ثبت فی میثاق الله بانک بانک عبودیت  
 و عهد عهد حضرت یزدان طیر و قدس از این نژاد و عهد  
 و طربند و چندان جفا از این نوا در کرب و محن بلبلان  
 کلشن تو حید را هدیره شاه و صوت صریح نام اعلى  
 آید و زانگان کلشن تقدیر را نعیب و نعیق و باز غیر شکایت  
 پس چون جام می از باره دیرین باش که در این جمع اند چون  
 مرغ تو کجا بانک الی الله میثاق میثاق بسرو دی و  
 برود می و جهان در حق الابهی بار از بلند فرمودی و البهاوع

هو الابهی

هو الابهی ای شمع نسبت الله جلی است پر تو  
 میثاق از انخاب عهد بر شرق و غرب زده جلال روشن  
 فرمود و نسیم جانفش از ملکوت ابو شام دامه سطرود با  
 سبزه نیایان سراب چرود در میان است و فیض شر و دنیا  
 در جهان بحر الماف برود است و موج احسان رو با  
 تر تیل ایات تو حید است که استکس ملکوت تقدیر حاصل  
 و صورت قلبی اش مجرب است و حاصل بر کجا بانک الله  
 چون بلبل معنوی بر شاخسار دروسان فریاد کن  
 رب الملائکة و الروح رب ملکوت الغیب سلطان سریر  
 الکبریاء العالم الابهی ع هو الابهی  
 ای حیاط جامه که بر اندام همه کل عالم مواضع و موزون و باند  
 است خلعت میثاق و تشریف عهد بر وسایط تو  
 خیاط الحی این جامه را برید و سلطان حقیق تشریف  
 کشد در آن چند که هست بر بسته اند که از تمامها و حقیق

مندرس که نادر و پرورش او هم مرخص است - با مژگانه او در  
 هیکل عالم دوزند و از این خلعت تقدیس رخسار ناری و بر  
 نمایند فیس مادم بیخامون این تمیز از هر پرده که در است  
 دستکاش در جهان لاموت و صانعش سلطان جبروت  
 والبهاء علیک ع ع  
 ای مشغول بنا سوخته دوسدوه را بآیت از عنایت خاشه  
 جمال نام اینک در این قرن عظیم هیکل انسان را بطرازا ستا  
 و غایب است شیوه جزین فروده است بقتی که انسان کمالات  
 یافت و جانان عقل و هوش و دانایی پیر ان که نماند شخص  
 اعی ادیب دبستان عزمان کرده و هر عاقل از حقا افسار  
 جگر کرد بنیوان از او و هبت عظمی نصیب برند و بیار  
 از نعمت گبری بهر گویند فقر او بر کج روانی برود و ضعف  
 بشد و بالقوی من آید شوند پس ای بنده الهی بفضل آلاء  
 باشی بفرقه و استمداد دوحق را قابلیت شرط نیست

الحمد لله

تا هم عالمش با انت لطف و ایتنی بفضالت وجود او کربک  
 العظیم ع ع اجناب دلان صفحات باید جامع شود و برستا  
 باشد و واسطه اشغال انوار و ترکیب انوار و تقدیس  
 حقا اقر انسانیت از شرف و اوقات مخصصه که در ان اجزاء الرحمن  
 در این جهان عالم چون هدایح مددی و انوار تقی بران روزند  
 فضل این قرن و قدر این عصر عظیم است و هر وقت که  
 صد هزاران سنین ابواب چنین بهشت برین مفتوح شود  
 و هزاران فرزند چنین قرن حضرت بهرین میسر نکند  
 آثار باهوش در ظاهر ظاهر حق در ظاهر کرباب مشاهده  
 نمایند تا ایات فتنا را که احسن انما ان را نماند و فراموش  
 حقد و حقی باید و سوس و غیره شاید در این میدان  
 لازم رسید و شکاری واجب و الهی آری علیک ع ع  
 هر که بشی ای بنده الهی خوشحال شاکه  
 است در روز نشانه روز مسطر مددی و تو چه کار کنی

کرده و در ظل سدر صدق در آمدی از کاس شکر  
 سرسنت کشتی و از جام موهبته شهور و پریشانی  
 شکر کن جمال قدم واسم اعظم را که این خور عظیم موزن کرد  
 و از خوان نعمت جاییب بربدی نظر عنایت ربک  
 باقواست دیگر چه خواهی و چه آرزوی نماند ع  
 او با اهل بیت ما که اولاد علی چون نایب اکبرت همان شما  
 و جهان دارش است خلد در خوان نماید ابواب فروع مفتوح  
 کرد و صدور و مشروح شود و آرزو ما مشتق کرد  
 و آمال بیشتر انبیا الله مسافت بسید علی نودی و بمنزل  
 مقصود پی بردی و یکسیر وجود رسیدی و بسید  
 افتخار کشتی و طراف حل و حرم گریه نودی و  
 شام را از تربت طاهره مظهر کردی حال کمال ثبوت  
 باصالت قنوت روید یار الهی کن و بشارت بفضل و هو  
 نامتایده و ندانن پیمان بیان بین سخنان نیریزان بین

ساق

ساقی رخ تابان بین سرسنتی مستان بین ان ماه غزل  
 بین ان مرغ خورشید تابان بین ان نور کز خندان بین  
 ان کسوف تابان بین ان سرخ خوان بین ان دروازه تابان  
 بین ان آیت رحمان بین ناچند نوبت ناچند جود  
 باری یاران حقیق را شد ز نایب جمال قدم دهید که شکر  
 جنور و ملکوت اجزا بریم نماید و وفود ملامت انرا بر نماید  
 و اقامت مرآت جاره کند و انوار عطا بد رخشد و لیلایلا  
 روشن کرد و کز لاله العلیا و انوار انرا بر نماید  
 پر پیش رو بر آفتاب زرد نور احدیت بدرخشد و کرب  
 هدایت بود بختند که زلف مسوخ کرد و عقده نفع  
 مسوخ و امانت ناکت مسوخ مسوخ تر و ان مشرق  
 فی خضران بین ع  
 ای یاران و طریقه ان نام انور الله شان الله شکر شکر  
 دارش و ان کتاب احدیت از کاستان آن کسیر انرا بر نماید

هو کلابی

داز بوستان ان سر و خرامان یزدانی ان کل حراد کلشن  
 شما سگفت کوناله و فغان مرغان و کلبانک بلبلان  
 ان دلبر الهی دران بوم و بر پرده بر انداخت کو آه و اینز  
 عاشقان آن بحر سلسبیل دران افلیح موج خیز گشت  
 کو حرارت عطش تشنگان ان نغمه الهی دران سر زین  
 بلند شد کو رقص و طرب آشفته گان آن جام  
 سرشار دران ایجن بد و درآمد کو نغمه و فریاد پاره  
 پرستان ان نغمه نفس ازان دیار منتشر شد کو  
 انشراح صد و در یاران آن آهوی دشت الهی دران  
 صحرا جولان نمود کو بی هوشی از راحه مشک جان  
 بارهای یاران روحانی روحی کم الفدا شما از وطن  
 خضر تیز دینید راز شهر جانان و وفایع عظیمه در  
 بد و امر در اینجا ظاهر و عیان شد پس شما که از اصل  
 صیبت سدره منزه هستید و از صیبت شجره طوبی

باید

باید از کل بیشتر بلکه فی الحقیقه باید نجات حق  
 از ان صفحات بسایر جهات منتشر گردد و انوار  
 هدایت و شوق و ذوق از ان خاور و سائر اقالیم  
 بناید رب هو لآء من منبت سدره رحمانتک  
 و مغرس شجره فردایتک ایتم بفضلاک وجودک  
 علی اعداء ذکرک و اشهار امرک و هدایه خالفاک و  
 الاخران بنا و جنتک و خدمه کائناتک و کشف اسرار  
 حکمتک و عرفان حقائق الاسرار فی آیه توحیدک و  
 الاستقامه علی عهد ربوبیتک و میثاق الوهیتک  
 انک انت العزیز المقنن المهیمن المیتوم ع ع  
 هو الابهی ای یزدان من این حقائق  
 نورانیه بخوم بارغاه افق هدایتند و جویشان را  
 در ملکوت احدیت روشن فرما و اشجار بوستان  
 اجناد و استقامتند بفیض و ریزش باران عنایت

در دمی نازه و زنده و پیر طراوت و لطافت فرها سچ  
 غرمانند در اینجی عالم روشن کن و فارسان میدان  
 ثبوت و رسوخند بجهود ملکوت ای نایب کن  
 لشکان بادینه اشتیافتند بر ساحل بحر الطاف وارد کن  
 در هر دمی نضرت فرها و در هر نفسی روحی بدم از  
 نسیم حدیقه عنایت فلوسشان را روح و در جان بخش  
 و از شمیم ریاض موهبت مشامشان را معطر فرما  
 توفی مقنند و توانا توفی کریم و رحیم و مهربان  
 ع ع مولای بی یاعلی این نام یعنی  
 بلند و مشتق از سه و و علو است لهذا همین نام خطا  
 نمودم الیوم علو و سه و ثبوت و رسوخ بر عهد  
 میثاق است و علویت حقیقیه است بذیل حضرت  
 کبریا فدند الله سر العالی المسک بالعرفه الو  
 چونکه جل بیتن در عهد قدیم در

نورمین در صراط مستقیم در کاشن اسرار است  
 کلبن ازهار است اجم انوار است مظهر آثار است  
 چشم صافی در چهره ساقی در آیت باقی در  
 فدا شدت نشئه الروحانیون من هذا الصبأ و  
 رقص حوریات الجنان من نغمه الوفا و اطرب المخلصون  
 من هذا النغم و الأیقاع و المنزل لون لفرش صقع  
 الجفا و الثابتون من لذذون من مائدة الوفا، کی  
 ثابت در جاوه نور ایله دمساز در کی بافض در  
 حفرة اغماده غم و الم ایله هر از در کی عذیب فرات در  
 کی ملح اجاح در بریند شهید و شکر در بریند زهر  
 پراتر در و الا بر او منر بطریبون و الا شرار من فریون  
 و الا برار لفریغیم مقیم و الا شرار لفری سعیر عظیم و  
 البهآ علیک ع ع مولای بی  
 ای دوستان داستان شمس حقیقت چون از افق

بر همان مکان باشعرا ساطع اشراق فرمود و  
فیض ندیم همان حادث را احاطه نمود اول تجلی  
واشراق پرتو نور میثاق بود که در ظل شجره انبیا  
برافاق درخشید و آفتاب عهد چنان حرارتی  
مبذول داشت که حقائق و کینونات مقدسه  
و انبیاات مستکبره که چون بدور مشور در کون  
غیوب مطور بود از حیرت پنهانی بحر صفت شهود  
مستهور گردید و قنهای مستور انبات شد و از پرتو  
حرارت آن آفتاب و فیض باران رحمت بی پایان  
و هبوب اریاح لواقع رحمن نشو و نما نموده و حقیقت  
ان کینونات ظاهر و عیان گردید یکی اینست زبانا  
شد دیگری فجعه غتا و احوی کشت یکی کشف  
طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء گردید و دیگری  
اجتث من فوق الارض ما لها من قرار پدیدار شد  
یکی

یکی چون گل شکفت و روائح طیبه نشر نمود  
و دیگری چون گیاه بدبو اهل کوه و صحرا را از رائحه  
دفره زجر نمود یکی در کان خورشید از حرارت خورشید  
تربیت شاه لعل بدخشان گردید و دیگری در معادن  
خود پرورده شده خرف و صد فارزان کشت  
پس ای اجزای الهی بجان بکوشید که در این کشتن گل  
و ریحان و ضمیران و نرگس گلستان گردید نابوی  
خوششان و رائحه دلگشان مشام باران را معطر  
نماید و این رائحه معطره بوی گل ثبوت و رسوخ  
بر میثاق است ع  
هو الابی  
ای بنده الهی اگر چه صد هزار نغمه و آهنگ در زوایا  
خجرا این دلننگ مضمهر ولی یک ترانه مجاله و  
یک ناله فرصت نیست چه که زانجا جفا با بل و زنا  
احاطه نموده اند و با چنگ شند و تیز و منفار چون

تیرآباد در دین این مرغ زارند و صد هزار کرد خورند  
 مهاجر بر این آهوی دشت پروردگار و این طیر ذلیل را  
 جری خرمید بر و چنین نه و این غزال حمرای عشق را  
 ذبی جز نافه مشکبار نه و این باز ساعد شهریار را گاهی  
 جز پر دزد را و ج محبت کرد کار نه فاعبش یا اولی الأیضا  
 ع هوالابی

ای یاران حقیقی و مشتاقان حال الهی چون محی قیوم جمیع  
 اسما و صفات و کالات و شئون بر ما کان و ما یکان  
 تجلی فرمود و مطلع امکان را با نوار تیر لا مکان مجلی  
 نمود و جوش و خروش در ذرات کائنات افتاد  
 نیسان رحمت فیضان نمود و پر تو افتاد رخسید  
 و نسیم صبا بوزید و ندای الهی بگوشها برسید  
 بطابطسید و جاهها برسید رخها بر افروخت و  
 پردها بسوخت و روی پادشاهان جلوه نمود فلان  
 مسا

عاشقان شعله سوزان بزد و چشم مشتاقان از سرد  
 کربان شد کاشن توحید ترین بافت و کلزار  
 تجرید آواسته کشت جشن فیوضات ترتیب یافت  
 و بزیم السن آماده شد سر سیاطنت الهیه استغفار  
 جث و الرحمن علی العرش استوی متعقی کشت پس  
 اعظم تجلی حال ندیم در این بزیم اتم در میکش میثاق جلوه  
 فرمود و بر اشراق نمود مطرب الهی او نثار مثلک و مشتاقان  
 بدست گرفت و باهنگ پاری نغمه ساز نمود و  
 بشهناز این ترانه آغاز کرد این عهد السناسن این  
 پیامه بد سناسن این بازار شکست سناسن این  
 از یوسف دحانی میثاق و فاق سناسن این  
 بیان طلاق سناسن آفات نفاق سناسن این  
 از چشم بزدانی این عهد فدیم سناسن این  
 این سرقوم سناسن این روض عظیم سناسن این



از طلعت اهبائی روح لأجابه الفداء ع  
 هو الأبهی ای اجتای الهی این جهان ترابی  
 و خاکدان فانی آشیان مرغ خاک است دلانه خفاش  
 ظلمانی ملاحظه فرمائید که طيور حدائق قدس و نسود  
 حظا نرانس در هیچ عصری در این کفنی فانی آرمیده اند  
 و باز شاخسار آمال کلی چیدند و پادمی راحت و  
 آسایش و بانگ مسرت جان یافتند و فتح و جبران  
 جشند هر صبح را از شدت بلا یا شام نار یک دیدند  
 و هر شامی را وقت سرگردانی و بگردانی یافتند  
 کاهی غل و زنجیر بوسیله اختیار نمودند و کاهی زنجیر شمشیر  
 چون سید حضور بکمال سرور چشیدند و حی آتش  
 نمرود را کستان یافتند و کھی صایب و داریهود را اوج  
 آرزوی دل و جان نمودند و قوی بنشینم کاران نوش  
 یافتند و زمانی تیر و تیغ نیز دیدان ترا هم زخم دل ناتوان

یاری

باری اگر جهان بی بقا و باجهانیان بی وفا ناند و بهائی  
 بود اول این نفوس مقدسه ستمای آسایش و زندگانی  
 مینه بودند و از روی خوشی و کامرانی پس بیقین بلایند  
 و چون نور مبین مشاهده کنید و آگاه و پراستگاه  
 گردید که اهل هوش و دانش بلایای سبیل الهی را راحت  
 جان و مسرت و جبران شمرند و مشقات را صرف  
 عنایات دانند رحمت را رحمت ببینند و نعمت را  
 نعمت نامند ملح اجاج صدمات را عذاب و آفت خوانند  
 و تنگی زندان را صحت ایوان یابند حرارت حبت<sup>بنند</sup>  
 با خودت وجودت جمع نشود و انجذابت جمال الله  
 با امتانت و سکونت مجتمع نکرد آتش و تلخ دست  
 در اغوش نشوند و کوه نارد در تحت برف و نل خند و سخا  
 پنهان نکردد ای اجتای خدا صدائی و ندائی و ای بندگ<sup>ان</sup>  
 در کاه فغان و آهی و ای عاشقان سوز و کدازی و

ای عارفان نیاز و رازی در الواح الهی ذکر حکمت گشته  
 مراد سکون روحی و شگون عنصری نبوده بلکه مراد  
 الهی این بوده که شمع در جمع بر افروزد نرد در صحرای  
 بی نفع تا فیض الهی بر ارض طیب نازل گردد ندر ارض جز  
 و الا خاموشی شمع را حکمت نتوان گفت و پریشاند  
 جمع را علامت وحدت نتوان شمرد انشدی و خردی  
 حیات و زندگی تعبیر نشود و ناتوانی و در ماندگی  
 هوشمندی و زیرکی محسوب نکرده ایدم <sup>الله</sup> یا الله یا الجا  
 علی الاشغال ع هوالابی  
 ای دوستان رحمانی هیچ میدانید که در چه کوری  
 مسجوث شده اید و در چه دوری موجود  
 این کور جمال فلام است و این دور اسم اعظم قرن  
 اشراق است و عصر نیر آفاق بیع بدیع است  
 و بشار حضرت حق فی ارض در حرکت و ایستادگی  
 و جبال

و جبال و نلال و دشت و صحرا در اهنراز فیض محیط است  
 و انعام عام و بیست ابر رحمت در فیضان است  
 و انساب انور و تجلی و عیان بدره نیر زینت ملک اشرف است  
 و بحر کبریا فیض بر هر نفس صغیر مواهب متنایع است  
 و رغائب منزادف نسیم جان پرورد در هر وراست  
 و شمیم معطر در سطوع در چنین موسمی اگر تر و تازه  
 بنائیم انظار چه فصلی کنیم و منزه صد چه وقتی کردیم  
 کجی روان در استین سرور خروان است دامن گیرید  
 وقت نشو و نما است و هنگام بزم صفا جام میآفد  
 گیرید و سر مست در میدان عهد در قرض نمائید دل  
 بیض قدیم بندید و تو <sup>بیاخت</sup> جزرت جلیل استمداد از ملکوت  
 ابهی جویند و استفاضه از جبروت اعلا کنید نظر با حق  
 عزت نمائید و طلب نایبید از مرکز رحمت عنقریب  
 ملاحظه کنید که یاران بناختند و در سر منزل مقصود

خیمه برافراختند و ما در سفر نزل اول مانده ایم الحمد لله  
در انصفحات از عدالت حکومت عادلانه ابوالحسن و امان  
مفتوح است و صدور بمشاهده نور انصاف مشروح  
والله اعلم علیک ع ع هو لا بهی

ای مشغول بنابر محبت الله اگر بدانی بچه حالتی در چه اینجمنی  
و بچه لسان و قلم بیاد روی و خوی تو مشغول التماس شد  
شعف کریبان بددی و پرده براندازی و از آشکار ساز  
و با علی النداء فریاد براری ای قوم بچ رفتم کجا بماند  
آن قبله آفاق بعکاست شناسید شناسید و البهاء علیک  
ع ع ط هو لا بهی

یا حضرت علی قبل اکبر یوم شهادت حضرت اعلی و حی  
لدمه الأظهر فدا است الیوم یومی است که ازنا حقیقت  
در پس سحاب غیاب رفت امروز روزیست که از منتابا  
افول نمود امروز روزیست که از تن نازنین پاک در خاک د  
خون

خون غلطید امروز روزیست که آن سینر و کینه چون  
آینه از هزار رصاص مشبک شد امروز روزیست که  
ان سراج الهی از زجاج جسمانی انفکاک نمود امروز روز  
که ناله را بالا اعلی بلند است امروز روزیست که اهل باکو

با چشمی کریان و قلابی سوزان در فریاد و فغانند باری از  
صبح تا جلال با وجود این حرث و حرقت و کدورت از  
طرف مشغول تحریر و از طرف مشغول با جریه اجتناب چنانکه  
الآن جناب حاجی محمد باقر من اهل ما حاضر علیه بآء الله  
الابھی و طلب مبلغی جهت همدان میفرماید و در بین  
این کارها قرار است که حضرت سید صدر باید همت فرمایند

و اگر ممکن است همدان تشریف بریند و اگر ممکن نیست در اطراف  
بسیار مشغول شوند تا نفعات فزین از ایشان منتشر گردد  
باری مکتوب عمومی در جوفاست در جمیع اجتهاد نثار  
شود بکل روح و ریجان ع ع هو لا بهی

ای منادی میثاق زینت عالم غیب و شهود و علوت  
 حقائق وجود عبودیت حضرت مقصود است و بزرگ  
 آستان مقدس رب و درود این خدمت و تشریف زیبا  
 هیكل آفرین است و این ردا، موزون ترین ردا و برنا  
 اهل هوش و بینش پس باید که متفق و متحد شویم و با  
 منتهای آرزو و درگاه احدیت بطلبیم که این کج در پایان  
 طلسم اعظم کردیم و این در تصداف جرملاً اعلی درج  
 مقیم شویم اگر جولان خواهیم این میدان بسی وسیع است  
 اگر مانده سالیته جویم این نعمت بجز این نیست اگر کشف بیع  
 خواهیم این ملاذ بسی رفیع اگر ضاحت و بلاغت جویم  
 این مضمون بسی بدیع است و اگر بجز بیایان طلبیم این  
 فلزم بسی عمیق است اگر کز زار و گلستان خواهیم این  
 کلشن بسی فصیح است و ع  
 هوای بی  
 ای یاران روحانی عبداله، الحمد لله صبح هدی ساطع  
 و اشراق

و اشراق ملکوت ابطی لامع نجات فدر منتشر و اعلام امر  
 مرتفع حیث رب جلیل جهان گیر کشنده و نوره الیه  
 بفلک اثر رسیده کلهای ریاض احدیت شکفته  
 و درها علی صدف رحانیت سفند شده حیاض مواهب  
 طامخ است و انوار غائب لایح شمس حقیقت از افق  
 غیب در شدت اشراق و فیض موهبت از حجاب ربیب  
 در طایفه فیضان انوار ملکوت خطر امریک را در روشن  
 و جهان ناریک در اشک انوار سپهر مکن کرده پس بشارت  
 دهید که الحمد لله انوار نیر اعظم از جهان پنهان کیمان را  
 مه تابان نموده و الهام علیکم بالحق، الله ع هو  
 الهی هو لآ استغلو انوار المیثاق و اقتبسوا من انوار  
 الهدی المشرق علی لآ نافع است اشراق ایرت طهر حقا نهم باله  
 النهم من کتاب المواهب و نور وجودهم بالانوار المشرقین  
 مطاع الزناب و ایدیم علی خدمت المیثاق فی کل الامکان و نعم

علی خدمت امرک یا ربی الرحمن واحفظهم فی کف الطامک  
 عن کلامه لا یرضی انک انت الکریم الرحیم الوهاب ع  
 هو الابی  
 ای ما، الرحمن  
 در ایندم که فام از کثرت جولان خستد و ناممل تا توان کشته  
 جناب این اهر این ورق را پیشکش این عبد نمود این عبد  
 نیز این تعارف را بکمال منونی و خوشنودی قبول نمود  
 ولی کلاک سیرع حکم اسب نازی دارد و انامل کاتب  
 حکم سوار چون فرس بماند سوار چکند و لای سوار  
 بعون و عنایت جمال قدم بی اسب و نازیانه جوک  
 کند و میدان گیرد و بصفوف عالم زند و سپاه  
 الوف بشکند بناید ملکوت ابھی صفدر است  
 و بقوت ملا اعلی حیدر جان پرورد در جمیع نقاط عالم  
 صف جنک بپاراید و کشور بکشاید و ملل و ام را خاضع  
 باب احتیث نماید پس ای ما، رحمن ای کینان یزدان  
 خون

چون بحر بچو بشید و چون مرغان حبثت ابھی بخروشید  
 هر یک از شدت وجد بترانند در این کاشن بحامد حضرت  
 مقصود پردازید پرشعله باشید نه محمود پرشور  
 باشید نه محزون آیات توحید باشید و بینات  
 خداوند مجید اشجار حدیقه مواهب باشید و  
 اثمار شجره الطاف رب کامل مظاهر عنایت جمال مبارک  
 باشید چه که قوت روح القدس و مؤید شما است و  
 الهما، علیک ع  
 هو الابی  
 ای یاران روحانی من شب و روز در یاد روی شما  
 هستیم و روز و شب بذكر بنهای دلجری شما دم  
 نیاسایم و نفسی بر نیاریم مگر آنکه غم و نیناز کنیم  
 و بمناجات دمساز کردیم که ای یار پنهان ای مقصود  
 دو جهان ای محبوب مهربان این بیچارگان اسیر عشق  
 توئند و این بنیویان مستحیر آستان هر شامی از تو

نالہ کند و هر صبحی از هجو و اهل نفاق فریاد و فغان  
 برآید در هر دمی بغمی هر مند و در هر نفسی بظالم  
 بد نفسی مثلاً با وجود این حمد ترا که چون آتشکده  
 پر شعله اند و چون ماه و مهر پر نور و پر ترفاقت  
 چون علم در آخر پذیرا خنر اند و چون مردان در میدان  
 ناخنر اند چون شکوفه شکفته اند و چون گل خندان  
 و شادمان پس ای مهربان این نفوس فدایت را  
 بنیاییدات ملاک و نیت موفق فرما و این جاهل های پاک را  
 مظاهر آیت لولا که کن انک انت الکریم الرؤف الرحیم  
 ع ع هو لا بی

علیک الشاء و علیک البهائم و علیک الخیة من الجمال  
 الابی اشهد بانک صدقت بایات الله و تو جهت الی  
 جمال الله و نذرت بذكر الله و تثبتت میثاق الله و تحملت  
 و تجت و صبرت علی کل بلاء فی سبیل الله و ما اخذتک لولیه  
 لام

لام فی حجتہ الله و نادیت باسم الله و آویت الی کھف  
 مغفره الله و سعیت و فدیت بروحک و ذانک و نفسک  
 و جسدک و ظاہرک و باطنک فی خدمتہ امر الله و استغریبت  
 عن الأوطان مظلوما مقهورا معذورا و رحبت هذا  
 من اعظم مواهب الله نالک الحی ان القلوب تحبک و  
 الصدور منشروا بذكرک و النفوس مهتزة بالشاء علیک  
 و حم الله امره فادرسک و ابد الله رجلا نجل فی جوار  
 فریدک و نذل و خضع و خضع عند جدتک لله ربک و  
 رب ابائک و ولین ع ع هو لا بی

ای مرتیل ایات در محافل نجات جناب امام میرزا علی اکبر  
 الان در نهایت قوت و استقامت و وفار نشسته اند  
 و در کمال فصاحت و بلاغت میفرمایند که حضرت ابن  
 ابر یا خوی وعده مکتوب نموده اند من نیز فی الحقیقة  
 نجالت کشیدم و چاره ندیدم و کلک را بدست گرفته

قیاک

وینکارش پرداختم زیرا محصل از بایجان است و من  
 مانندی یا نوری و طهرانی دیگر چگونه از دست او  
 گیریم و اگر از چنگ او فرادگم جناب ابن اهر را چکار  
 کنم زیرا ایشان نیز ترکند و با ترکان نتوان ستیزش  
 نمود باید آمیزش کرد ملامیگوید جز که تسلیم و رضا  
 کوچاره این ذکرها مزاج است و حجاز و اما حقیقت  
 اینست که در این سخن بسیار غزیری و در این باطیسی  
 مخفی و بر ترتیل آیات مینمائی و بلاوت مناجات و  
 فی الحقیقه تأثیر شساری بکل اجهات و الهیاء علیک  
 و علی کل ثابت علی الميثاق ع ع هو الأبهی

ای ستمی اسم اعظم روحی فی هذا الاسم الکریم والنبا  
 العظیم والذر الیتیم جناب خوی الحمد لله مدتیست  
 که در آستان سخی فزیم بذكران یار و ندیم مشغول و بالوف  
 و ما نوس و میفرمایند آنی فراموش نموده ام و من  
 شهادت

شهادت میدهم که صادق است ای رب اید هو لآء  
 الاخوة علی خد من الميثاق والاستشراق من انوار  
 فیض ملکوتک فی الأفاق والسقی من کأس الطامک  
 الطافه عمداً العرفان بین اهل الوفاق وانضم بهم کلک  
 وارزقهم نعمک وانزل علیهم رحمتک واعنهم فی جمیع  
 الشئون انک انت المقدر القیوم ع ع هو الأبهی  
 ای خداوند بزرگوار ما کنه کاریم و تو غفور آمرزگار  
 نظر عنایت بکشا و پر تو موهبت بخش این بنده  
 میلانی را سر مست باده رحمانی فرما و این سر کشته  
 سودانی را در پناه ربانی پناه بخش و در جمیع احوال  
 باعظم آمال موقوف کن و در کل اوقات بجهود نجات  
 نصرت فرما انک انت المقدر الکریم المنال ع ع  
 هو الأبهی ای ستمی حضرت مقصود  
 صد هزار شکر رب و درود را که در یوم موعود فائز <sup>گشته</sup>

و با پرفتنی و آمال نفوس جلیله و ارواح طیبه بود  
 نائل شدی و در سبیل رب جلیل تحمل مشقات  
 نمودی و حال متمسک بهیشتاق ملک اشراق  
 هستی مطمئن بهون و صون جمال قدم باش و  
 مباشرت در امور کن امید از فضل جا، دارم که بویفا  
 رویت روشن گردد و بصفا فلیت رشک گلزار

و چنین ع  
 هوای بهی

ای منبلا ای صدمات و بلا در سبیل خدا از ظام و  
 طغیان فرعونیان در صدمات و مشقات بی پایان  
 افتادی و از وطن مالوف هجران اختیار نمودی  
 و در غربت عزلت گزیدی ولی با کنه، زیر اسم  
 اعظم کل آیام را در غربت بگرفت گذاشت و در زندان  
 در زنجیر کران بسر برد و باد بجنی اعظم با صد مرغ  
 هدم بود تو کسبده و حرم او هستی باید نصیب مفتن

و سهم

و سهم مکمل از این بلا یا و محن بری تا و لکل نصیب  
 فی الکتاب محقق گردد و بلا از زمین کاس الکرام مبرین  
 شود ع خواب کربلائی حسین علیهها و الله لا  
 تکبیر برسان و بگو کتیر بلا اید اینک هدفت دهها  
 و همچنین سائرین از مهاجرین که از ظم خائنین و ستم  
 متمرین هجرت نموده اند جمیع را تکبیر بیدع الهی ابلاغ  
 نمایند و تسلیم دهید قسم بحال قدم که این بلا را در  
 سبیل جمال ابهی بجان خریدارم و آرزوی آن ستیم  
 که جمیع بلا یا، اجبار آورده ابهی بجان و دل حمل نمایم  
 و فدای کل کردم ع  
 هوای بهی  
 ای غضب بفتحان الله از روزی که غم زینت انشمت  
 کردی دائمی یاد تو بودیم و در غم مابکه بالینابه  
 زیارت کردیم و طلب نماییم و توفیق نمودیم امید  
 شدید دارم که در جمیع خصوص و امور موفیق و مؤید



کردی لهذا امر مهمی که در عشق آباد است بشما حوال  
 مینمایم که متوکل علی الله مباشرت نمائی و قلوب  
 و کل دوستان را خوشوقت کنی و آن اختلاف حسابا  
 بود که در میان حضرات سدره مبارکه اهل بیت و جناب  
 استاد علی اکبر است و چند سال است که باقی مانده  
 اجتناب باید با کمال همت در این قضیه بکوشند تا  
 انشاء الله این حساب دیده شود و نتیجتاً بخشد ع  
 هوای بهی ای بنده رب ملکوت  
 در ایند کم نلیب این مشتاق مشغول بنابر حجت الله است  
 بی خیال افتادم که بدکرت تو پر دازم فلم گرفت و مینکارم  
 تا بدانی که آنی از یاد یاران فراغت ندارم و اگر چنانچه  
 فوری در تحریر سطور واقع گردد از کثرت امور است  
 ومن فلما شب و روز بیاید و ذکر اجبای الهی میکند و نام  
 کرد و نکر دستار دید بسیار مقبول و بجا واقع اجبای الهی

و این

شاید که در  
 دستگیر شده  
 شده باشد

و این عبد خانی در آیام زیارت سوار شده بکمال راحت  
 بروضه مبارکه میرسیم و چند مرتبه بالتیانه زیارت  
 نمودیم و این خبر همه بشارت است طوبی لك من هنا  
 الخطاب جناب خوی آقا محمد حسین تکبیر ابدع ابهی  
 ابلاغ نمایند و بگویند که من در هر دم که بیاد تو افتم و  
 در روضه مبارکه باشم حین زیارت ترا بخاطر آدم و  
 طلب مدد کنم و جناب محمد آقا را نیز تکبیر ابدع ابهی  
 ابلاغ نمایند و بگویند منظور نظر عنایتی و ملحوظ  
 عین الطاف مطهرن باش جمال ابهی پشت و پناه تو  
 والها، عليك امز الله ورقه موفقه و والده مشهد  
 علی انکبیر برسانید از لطف الهی طایبیم که در هر دم  
 قوت اطمینان جدیدی با ایشان عطا فرماید ع  
 هوای بهی ای اجبای روحانی  
 و یاران حقیقی جمال بزم افوار عزت ندیم بر افان اشراف

نموده و شمس حقیقت بر شرق و غرب از افق غیب  
جاوه کرده بیکانگان بیکانند بر بند و خورشید و  
اشنا گشته اند ندای جمال ندیم در جمیع اقطار در انشا  
وصیت اسم اعظم در کل اطراف محیط بر افاق فریاد یانکه  
الأعلى بلداست ونعمه بانی الاله من صاعد از مهر <sup>شهند</sup>  
نفحات قدس جنبش احدیت معطر هر مشام است شمیم  
نیم ریاض هویت همی ادواح و منحش اجسام جسم  
منابعث روح نموده در حرکت و اهتزاز است  
و تن موافقت دل کرده در عجز و نیاز است پیرای  
جاهای پاک که جسم امکان را در وحید و طالبان راه  
خدا را باب فتوح همتی بنمایند و سمندی پزینند  
و جولانی بدهید زیر اعنقریب میدان از دست بر  
و گوی موهبت ر بوده شود ع <sup>هو که بهی</sup>  
ای سرگشته سودانی مدتی است که از تو خجری نیست  
و اثری

و اثری نه جناب اما مهدی پسر مهر پرور است و  
همیشه در فکر پد راست کی در عشق شما لبسان فصیح  
کاشان غزلخوانی مینماید و کی در فراق شما بزبان  
جوشقان کربه و فغان و زاری میکند کی میگوید  
که پدر چون هستم التفسیر است و در جانی ترنداز  
لهذا ورق حجر زهن شوند و گاهی گوید نبل شده  
و در نزد مهربان مادر مقدر کرده باری شما هر قسم  
میخواهی حساب کن زود بزود مکشوب حر قویمها اگر  
بقلم و قسطاس منعم و محال شده بنسیم و انفاش صد  
روانه کن و اگر جسمانی ممکن نه روحانی بفرست  
و میگوید از خدا بترس و از عزرائیل بهراس که عنقریب  
انفاس منقطع کرد و بیان عالم بشتابیم و یکدیگر را  
گیریم انوقت دست در گریبان شویم و کار عیش  
و سیل و عریبه و طباخچه کشد خود میدانی ع ع

هو الأی هی ای هوقن بیوم قیام در  
یوم ظهور نفع صورتش و نقرنا تو رکشت  
موقن و عزاب هر دو محسوس شدند ولی موقن  
بیدار شد و همیشگی رکشت و از موت و حیات خبردار  
گشت و از احتراط هر دو نمود و در جنت تقدیس  
داخل شد ولی غافل از موت و حیات هر دو بی  
خبر و ما نشعرون ایان بعثون ع ع هو الأی هی  
ای منجذب نور حقیقت بر اسلاط رسید و معانی  
بدیعه حاوی احساسات روحانی بود روح و رنگ  
بخشید و فرج و سرور و بندگی نمود چه که کاس <sup>تشریح</sup> با  
بصه با عجب الله مترشح و لما تک یبغی هذا المنأ  
البدیع وهذا الشأن الجلیل تو جری ربک الکریم  
فی ملکوت الخفی و قال رب اشح صدری بنور مفرک  
و لیرلی امری بهو هبک و اشد از ری بخورد ملکوتک  
و انطقی

و انطقی بشانک و اطالع لسانی فی تبلیغ امرک و  
اجعلنی من عبادک الخالصین بجهت ترویج امر الله  
و نشر نجات میثاق ملک در هر جا و حرکت بهر جا  
بفرمائید محبوب ع ع هو الأی هی  
ای ارد شیر در بندش میثاق چون شیر تیان باش  
و در صدق اهل اشراق شیر و شکر روح پرور آفاق در  
سپهر پیمان اختر تابان شو و از پر تو مهر عنان ماه در <sup>خیش</sup>  
شمع روشنی بر افروز و پرده جان دیده مردگان بسوز  
در آستان بندگی بحال آزادگی با این عبد خواجه ناش کرد و  
در در که پروردگار آمد ز کار با این بنده زار هم قطار شو  
در نشر روح حیات همتی و در آزادگی از آلودگی قنوت  
و قدرتی نایید ملکوت میرسد و صبح عنایت رب  
و در دیدمعد و نسیم موهبت میوزد و قرده نایید  
رب عزت میرسد ع ع هو الأی هی

ای ثابت عهد ای بالغ میثاق ای روی تو نورانی  
 ای خوی تو رحمانی ای کوی تو روحانی از قیمة کریمه  
 مضامین ثبوت و رسوخ واضح و مشتم و دوام سناء  
 نایید در خدمت و تبلیغ امر شده بود نضوع و انبساط  
 بساحت حضرت ذوالجلال شد که موفق بکل امانت  
 نادر خیمه عهد اسرائیل چون جبرئیل مؤید بخدمت بت  
 جلیل کردی و حضرت خلیل را سلیل مجیدی شوی  
 و سبب فرج و سرور کلیم کریم کردی در و اسرائیلیان  
 سفید نمائی و خوی انبیا پیشینیان بنمائی بوی  
 خوش گلستان ابراهیمی فنشتر سازی و کوی ربانیون  
 فدیم را محور کنی و البهاء علیک ع هوکله  
 ای شمع ثبوت در جمع یاران و در عبور و مرد در ستا  
 چنان آهنکی بنواز که در غان خاموش با بطرب و آواز آری  
 و طیور به پوش راهوشیا رکنی مرده صد ساله را بنفست  
 بیخبات

حیات بخشی و بیمار بی درمان را بنفیس روح القدس  
 شفا بخشی کور بصیرت را بینا کنی و کرحقیق را شنوا  
 نمائی طالبان راه بر سبیل کردی و مستان فان را دلیل  
 جلیل سراج هدی برافزندی و چشم از جهان و  
 جهانیان بدروزی آیت قدیم کردی و رایث عظیم  
 شوی کل ذلك بفضل مولیک الکریم و الحمد لله رب  
 العالمین و البهاء علیک ع هوکله  
 ای عاشق جمال ذوالجلال در مر اسلین بیت مسطور  
 غیر تسلیم و رضا کو چاره دو کف شیر ز خو خواره و ط  
 من میگویم خوش بود تسلیم و خوشتر زان رضا  
 پیش یا مهر بان با وفا زیرا آنچه کند جوهر صفا است  
 و روح وفا ماری چون آتش عشق در هویت غالب بر  
 افزند و قصور و فقور و ذنوب و کروب را بکل  
 بسوزد دران مقام حکومت سلطان محبت نماید

→ لوح سپهر در صفا کوی کرم در دهام هزاره  
 قسم مشهور شده

وسلطنت شهریار عشق راند از فضل حق امیدگشا  
 و حصول آسایش آن ربی کریم کریم ع هوه بهی  
 ای شمع مشعل انوار تقدیس از هر جهت در اشراق  
 و سراسر توحید مشرق بر افاق حدائق حقائق در زیرین  
 و شقایق دقایق زینت این بهشت برین نجات  
 در مرد است و فلوب روحانیان معدن نور  
 الطاف یزدان در خرید است و مواهب لطیفه در  
 جلوه شدید کاس عنایت درد و رانست و سرشت  
 جام میثاق پر روح و ریحان نظر الطاف شاط است  
 و لحاظ اعطاف کامل بغیض جلیل و خور عظیم مطهر  
 باش و بر فضل و عنایت منوکل و الهیاء علیک و  
 علی کل ثابت علی الميثاق ع هوه الهی  
 ای بنده حق چو نگارم آنچه تفسیر و تشریح شود اسرار  
 فلوب تعبیر نگردد و آیات صد و تفسیر نشود از بحر  
 قطره

قطره بیان کردد و از خمینی دانند آشکار شود  
 فلوب بنفحات محبت الله چون بحر موج در وی یاب  
 و وجوه چون سراج و هتاج عفو گاه خواستید که  
 شفاعت درد درگاه کبریا کردد بحر میثاق فایز ع  
 ثابتان و راسخان چون در این یم رحمت و طر خورند  
 از لوث ذنوب پاک و مقدر کردند و الله یغفر  
 لمن یشاء و چون ثابت و راسخ شوند صالح و نافع  
 از رخ کاکون ساطع کردد و البیاء علیک ع  
 هوه الهی ای سرستان جام الطاف  
 یزدان در یای احسان حضرت یزدان پر موج است  
 و جنود ملکوت در وفود و ورود فوج فوج  
 نیاید شدید است و بیان بیان از زبردید  
 آسمانیان در طیرانند و روحانیان در اشغال بیانی  
 پس ای یاران بار بانیان همدم کردید و با اسمانیان همقدم

در ترویج امر الله کوشید و در تفریح فلوب مشنانان  
از جام الهی سرمهت باسید و از باده الست می پرست  
الحمد لله انوار توحید در سطوع است و اسرار  
تفرید مکشوف و مشهود طوبی لکم بالیهما الثابتون  
بشری لکم بالیهما الراسخون ع هولا بهی  
ای اسنادا فای در ایندم که بپاد حضرت دوست همدم و  
در کمال خضوع و خشوع بملکوت ابھی منضوع دمیدم  
عریضه توبه دستمدا معان در مضمون شد بعجز  
انکسار مشحون بود و اسندمای حضور در آستان حضرت  
پروردگار نموده بودید بسیار سبب ناترشد چرکه  
هائیت اخترانی از فرانی بودی اذن و اجازه داری که  
در درگاه احدیت حاضر کردی و بگردد در روز سرورند  
نیکاه در این درگاه ملبأ و پناه جوی و در جوار رحمت  
پروردگار استراحت نما والیهما علیک ع ع

هولا بهی ای بندگان الهی در این  
ساحت مذکورید و در این چنین معروف و بشیون  
در میثاق موصوف توجیه با کوث جود نماید و  
تنبلی بقیوم غیب شهود و مناجات کنید کدای پرورد  
مهربان ای یزدان بزرگوار صد مهر از شکر ترا کبیر یوایان  
نواخشیدی و در دمنان زاد و اعنایت فرمودی  
مستندان را دولتمند کردی و مخرجان را سر هم نهادی  
بپادگان را چاره بخشیدی و آوارگان را سرسازان  
عنایت نمودی تویی مهربان تویی یزدان تویی رحمن  
والیهما علیک ع هولا بهی ای امر الله  
نامدات در این مقام وارد و ملاحظه کردید تنبلی و  
نضوع بود و توجیه و تذکر الیوم عظامی رجال غافل  
و تو آگاه و علمای احوام و ملل کور و توبینا و بانبناه  
اقویا اضعف ضعفا کشند و تو ابایان ناتوان شدند

و اما رحمن مرد میدان این چه فضل است و این چه  
 احسان است حتی قیوم را سزا است که نساء و ابائنا  
 فخر رجال فرمود و اما در بقوت ایمان غالب بر ابطال  
 میدان نطفی وضع بخشید و بیانی بلیغ قلبی روشن  
 عطا فرمود و صدی ملام جانی پریشان داد و  
 وجدانی در نهایت لطافت و فورانیت له الفضل و  
 له الجود له الاحسان علی کل وجود امة الله ذمرا و اما  
 فاطمة و امة الله راضی را تکبیر ابدع ابی الابع دارید و  
 همچنین جناب سایل علی اکبر و جناب آناهید را از قبل  
 این عبد هفتایشان ابداع دارید بگویند غم مخور حضرت  
 میباش جمال قدم و وحی لأجانب الفدا را از وطن و  
 شهرها اخراج نمودند اگر من و شما را نیز اخراج نمایند  
 ضرری ندارد نامی بجزرت مقصود نمودیم و از کاس  
 بلای او چشیدیم و البها علیک ع هو لا یعی

ای

ای امز الله ای و در وقت موقت جناب معلوم هر چند  
 مدتی غائب و غایب بودند انشاء الله غنم بی طالع  
 و حاضر کردند انقبیت روشن و خانه و کاشانه کارا  
 و کاشن کردد فی الحقیقه مستم نمودند و تعدی کرده اند  
 و شما نیز بگویند و شکایت نمایند و فریاد و فغان برانند  
 محقید و من اقرار ایشان را جز نایم اجرایم و ایشان آنچه  
 توبه کنند و انابه نمایند معذور و معفو نخواهند شد  
 شما محقید و او محقوق بلکه مستحق قصاص نامحذور ولی  
 در فاعده شرع انور اینست که مدعی و مدعی علیه هر دو  
 چون حاضر کردند حکم صادر کردد و قصاص جاری شود  
 جناب حاجی حاجی می نمایند که باید من و مدعی هر دو در حق  
 با هم حاضر شویم انوقت حکم و قصاص هر دو را جاری کنید  
 باین بنامه شما را هم میخواند باید بکشید عجب نفسی است  
 جناب حاجی این را نیز میدانند چون کار بقصاص انجامد

چوب و نازبانه بمیان آید آن وقت شما فو احق خود را  
حلال مینماید و از قصاص رها یابد ولی زیارت روضه  
مقدس حاصل گردد در این صورت تو کو رو برد و اگر  
جفت و اگر طاق آید جناب حاجی غالب و غنام و اسباب  
کهنند پس چه باید کرد چاره جز عفو و سکوت نیست  
و الا من در این میان با خندام زیرا جناب حاجی دوباره  
حاضر شوند و آنچه عرض همراه دارند جواب خواهند  
و من نیز باید شب و روز بجز بر پیش خول کردم پس شما بهتر  
اینست که جناب حاجی را معذور و از قصور ما عفو معاف  
دارید انشاء الله آینده نلافی ما ناث مینمایند علی الخصوص  
در زیارت روضه مبارکه بسیاد شما بودند ع ع

هو لا بهی ای پاران حقیقی

گویند که انسان آیت رحمن و اعظم بخشایش حضرت  
یزدانست این آواره گوید که چنین است چرا همی زانست

چرا

چرا حقیر است چرا ذلیل است نزد کاملش همواره  
سرور مطلوب و دانست مهانست بی سرو سامانست  
سرگردانست بلکه سیر زندانست گویند این حقیقت  
برهانست و دلیل واضح نمایانست زیرا در عین  
اسارت ناجی از موهبت عالم انانانی بر سر دارد و  
اکلیل سلطنت آسمان بر فرق چون پرتو بالا دانست  
صورتا اعلی بر زیر و جهان ادنی افکنده شود سلطنتش  
در جهان خاک نیز چون عالم پاک تحقیق یابد چنانکه مشاهده  
میشود که حضرت مسیح چون بجهان مسیح رفت علمش  
بلند شد و آیینش از چند و همچنین سلطان ابدی حال  
احمدی چون بجهان باقی شناخت قوت و قدرتش و  
سلطنتش در عالم فانی نیز تحقیق یافت و این عزت امکانیست  
پرتوی از سلطنت لامکانست و این درخشانست که در  
افق ملک نمایشی از قبلی و پرتو افشانی در جهان ملکوت



باری من سکوت نمودم تا اجناب چه گویند و التاء  
 عليك ع ع هو الابهي  
 ای بندگان حضرت دوست صبح است و افروز فیض  
 عنایت از ملکوت غیب جبروت اهل تشعشع و منافع  
 و فلوب صافیه بتجلیات غیر متناهی و فیوضات  
 غیبیه فان بشارت الهیة از جهان پنهان مشایخ و  
 نقاش تقدیس از ریاض توحید منتشر سبحان الله  
 این فیوضات کبیره که از جمیع جهات مصی و محیط و  
 شرق و غرب داروشن کرده پر توش بر چشم کوران ناآثیر  
 نمود و بوی خوشش مشامها را معطر نکرد فیضش  
 نفس غی را شمره نبخشد عطاء نفیلسش شخص خیس را  
 ناند نهد ای ثابتان و سخنان از سرور و جود پرور  
 نماید که قدم ثابت یا فتید و شمیری ثابت جسد دد  
 با هر دارید قلبی چون افتاب روشن ساطع روحی مهتر دار  
 و فتوحی

و فتوحی بی حد و حصر متشبت به میثاقید و متسک  
 بذیل عهد و پیمان و البها علیکم ع ع هو الابهي  
 یامن اناجیه فی فتح الیالی و هو المناجی المناجی اینک  
 الیه فی خاوات القاری و هو الانیس فی وحش الریح  
 و غیر وجهی تراب الدل و الا نکسار و انضغ الیک فی  
 عبتک التامین و حضرت باب رحمتک الذی مقبل  
 الابرار و الاحرار ان نصر عبادک هولاء بسرایا و مستویة  
 من السماء و جود مجددة فی الملأ الاعلی و له و من هاجمه  
 من جبروتک الابهي ای رب هولاء عبادک الغالبین  
 بین اظهر الاعدا و ارقانک المظالمون بین ید الی السکین  
 الرؤساء الذین تردی عائمهم یقین فرعون المضلعة  
 الاجناب العالیه البناء ایرتبا حفظهم فی حوزتک  
 و ایتهم بعونک و عنایتک و احرسهم فی معانک حفظک  
 و کلامک انک انت الحافظ القدیر مولای مولای

الظفر

هو لآء فقراء في فناء باب رحمتك وامناء في رحمة  
ساخر دانتك فابسط اليك كف العجز والآنكسار  
منضرا عان تغفر عليهم ابواب العزة الابدية الساطعة على  
الانظار المشرفة على الارحاء الباهرة الآثار وان تجلسهم  
على سر رفوعة وارائك موضوعة خافضة الرايات  
ساطعة الايات وان تجملهم خيالانا في خرد الافاق  
وغرا في جبين هيكل العظمة شديدة الاشرار ونحوها  
بازغة في مطاع افوار وافق المشاق واسكرهم من الكاس  
الدهاق انك انت المعطي الكريم الرحيم ع هو الذي  
مولاي مولاي هو لآء عبيدك الخافون حوا عن رحمتك  
الناظرون الى اخوف ذرانتك البهائم الى ملكوتك  
المنالون على القرب خصما وكها سجدة العزة الوضياك  
المتربون وحصن عنانك وجرد بوبنتك المتوقدون بنار  
تجنتك المعروفون بنسبتهم اليك بين برنتك رب رب

انشاء

انشاء الشئ الأخرى واشرق عليهم بافوار الرهيب الكبرى  
وابعثهم من مرافدهم بروحك القدس من افلاك الاعلى و  
اجهم بنفحات معطره صبغت من رياض امكونك الابوي و  
نشط فلوههم بنفحات الامتار المطاية من عياض جبروتك  
الاسمى واجلهم معالم التوحيد وسعائر التقدير بالانيس  
قلوب الاصفياء ومغيبات المستجيبين في الكهف الأوقى الهى  
الهى اشغلهم بنفحات قدسك عن كل الاشياء وهبهم في  
جمالك المتجلى في غيب العمار وتبهم في طلعتك التوراة الشريفة  
على عوالم المطيع لها الا الذين كسفت عن ابصار فلوههم  
الظلمة ملاذى ملاذى قوكل ضعيف منهم واطشف كل  
عليل منهم واغنى كل فقير منهم واروى القماء والطعم الجياع  
من المائدة التي نزلت عن السماء والبسهم خلع التقوى و  
نزههم عن كل كاس الا الكاس الطافح بصميا موهبتك  
يارب الارباب وخذسهم عن كل لذة الا اللذة بموائدهم

یارب المیناق انک انت الوهاب ع ع هو لا یحی  
 ای ورفات موتوات منضبات در این قیامت کبری  
 میدانی ترتیب شد که از یک جهت حدیبیان نشد  
 و از جهتی کنارش نمایان نه خصایش و سعت ملکوت و  
 بدایت و نهایتش چیزش اسع عالم الاموت مران و  
 دلیران در این میدان سپر انداختند و شیران زبان  
 عاجز و ناتوان گشتند شما که ورفات شجره بودید  
 و لودرقیص نسوان بودید در این میدان بفضل بزدان  
 باخشد و علم افزا خشد و نرد و محبت  
 باخشد و کوی سبقت ر بودید و همت بنمودید  
 این نیست مگر از فضل و عنایت جمال قدم دوحی  
 لأجابه الفداء پس لشکران در این بخشایش بزدانی با هم  
 با اتحاد و یکانگی معامله نمایند در بحر توحید مستغرق  
 گردید و از جام تفرید سر همت شویید با نوار و حد  
 برافروزید و با سر دمو همت آشکار شویید نانی الخیفة  
 بصفت

بصفت تفدیر حقیقی ظاهر و باهر شویید ع ع  
 هو لا یحی ای خدای رازدان خوش  
 سخن تو آگاهی و گواهی که در مرشای و هر صبح گاه  
 با کمال نیاز بد رکعت نماز آدم و راز آغاز کنم که ای بزدان  
 مهربان من ای جان من ای جان من تو آنکی بر آشکار  
 و پنهان من این یاران سر همت داده پیمانند و پیمانده  
 بدست بزم کیمان اخزان آسمان مهر تو بند و چراغان  
 نور افشان سپهر تو و مرغان چمنستان بخت تو این  
 اخزان داد رخشان کن و این چراغان را در خشنده بنور  
 بی پایان این مرغان را کلبانک پهلوی پیامور و این  
 پرندگان را پرندکی در آسمان آزادگی شب و روز  
 بیاد روی تو بند و آشفند موی تو و شیفته خوی تو  
 تو و مدهوش بوی تو و سرکشند کوی تو سپاس ترا  
 که اثر بیشتر را بر تو بخش از استی و جایگاه راستان داد

جهان بالا خواستی ع هوای بهی

ای مؤمنان ای مومنان ای صادقان ای عاشقان  
مشتوق حقیقت کرده هر ما در پس پرده غیبت پنهان  
عرض دیدار نمود و چون یوسف مصر را کث در کمال  
صباح شهره کوی و بازار کشت ناشقان هشیار  
و خریداران بیدار در وجود و سرور آمدند و در طرب  
و جذب و جور پای کویان کف زبان بقریان گاه عشق  
شناختند و جان و دل باخند و جان بجان فراموش  
و بوصلت حقیقت رسیدند و در جلوه گاه جمال هفت  
گزیدند و بفوز عظیم و نغمه مقیم بهره مند شدند  
وار چند گشتند اما کاذبان و مدعیان محروم گشتند  
و مغبون زبانشند و بر حال خود گریینند لور مغبون  
شدند که مشهور گشتند ناانگدان شمس حقیقت در  
پس حجاب جلال مخفی شد و در ملکوت غیب متوار

گشت

گشت حال شما ای عاشقان صادق و حبیان  
موافق جشن و طرب گیرید و ذوق و شمعف نمائید  
هر چند در ملک ادنی بظاهر ناز نکشید ولی لحاظ  
لحاظ عنایتید و مخصوص به غیر شما ایت مسند  
نشین بزم انبیسید و صدر نشین شغل ندس در  
ملکوت تقدیس اینس دلبردل نشین کردید و در جرئت  
تغریه جلیس یاران این شوید از مانده روحانی فرزند  
شوید و از عنایات سبحانی محظوظ اهل سرادق کبریا  
گرهید و مسکن عالم بالا مظاهر دنی فندی و  
کان قاب قوسین اوادی شوید و مطالع لفظ آه  
بالنظر الاعلی کردید فدرا این فضل عظیم را بدانید  
و برشان این فوز مبین آگاه شوید و الله اعلم علیک ع

هوای بهی ای عبدالقادر

حضرت قادر توانا چون نظری بر عبدنا توان اندازد

معدن قدرت گردد و منبع قوت جنگش روین گردد  
و جنگش آفت شیر عرین در ضعف کرپشته بود در  
قوت باز اشهب گردد در ناتوانی اگر مور نجیب بود  
در توانائی پیل عظیم شود قوای هلاک هستی را مقار<sup>ص</sup>  
نماید و انفالات امکانی را مصادمت نماید پس تو  
چون در ظل ناد و حقیقی واردی توانا باش و مطمئن و  
دانا که روز بروز بر قوت ایمان افزایش و البها، علیک

۴۴

هوکه بهی ای امه الله سرفدرت مشاهده کن که  
بفضل و موهبت جمال فتم زنان ناج مرانکی بر سر نهاد  
و مردان محققان مفضل زنان بدخ انداختند آن ساء  
چون شیر زیان و پیل دمان در میدان عرفان بناخند  
و این رجال چون امت دجال در حضرة جمل خریدند  
پس تو خوشتر شو و خورسند که با وجود منتفق توانا

مردی

شده و با وجود ناتوانی توانا گشتی و بر مسند عزت  
ندیمه قرار یافتی و البها، علیک ع هوکه بهی  
ای حکیم حکمت اصل اساس نبوت و رسالت و ظهور  
مظاهر احدیتناست چه که همیکل امکان چون شخص  
انسان معرض امراض بینایان چون این همیکل منبره  
با سقام مزمنه کرد حکیم الهی ظهور کند و طیب ملکوتی  
مبعوث شود تا جسم امکان را از این امراض بشدیده  
شفا بخشد و صحت حقیقی الهی بجهت نفوس غدرسه  
میسر گردد تا هر یک بار خیر چون ماه تابان و قوت جبریل  
ملا اعلی و موهبت جمال اعلی در ملکوت سما مبعوث  
گردند و البها، علیک و علی کل ثابت علی العهد ع  
هوکه بهی ای طیبیای حبیب چراغان  
خوشی و بدل و تن نکوشی وقتی از این بهتر خواهی و فرصت  
از این خوشتر جوئی این که با ملکوت ابی در ریش و

بهرین بیان پروردگار در بخشش نسیم  
جان بخش عنایت در مرد است و حرارت پر تو شمس  
حقیقت در نهایت نابش دیگر وقتی بهتر از این جهت  
تخم افشانی بابی که بچرخ آنکه بد پاشی نابت کرد و  
سبز و خرم بشود و خوش کند و حساد شود و مریق  
کردد تجربه کن و امتحان نما و ملاحظه فرما که چاکونه  
انبات میشود ع هو الأبی  
ای خدمت تو مقبول رای رحمت تو مشکور نظار  
صندوق مقدسی بودی که مشکوۃ سراج همی کل  
هفتادس کردد و محل ستر حیم مطهر شود این خدمتی  
بود که خاصان حق آرزو و تمنا میة و دند تو موقوف بند  
و هوید گشتی دست بشکر اندر بار و بگوی بخشند این  
چه عنایتی بود که ارزان فرمودی و این چه موهبتی بود  
که شایان بودی سرکنده بودم سرفراز کردی افتر  
بودم

بودم جان نازده بخشیدی کف نام بود مرا ماز فرود  
در عالم ادنی بی اسم بودم در جهان بالامشهور نمود  
بی نذر بودم تا ابد الابد در ملک و مملکت سرور  
صاحب نذر فرمودی شکر ترا حمد ترا و فضل ترا  
خود ترا حمدك في كل الأحوال ع مندك  
هو الأبی ای بند پروردگار  
ملاحظه نما حکمت بالغذالی را که تو از مهاد مندی  
و ما از سکان ایران و غربیان کشور سورستان  
چرا ساس الفقی هفاده که در این بوم و برد و رسایان  
مشنا فان مبحور مشغول و مشغوفم و تو در ان اذیم  
بعید در شوق شدید هر چند بحسب عالم خالك بعید  
ولی بحکم جهان پاک قریب در یک محفلیم اگر بسافت  
شراز منزلیم این نیست مگر از حکمهای بالغذالیست  
ع هو الأبی ای یعقوب خیرت

یوسف کتمان الهی هر چند بظاهر اسیر چاه شد ولی  
 ملکوت جاودانی صعود و عروج نمود و با وجوه قرار یافت  
 و دوستان خویش را چون خورشید آسمانی و ستاره  
 صبحگاه در افق رحمانی روشن و مینر نمود و در شمس<sup>نشر</sup>  
 چون حشرات خاک در طبقات ظلماتی مقرباد تو کدو  
 او هستی نظر بالا کن و توجه بالا اعلی و بتسل ملکوت الهی  
 والبهاء علیک ع هواللهی  
 ای خالک در که کبریا رجولیت و انوئیت بجان است نه  
 بحجم بدل است نمیکل زیرا این دو وصف جسمانیست  
 مجاز است و روحانیت حقیقت چه که ملاحظه میشود  
 شخص ذکوری با صیقل چون پیل مبتدیه مورد ذلیل حقیر و  
 ضعیف و در پس پرده عفت و عصمت امائی در هت<sup>بت</sup>  
 قوت و قدرت آن ذلیل نفس رهوی و این غر زینت و  
 فی آن کنه کار و این بزرگوار پس واضح و آشکار گشت که  
 مردی

مردی و فرزانگی بدست نرباب و کل چون چنار است  
 بکوش نامرد میدان عرفان کردی و کوب نورانی آسمان  
 هواللهی یا من انجذب من فیض  
 ملکوت الاهی از مواهب الهیه و فیوضات رحمانیه  
 قشیا اسباب حصول نایید و توفیق است و تیسر  
 و سائل ترویج حال بفضل حضرت احدیت در انضباط  
 بجهت انتخاب اسباب نایید یعنی فراهم آمدن که کفر  
 لایفی و عزت ملا اعلی و موهبت ملکوت الهی است  
 صفحات رنگون و حلالهات قریبان ارض و اوم اسنعداد  
 جدید پیدا کرده و ترویج شدید ممکن چنان که باید و شاید  
 اگر تائم نماید چون ستاره صبحگاهی از مطلع رحمانی بدرخشید  
 پس کوش تا این کوی سعادت را از میدان عنایت برائی  
 و شب در و حضرت احدیت را بستای و همت و درج<sup>ت</sup>  
 ملکوت بنائی و روح عظیم بیایی و فیض جلیل بجوی

و متاع کربانهای خدمات امرالله در معرض عالم بالا و باراد  
ملا اعلی برسکان ملکوت اجر عرضه کنی و الهیاء علیک

عع هوکله بهی

ای بندکان حضرت دوست در ظل شجره انبیا در غروب

اعلی در بساط و هبت جمال ابهی حاضر شدید و خطاب

عهد و میثاق را بجان و دل استماع کردید و جام الشاه

سر مست نوشیدید و بوفای عهد قیام نمودید و در

سبیل پیمان جان و روان ایثار نمودید جامتان از صهبای

عطا سرشار است و کامتان از ضلالت محبت الله

شیرین و شکرین و مثل لذت از باده عشق خوشگوار

مظاهر الطافید و مطالع عنایت رب کثیر الاعطاف

در بحر بحالیش جمال مبارک مستغرقید و در ظل رحمت

اسم اعظم مستتریح و مستشرق پس بنگارن این فضل عظیم

و لطف عیم باینکه یک در نهایت الفت و محبت رفتار کنید

واز

وازه خلائف و اخلائف در کنار کلایک بمرایشید و یک

ظرفیک شخص عع هو الابی

ای سالانه و یکل حمد کنید که در عهد و عصر مقتدر جمال

قدم در بساط وجود قدم نهادید و از ریزش سحاب رحمت

و شبنم هم عنایت حیات ابد تیر یافتید و در حدیقه محبت

ابهی داخل شدید و در سایه شجره طوبی منزل و نمازی

جستید و در پناه حضرت کبیرا در آمدید و بذیل عهد پیمان

تسبیح نمودید و در سفینه نجات داخل گشتید و در کف

امن و امان محفوظ و مصون ماندید این از اعظم مواهب

حضرت احدیت است و این از اتم الطاف سلطان کشور

ربوبیت پس بجان جولان نمایند و بدل از قیداب و کل بربید

و در ظل کلمه توحید بجا و ص و سکون و وقار و استنقرار

و ثبوت و در سوخ و استقامت پروردگار پرورازید

یعنی رفتار و کردار و گفتار و اخلاق و اطوار ارباب باهروه



جمالندم واسم اعظم روحی لاجتانه العناء که دید تا این  
عنايت روز بروز مزدا کرد و این هوهبت آنا تا با بیفزاید  
واللهای علیکم یا سلاله الوکیل ع هو ابھی  
ای عتوجر بلکوشاهی ندای جمال ابھی از ملکوت غیب شما  
پنهان پای بکوش اهل هوش میرسد که میفرماید میثاق  
میثاقی عهدی عهدی پیمان من پیمان من یاران من یاران  
من در هیچ کوری و در هیچ دوری چنین عهد و پیمان واقع  
نشده و چنین نور میثاقی ساطع نکشتم و چنین صبی  
لامع نشده و چنین برهانی واضح نکریده و همچنین چنین  
نقش و رسم و نگاشته و چنین رقص دیده نشده که با جز  
ناید و تا یکد عهد و پیمان سی سال در جمیع احوال و الواح  
وز بز و صحف و بنقر فاطع و برهان لایع و اثر نام انلی  
بخط ابھی مدعیان ایمان بکلی منسوخ انکارند و چون  
منسوخ باز بیچ نمایند ان را منوع العمل بشمرند و خود را  
مقطوع

مقطوع الأمل نمایند و کل راد انظار اهل عالم و جمیع  
ملل و امم حقیر و ذلیل نمایند بشر نشو و شم بانقضوا  
المیثاق و انک انت دع هو لآ الصبیان عن و رانک  
وافیخ اللسان بشنا مولدک و ذکر الخانلین و نور و نور  
الطالبین و ادعوم الی الصراط المستقیم و اصدم الی المنهج  
القویم و قل یا قوم هذا میثاق الله ظهر یا یا قوم هذا  
کتاب الله لا تتخذوه مهبورا یا قوم هذا بقیة الله لایحز  
سخر یا اف کل اقص و تعسا کل و افض و ضلالا لاکل  
ناکت و خسرا لاکل عاسد و وبال لاکل منزول و نکالا لاکل  
منزوع و حسرة علی کل معذائتم و البهأ علی اهل البهأ ع ع  
هو ابھی ای طائف حول طائف لآ  
ابھی الحمد لله بفضل وجود مؤید بسجود در عتبة مقدسه کشتی  
و جهه بغبار آستان مقدس معتبر نمودی و در خواست نور عبودیت  
و سقاییت در روضه مطهره منور کردی متذکر در رضه مبارکه

ذیست، زودی و در مرجع گاماد بر الله حاضر شدی حال  
با جهانی بشارت و مرتب بمدرسه الله مراجعت نما و دوستی  
الهی را یک یک بشارت بفضل و نهایت حضرت احدیث ده  
تا کمال رکال الفتن و یکاکی و محبت و فرزانی بخدمت امر الله  
قیام نمایند و روز بروز بر اتحاد و ائتلاف بیفزایند ع  
محمد آباد هوکله بی

ای یاران جمال بهی روحی لکم الفداء چون باین نام شیرین  
آغاز نمایم کام شکرین گردد و مذاق پرانگین شود بنشانی  
الهی چنان احاطه نماید که قلب و جان آرزوی قربانکاه خدا  
کند ای دوستان از آهنگ ملا اعلی در وجود و طرب آید  
و بانگ سبحان و ربی الاهی بفلک اعلی رسانید انوار تجید  
از ملکوت غیب ساطع است و اسرار تغزید در قلوب  
ظاهر و لامع منادی عترت از شافق حقیقت فریاد  
منماید ای مظاهر هدایت و مطالع عنایت شمس حقیقت  
هر چند

هر چند در غم غیب پنهان گشت ولی فیضی لا یریبیند  
و مستمر است و خیر فضل چون آفتاب منور الطاف  
جمال مبارک سرمدی است و عنایت اسم اعظم  
روحی لأحبائنا الفداء ابدی فیض قدیم است  
و رحمت و اسعیر بار و ندیم توجه بجهان پنهان نما  
و استفاخره و استمداد از حضرت یزدان بخضائر الاله  
اعلا معجوت شوید و بفضل سکن ملکوت  
ابهی طوبی لکم من هذا الفضل العظیم ع

هوکله بی ای وفاداران در عالم وجود  
نزد اهل معبود و فائز ساطع و شهاب لامع عالم  
انسانی است و اعظم فیوضات حضرت ربانی  
باید در جمیع مراتب با خیر باید و شاید قیام نماید  
تا مظهر اعطاء کل ذی حق حقه گردد در مقام عبودیت  
چنان عجز صرف و فقر محض باشد هستی نیستی صرف

کردند نذال نذال تام شود پای نذر برف ملک  
 آنکه در ادراک فخر نایب بینی ملک باقی اکنون از بخار  
 و چون در این مقام استغفار یابد از شر استبکار  
 و غرور بخت جوید خاضع عهد شود و خاشع  
 میثاق کرد و در مقام اطاعت و امثال جمیع  
 او امر الهی اطاعت کند و بجان و دل انقیاد نماید  
 بفرائض روحانی و جسمانی مرد و قیام نماید و در  
 جمیع شئون ثابت و مستقر گردد نظیر الطاف  
 حضرت بیچون شود و مطلع از نور رب خون  
 ای دوستان الهی از وجوب و فایز لازم صفا الطاعت  
 و انقیاد و امر اعلی حضرت شهر یار است زیرا الحمد لله  
 عدالت پرور است و داد رس سرور مهر عنبر لاج  
 انصاف است و نذال و فاضل اهل اعتساف شب  
 و روز بدرگاه احدیت نذاع و زاری کنید و طلب  
 نایب

نایب نمائید که سر پر تاجداری پدیدار گردد و سده  
 ملوک مستغفر و استوار افایم ایران کشور آسمان  
 گردد و عهد فارس معرض آثار با هر رب به مثال  
 و البهاء علی اهل البراءة مع مولای بی  
 ای نظم افاق ایران نظم بردم قسم است افاق و  
 انفسی سیاسی و الهی و مردم و لازم و ملزوم  
 نظم سیاسی افاق را روشن نماید و نظم الهی همانا  
 کاشن کند ان ضابط و رابع اجسام است و این  
 حافظ و حارس و محیی ارواح از فضائل و صفات امید  
 که چون کوکب ناهید بر شرق و غرب ان کشور و مجید  
 بنای و نظمی جدید بدهی ای رب هذا عبدك  
 المنيب و ما و كلك الخاضع الخاشع ببابك الرحيم  
 مشکفت بالوصيد يناجيك في خفيات بستره  
 منذ لا لك و طالبا لرضائك في هذا العصر المجيد

ای رب آیه بتوفیقناک الرما تیر وانصره فی جمع الشؤ  
 واخضله عن کل منسذنون وحاسد مغبون آتاک  
 اننا الکریم نفعل ما نشاء کما نشاء باسرا کن فیکون  
 ع ع هو لا بهی ای یار دین یار پرتشاک  
 آسمانی وطیب رحمانی درهای شفا خانه یزدانی باز نمود  
 و بریما یاران روحانی صلاهی حضور زرد و فرمود حتی علی  
 الذریاق حتی علی البره من کل ذاء لا یطاق حتی علی الورد  
 علی طیب اللافان حتی علی الوفود علی حکیم الأشراف حتی  
 علی مسیح المملوک حتی علی اسم الأعظم الذی یهیمن  
 بیوت حتی علی الحیوة السرمدیة حتی علی النجان الابدیة  
 حتی علی البره من العی حتی علی الشفاء من صم الهوی  
 حتی علی النشؤ الفجیع من سب الیکم حتی علی الشفا الینیم  
 من بعد السقم حتی علی البره السریع من السقم النقیع  
 حتی علی البقاء الابدی حتی علی العیش السرمدی طوب  
 لن

لن فاز بشری لن لا ذ هذا هو الطب الالهی هذا هو  
 العلاج الرحمانی والدواء الروحانی ع ع جمادی الاخری  
 هو الابی ای ناطق بوضوح  
 وعظ ویند چون از دمان یاران الهی صدور یابد حیات  
 غلوب شود و شفاء صدور گردد غلوب قیتر را جان  
 بخشد و جانها را حیوة جاودان میدوز نماید توجه  
 بملکوت تقدیس کن و در ذروه خطاب بر و زبان کیشا  
 در و کهرتار کن و مشک و عنبر با نرما و نازک اسرار مفضوح  
 کن و صدور اهل عرفان و شروح نما آفاق معطر کن  
 اطراف متور نما نایع عزت سرمدت بر سر نه و اسکیل  
 سلطنت حقیقت بر فرق کذار و البهاء علیک ع ع هو کبشی  
 ای بنده صادق حق که شند از وفایع و خراش کونی قدری  
 معلول و محزون و یکی معزوم و مبهوم و حال انکه عاشقان  
 جمال دلبر ابهی و سر مستان پیمان پیمان از هیچ آفتی امن شده

نگرند و از مشقتی پرورده نشوند آتش را کز آریابند و قدری  
پهن دشت هوار باری تو که در پناه حقی و در نظر آسوده  
عهد دیگر چرخ خودی مطمن باش و مؤمن در کمال  
و ریحان و همت و صداقت بی پایان بخدشات مستقیم  
بپرداز و خیر خواه دولت و ملت باش تا بسید در جمیع  
اوقات از کل جهات میرسد و توفیق حاصل میگردد و  
دلبر آمل چهره میکشاید قسم بحال قدم روحی لا اجانه  
اگر یاران مطلع کردند که در خیز ملکوت چرخیزی در خفا  
مقدم البت بر قس و طرب آیند و اکل عزت قدیم بر  
سر بسیند و از کثرت سرور پرواز کنند غنچه ظاهر  
که در که انوار الطاف چگونند بر سر دوستان ناسیده و چرخ  
محیطی در فلک ایشان موج آمده انوقت فریاد یا طوبی یا  
بشری بر آید ع  
هوای بی

ای بنده حق صبح است و اتفاق امکان بی تو مهر خاوری رو

و مطالع

و مطالع قلب و جان بشعاع شمس حقیقت ساطع و کلام  
چون بجز ندیم نور مبین از دروه علیتین چنان سطوع و نور  
که کلمات لیل ظنون بکلی محو و نابود گردد ولی خفاشان  
در نهایت سعی و شتاب و جهد و اضطرابند ناخضره  
ناریکی بدست آرند و دران منزل و مابوی نمایند بلکه چشم  
کورشان قدری راحت نماید و الهیاء علیک و علی کل ثابت  
مستقیم ع  
هوای بی

یا من آمن بالله و صدق بکلامه انحر در عرض وجود است  
عاقبت فانی و مفقود مگر مقام محمود ان مقام در  
قطب نلک بقا مستقر و فیض مستمر چه که آیت نامر  
و حجت بالندرت و درود و ظل مدو است پس نا توانی  
دست بندیر ان مقام ذن نا فوز عظیم یابی و فیض مبین  
بینی و نضرت قریب مشاهده کنی شمع بقا بر افروزی  
نور هدی روشن کنی شبستان قلب بیارانی کلشن

دل ترین دمی علمین برافزای کتاب کریم بخوان آن  
 ذلك من مواهب ربك ع ع هو الاهی  
 ای بنده الهی هفت راسب و روز برضرت امر حضرت <sup>تست</sup>  
 بکار نافر دست رب عزت مشاهده نمائی و موهبت  
 ملکوت و حدایتت ملاحظه کنی انوار نایب ساطع  
 بینی و اسرار توفیق لامع یابی انوقت فریاد براری  
 طوفانی و حسن مآب ندرت ندیم چنان توفیق نماید  
 که حیران کردی و چون جان خفیف شوی و بنفحات  
 ریاض ملاء اعلی الیف کردی و البهآ علیک ع ع  
 هو الاهی ای ناطق بندگ حق چینی  
 بگشا که حجاب نور را کشف نماید و ستر عالم وجود را  
 هتک کند چنان پرده دردی نماید که انوار حال آفاق  
 جلال را روشن فرماید از فضل جمال الاهی هر امید <sup>یابد</sup>  
 باش لیس علی فضلہ شیئی بعزیز ع ع هو الاهی

ای عبد آستان حق عبودیتت جمال الاهی سلطنت  
 جهان بالا است و عزتت ملاء اعلی کان ممکن  
 مقامی در عالم امکان ارفع از این موهبت کبری  
 پس تا ترقائی در این مقام اعظم بگوش تا این قطره  
 روز بروز تو تسع باید و عاقبت بحری بی پایان گردد  
 و موجش باوج ملاء اعلی رسد و البهآ علیک ع ع  
 هو الاهی ای شیدای جمال الاهی <sup>بستنی</sup>  
 بشو چیزی ننکاشیم ولی در عالم قلب هر دمی بیاید  
 تو همدم بودیم شبخی ازیم ملکوت چون بهر ز <sup>عز</sup>  
 نلوب رسد حیوة نازه بخشد و طراوت و لطافت  
 بی اندازه مبدول دارد سلطان الله سبحانه  
 چون بر نیسان بیاند ولی از شوره زار نلوب  
 مشرک لاین ابدگیا کاهی نروید تو سبز و خوشی و با  
 عهد و پیمان همدم و البهآ علیک ع ع هو الاهی

ای جواد در عالم وجود صفت جود سلطنتی در کمال  
 عظمت میراند و هر حقیقت مکنون را از حیرت غیب  
 بر صفتش بود رساند تو چون منظر و مستی باین نما  
 باید جودت جهان گیر کرد و بخششت صیانتت  
 اثیر رساند پس با زبان بنایان یار مهربان کشتا  
 و منادی عهد و پیمانانش بشو تا جودت تمام وجود را  
 احاطه کند و بخششت از پیشش را مستغرق نماید و  
 الهاماً عليك وعلى كل نابت على ميثاق الله العظيم  
 هو بهی یا من استبشر بظهور الميثاق  
 فدانشیب خبأ المجد على اعلى فلال الأفاق واستنقر  
 سلطان الميثاق على سير قلوب اهل الأشراف  
 وارفعت اصوات الهاميل من ملكوت الرب الخليل  
 وفادى ملكة البشرى باهل التنزيل والبرءاء من  
 التأويل طوبى لكم بما بثتم بشرى لكم بما استغفتم بالله  
 ميثاق

ميثاق رب الأشراف سلطان الأفاق يحكم باذن رب  
 المهدي على الشرق والغرب تخضع له الأعناق وتخضع  
 له الأصوات وتخضع له الأعمار طوبى لأهل الأثر  
 والويل لمن استكبر وتولى الضار مع هو لا بهی  
 ای اماء ورجن باد همای مخالف شمع پیمان را احاطه  
 کرده و طيور غرور و عنديب کلشن ميثاق را  
 احاطه نموده ستمکاران دست نظار لگشوده  
 و جفاکاران چون غراب کین در کین نشستر کشتی  
 پیمان را امواج طغیان هجوم نموده و میکل عهد را  
 صبیان مهذا از هر جهت لسان طعن گشوده یزها  
 افزاست کارشوی پیران و لشکر اعتساف است که  
 از هر جهت در ظلم و عهدوان کار بجائی رسیده کبیر  
 کشتار لسان با فزا گشوده و اوراق شبهات نشر نموده  
 و نسبت باین عباد اقوالی افزا زده که اگر نفسی ذره

شعور داشتن باشد فریاد برآورد سبحانک هذا بشتا  
عظیم از نفس گفتار معلوم است که این عبد بیزار  
از این اقوال است بیان عبد الهیاء واضح است و  
نطق طیر ملاً اعلی شراح هرگز هدیر و رفا، بنیو  
غراب بغضا مشبه نکردد و الحان طیورند بر باشتا  
ذاع و ذغن متمایل نکردد و صغیر با ذاع عزت بشیو  
وز غیر جندان جفا مشابه نشود قلیل و تکبیر ملاً  
اعلا بندگان عربیه جویان خیر ادنی مطابق نیاید  
با چنان نظم عبد الهیاء جاری شده مراجعت نماید و  
بدقت ملاحظه کنید بر بنیید بطیور جبر این اقوال ادنی  
مشابهتی با الحان این طیر فنا داشته و دارد لا والله این  
مفرد در امکان چنان است که اگر ظلمت را نور گوید بجز  
اذعان نمایند و اگر صرف نور را لیل دخیور نامد میوشتا  
باور کنند شخصی احد را اگر دخی بالهویت ستاید کل

قبول

قبول کند و در نفس دیگر نسبت زندقه در هر جمیع اعتبار  
کند نفسی را اگر روزی بشیطانی و محرری از فیض آسمانی  
مذمت کند عوم هذا هو الخ المین گویند و اگر در روز  
دیگر همان شخص را بجهو رحمانی زبان ستایش کشاید کل  
پندیرفته ندای هذا هو القول الصحیح برآورد چنانچه بمرکز  
نفس بخت خویش نوشته و الا آن موجود دیگر کسب و کن و  
خود را و عالمی را احسنما و همچنین در حق مرکز نفس در  
مکتوب دیگر نوشته و الا آن موجود که ده سال قبل از صعود  
من بحجاب حاجی محمد حسین کاشی کفتم این شخص بر السبت  
نداب ابنا چیزی نیست و این قبل از نفس عهدش بود دیگر  
حال معلومست که چه سانسنت این گفتار ان پیر گفتار است  
از پیش حال لسان ستایشش کشته و بر پستش بر خواسته  
دار و را کوب لامع دانسته و سر بشر با هذا بار و شراب دانسته  
و شعله میثاقی را الیه ظلماء گفته و مرزبانان پیمان را نادیده



دو جهان دانسته و حال آنکه بخشش موجود که اثر را برهنه  
کرده و بصفت ربوبیت سنایش نموده زچهره و السنت  
بنیم تزی بزنگه بلبل کفند و لکن هیکل پیمان این خطاب  
و کهنار او را قبول نه نموده و امر خود که بعنوان عبودیت  
مخاطب کرده سبحان الله این چیز نلوست و این چه تررد  
این چه ضعفست و این چه وهن این چه حرکت سر طانیست  
و این چه نلون حربائی این شخص هر چند ناچال و دأ علی کر  
المیثاق رسائی چند نشن نموده ولی این عبد ناچال کلز  
در حق او نکاشته اما چون این ایام اوراق فراشته از او  
مطبوعه باین ارض رسیده ملاخطه شد اگر سکوت شود  
شاید بعضی نادانان کان صدق کنند و در افنتان شدید  
افسند شامل ان بیچاره که در فغو غرافنت بدقت لخطه  
کنید که در این چشم دریدک ابد اترجیا هست لا والله نا واضح  
شود نعرف المجرمون بسیاهم و ترهق و جوههم الغبرة علیها قرة

المالی ترانی سیرا بین یدی هو لآء الظالمین و ذلیلا تحت  
سیاط المعانین و مظالمنا نبعت علیهم السهام و تزداد  
علیه وقع السنان من اولی القل و الطخیان الذین نقصوا  
میثاقک و انکر واعهدک و اسنهنوا بو صینک و سخن واضح هو  
و جاهدوا با یانک و حاجتجو ابرهاتک و الحیا کلنک و انکر و  
رحمتک و بدو انعتک ای رب تکسر بقدرتک الکافه اعلی  
و اشفا سقامهم و ارحم اذفامهم و سکت انفسهم و اکشف غشا  
ابصارهم و افتح ختام قلوبهم و اسماعهم و اهدهم الی صراط مستقیم  
و اجعل لهم نصیباً من اشرانک انک انت المقدر العزیز العلیم  
ع ع حمادی الثانی هو لابی  
ای بخندان جمال ابھی در هویت قلب بحر رحمتت یا ران پرور  
و میجان و از صهای هو دت دوستان پر نشتر و سکران  
آنی نمیکند رد مکر آنکه خاطر آید دمی نمیرود مکر آنکه باد شوید  
در آستان مقدس بکمال نصرت و اینها لیا نیا می شود کدای خود

فدیر کل در قبضه قدرت اسیریم تو بحیرت تو دستگیر عنایت  
 کن موهبتی فرما ابواب فضل کبنا ونظر الطاف ما کن  
 نسیم جان بخیر بفرست دهاء مشافق زنده کن و دید ما را  
 روشن کن وساحت دهارا رسک کلزار و چین نما  
 شادان باد و احد ده و مسترت بجاهات بخش قوت فدیبه  
 ظاهر نما و قدرت عظیمه باهر طیور نفوس را در هوا <sup>و دیگر</sup>  
 پروازده و جحران ناسوت را با اسرار ملکوت دمساز کن  
 قدم ثابت بخش طلب واسخ عطا فرما ما کن کاریم تو آخر کار  
 ما بندگایم تو پروردگار بپرس و ساکنیم تو ملجأ پناه بر  
 نشرفاتت نایس کن و بر آلاء کلماتت توفیق بخش بپسرا  
 سروران کن بینوایان را کعبه روان بخش ناتوانان را توانی  
 بخش وضعیفان را قوت آسمانی قوی پروردگار توفیق <sup>کار</sup>  
 قوی داور ذکر کار ای یاران این مناجات را بکمال تصرع و انبمال  
 بدارگاه ملک ملکوت جلال بخوانید و طلب نایس کنید امید

فضل

فضل فزیم و روح جدید رب مجید است کن این مسئول

مستجاب کرد دعای <sup>هو الا بهی</sup>

مذاغتسل بارد و شراب الفیض الاطی و التخلی الرخا فی الریح  
 الریان فی العالم الوجودی عبارة عن غیث المساطل و الصیب  
 التازل و الصوب المنهمر و التلیل المنهدر من سحاب الجود  
 و غمام الفضل الجود المنبعثه من النور المنقذ فی سماء الرشد  
 المرفود فاذا نزلت الامطار و ناضت الغمام بالفیض المبردار  
 علی المعاهد و الری و الدیار فننجز بیابیع الاطوار و ننبع  
 الاعین الصافیة العذبة السافرة من تسیم و تقصوص حیاء  
 اعین من الملح الاجاج و من ماء حمیم و تختلف هذه المیاه  
 التابیه و الینابیع الدافقة من حیث الطعم و اللون و  
 الذوق فهذه الاختلافات انما تصد من المنابع و الاعین  
 و الینابیع و الموارد و الماء الفائض عذب ظهوره و الکأس  
 مزاجها کافور و الاعین الریحانیة تسیم و سلسبیل و

اليتابع الأجابة ماء حميم اذا المغسل البارد والشراب  
هو تجليات رحمة الله وفيوضات رباته وانبعاثات  
وجدانية من الخائف الإنسانية التي من استفاخر منها  
بره من كل مرض شديد واستراح من كل عرض عظيم

الحمد لله رب العالمين ع

تغذ شرابا نار موقدة رباته مفرح فلوب بود ومغش  
روح چه که انجذابت بنفحات حکایت می نمود و از جرأت  
موقده در احشاخ می داد و ذلك تأیید من الله وتوفیق  
من عنده حمد خدا را که انجذاب در جمیع اوقات بنشر نفا  
الله مشغول بوده وهستید و در خدمت امر الله بجان و دل  
ساعی وجاهد و این عبد شب و روز در آستان مبارک  
بکمال نضرت و ابرهال مسند می که انجذاب را یوماً و یوماً بنا  
جدیدی مؤید نماید که نار محبت الله در ان اطراف و انکاف  
شعله جدیدی زند علی الخصوص در قبائل و ایلیات حوالی  
و نواحی

و نواحی این قضیه بسیار مهم است باید بجهت انجذاب بیشتر  
کرد بلکه نفوس از سادگان بشری بعبودیت داخل شود و بنفحات  
قدس و جذبات این عبد در هر ساعتی آرزو دارد که با احتیای  
الهی نامه نگارد ولی مشاغل نبرد و بجز که بتوان وصف نمود  
دستی از دور بر انش داری اما بنایید ان مجال فدم از ملکوت  
ابهی مطهر دستیریم لهذا شما از اجبای معذرت بخوانید  
که در آستان مقدس در طلب تأیید بجهت رستان تقصیر  
میشود امید دارم که آثار باهر اش ظاهر شود و البهائ<sup>علیها</sup>  
و علی کل ثابت علی العهد و الميثاق ع  
یا من تمسک بالعروة الشریفة شکر کن حتی قدیم را که از کس تقسیم  
نوشیدی و بصراط مستقیم هدایت یافتی و از نفحات ملکوت  
شام معطر نمودی و از لثالی بحر عرفان بگفتا و ددی همیشه  
در خاطر بوده وهستید از حق تأیید انجذاب میطلبم  
ما تیس از شما خبر می رسیده است البتخر خردین را در حق

نمانند اهل خانه وصیته و انکبیل بدیع الهی المانع دارد ع ع  
 هوکله بھی ای سبب شربت با رب الله  
 نسیم لطیفی چون بر جسم ضعیفی مرور نماید دشا و اربط  
 باید و حیات و انفعاش چوید پس مرا حفظ فرما که نجات  
 ملکوت الهی چون بر ساحت قلوب اجتام در نماید چنان  
 شهر نیست که جان بخشد و حیات طیبه مبدول داد  
 وجد و طرب آرد شوق و وله افزاید پس نفسی والی  
 مستبشر بینی بدان نفع الهی چون کل تکفنه است و هر  
 نفسی را افزوده و مخمور یابی بدان از سهوم غفلت پرده است  
 و البها علیک ع ع هوکله بھی  
 ای جان پاک پاک و از ادک در انقطاع از ما سوی الله است  
 و تشبیه بهمد و میثاق الله چه که عهد الهی میثاق است  
 صافی هذا بارد و شراب مغشال ای تو بایست که چون  
 در آن نفسی غوطه خورد از جمیع امراض و اعراض پاک و  
 مظهر

د طهر کرد و بصفت کامله بهره ور شود رخ چون کز بشکند  
 و دل کوهر کان بدخشان کرد و جان شهیدم جبریل شود و  
 سینه سینا کرد و ساحت و جان کاشن باغ عنایت شود  
 طوبی القانین بشری الخالصین من هذا العهد المحکم العظیم  
 ع ع هوکله بھی  
 ای همتمک بعزوه و شقی جمیع ملاً اعلا از ملکوت الهی نکراند  
 و از جبر و شاسی ناظر بمالک ادنی چون نفسی را ثابت بر  
 میثاق ببیند هلهله برارند و طوبی کو این بشارت دهند  
 و تجید فرمایند که ای روی تو روشن و جان تو کاشن  
 و شمع تو پر نور و صدر تو مشروح چه که تو یابد بخود  
 این ملکوت تقدیمی و موفق بنایت این حضرت تزییه  
 و توحیدی عنقریب چون باین درخ افعلی بر و از غائی  
 و در ساحت کبریا حاضر کردی عنایات جمال کبریا مشاهده  
 نائی هنالك ينطق لسانك ان هذا هو الفوز العظيم ع ع

هو الاهی

ای منتزع الی الله

نفوس که در تحت میثاق بزر اعظم افاق داخل و بجزیره  
الوثاقی عهد متمسک و بر امر الهی ثابت و راسخ حکم بخور  
هدی دارند و سطوت رجوم از ملاء اعلا اعلام متنا<sup>بند</sup>  
و انوار عنایت امواج بحر فغانند و افواج مهاجم بر  
نفس و هوی اعین جاویزند و الهی ساریه سبب  
راحت و آسایشند و ساعی در خیر و صلاح جهان آفرینتر  
مظاهر رحمتند و مطالع انوار موهبت سحاب فضا  
جویند و نسیم ریاض عنایت رب و دود اجنبی عالم را  
شمع روشنند و کلسن وجود را کل معطر چنستان شهو  
با جمیع ممالک بحال روح و ریحان روش و سلوک نمایند و  
بموجب نصوص قاطعه الهیه صادقند و مطیع و منقاد  
حکومت عرملکت و وطن خویش خیر خواه پادشاهند  
و نیک خواه سر بر تاجداری شهریار رعیت پناه و در کل

احوال

احوال توکل بقر نمایند و تشبیت بمره صبر نظیر اکوئ  
دارند و توجیه با سلطان جبروت از هر قیدی آزادند و  
از هر فکری در کنار اطاعت حکومت و با امر الهی کنند و انقیاد  
ببر سلطنت بحسب نصوص کتاب آسمانی لهذا بر نوای  
خیریه ثابتند و بر ضمانت لازمه با نذر راسخ نظر اقمید  
منمائید و بمنظر او امر الهی نظر نمایند ای هوشیار حضرت  
پروردگار عالمیان نظم ممالک و امنیت مسالک را بخت  
حکومت و سطوت سلطنت کاشت و راحت رعایا  
و نعمت بر ایاد امنوط بنفوذ و اقتدار مملوک عالم فرمود و  
اگر در این قوه عظمی که حافظ حیات و سعادت و راحت  
و آسایش جهان آفرینش است فتوری حاصل کرد سعادت  
حیوة عالم انسانی مختل گردد و هزاره ورزله و خذله و  
اوباش مسلط و مستولی گردند و بکلی راحت عالم امکان سبک  
برخت و مشتقت و خوف و هراس گردد پس رعیت هر فرد

اطاعت حکومت بیشتر نماید و مقام سرپرستانت را  
 محترم تر دارد فی الحقیقه عافیه خویش نموده و احرام و عتقا  
 خود نکرده داشته و عزت عموم ملت منظور داشته با وجود  
 وضوح این مطلب مثل آفتاب جمعی کوران و کران نادانان  
 در ایران پیدا شده اند و بهم خرفی چند از اقوال سخیفه و  
 اراجیف کذب بنیاد آسایش و راحت دارا داده نموده اند  
 که براندازند و مردم را بر ضد حکومت و بدخواهی دولت  
 دلالت و اغوی نمایند محطوری جویند نامشروع  
 هفتد اسارت خواهند عنوانش را ازادی کنند ظلم و  
 ستم روا دارند و نام عدالت بر زبان رانند نیکت اهل  
 ایران جویند و اشمس با سعادت گذارند باری حسابش  
 اینقوم جهول بدبخت رسیده که جسارت تعرض بنفس نفیس  
 حضرت شهریار نمودند و ظلم عظیم را بر سیکریم پادشاه  
 وارد آوردند <sup>الله</sup> الا لعنة الله على كل ظالم اهانك فذاك الاله  
 علی

علی که تجاسر خدایع مالاخطه کینداین نفوس بدخواه چون  
 مرکز سلطنت که در دنیا اعظم مقام محترم عالم بشریت است  
 چنین ظلمی و بی احترامی روا دارند آیا سایرین چون دست  
 یا بند چها کنند باری وقت آنستکه بر حال ایران و ایرانیان  
 که بیست چه که فتم منادی گشته شد که نتیجه اش صد هزار  
 خرمن مغز است و هلال فتنه نشانه گشت که  
 شمه اش هزار توده حفظ نکبت است مگر لطف حضرت  
 پروردگار معین و یاور گردد و توفیقات غیبی برسد  
 و این ریشه فساد منقطع شود پس باید استقامت الهی  
 بکمال نصرت و زاری بملکوت الهی عجز و نیاز از دست طلب  
 نمایند و توفیق اعلا حضرت شهریار جدید نمایند که عدل  
 انصافش مشهور و آفاق است و معرفت و محبتش معروف  
 نزد جمیع ناس و هم مجتهد است و فضل مشخص آیت  
 مبحث است و ولایت مکرمت تا بحال از این شهریار برود

نسبت باین طائفه کمال رحمت ظاهر و نور مرتبت با هر دنیا  
 خیر فرض عین است و صداقت و اطاعت و عبودیت را  
 و لازم من دون شک و ریب و همچنین دعای خیر در حق خیر  
 جلالت اب صدارت پناه چه که فی الحقیقه در این فلجیه  
 عظیمه و مصیبت شدیدة العجزت پادشاه مغفرت پناه  
 خدایت عظیمی نمودند و صیانت شدیدی فرمودند سریر  
 سلطنت محفوظ ماند و عوم رعیت محفوظ و مصون ماند  
 این چنین کفایت و درایت و عدالت فی الحقیقه نیز اوارفت  
 و ستایش است اللهم ایها الملک المظفر العظیم بنیاید انک النبی  
 و وقفه بتونفات هماینه و حفظه من شر الأعداء فی صون  
 حمایتک و اشماله بلحقات عین رعایتک انک انت الحافظ <sup>لعظم</sup>  
 عع هو الأبی ای دوستان الطی در  
 ایضاً جلیل مذکور که روزی جمعی از یهودیان بساحت مقدس  
 روح الله آمدند و دیناری در دست داشتند عرض نمودند

کراین

کراین دینار را تسلیم که نمایم یعنی باج و سواج بکرده ایم فرمودند  
 که بر این دینار چه منقوش گفتند نام قیصر فرمودند آنچه  
 مال خداست بخدا دهید و آنچه مال قیصر است بقیصر دهید  
 یعنی در شئون جهانی بندگی قیصر کنید و در شئون رخصت  
 عبودیت جلیل اکبر پس همچنانکه سعادت اخروی و عزت  
 رفوز و فلاح ملکوتی و صعود بمقام صدق منوط با عبودیت  
 درگاه احدیت است بشیخین راحت و آسایش جهانی و  
 سعادت و عزت دنیوی و خوشی و مسترت قلبی مشروط  
 با طاعت و انقیاد حکومت است عع سوره بی  
 ای سرست باده روحان ساقی کلر خ میثاق بزم توخی  
 آراسند و باره ثبوت و استقامت بر عبودیت ساحت  
 اندر مینوشاند در کمال سرور و جهور این جام سرشار را  
 بکیر و بنوش و بنوشان زیر جوش و خورش این باده سرمد  
 و نشسته اش روحانی و ذوقش ربانی است والیها علیک

وعلو کعبه بنیاد طایفه طایفه ع هوالابی  
ای عاشق زویها گویند چون ابراهیم خلیل و ادراک سیم  
انداختند جبرئیل را که هلاک حاجه خلیل جلیل و اب  
ذموم اما الیک فلا کفی عن سوالی علیه بحالی تو نیز تو  
حضرت غیب ابی کن و بگو ای دافق اسرار ای هادی  
ابرار ای موثر احرار جام بنیادیت ای دلبر دنجو ای  
کلخ مهر و ای سرد خوشخو جام بنیادیت حاجت  
تو بدانی هر چند طمان در هر دلی آنی جام بنیادیت  
ای و رفد زکیه عبد بر کوارت از صف نعال بفضل و همت  
در الال به بند جلال شرافت و از خصیض جلال نادان  
باوج عزت دانائی صعود نمود کاس عرفان را از بد ساقی  
رحمن نوشید و آیت کبری کبریا را بصبر و بصیرت مشامه  
نمود بمقامی نازش کرد و پیش در مطلع آمال چون تکوین  
لامع روشن و ساحط است و ذکرش در السن و افواه اهل  
سراشق

سراشق کبری موجود و دائر و البهآء علیک عبدالهما، ع  
هو الابی ای متوجر الی الله خوشبختا  
تو که بجل عنایت تشبیه نمودی و بعروه و ثقی مسکت  
و در نظر سدره منن می داخل گشتی و از کاس عنایت  
نوشیدی و از شهد هدایت چشیدی سرمنشاده  
توحید شدی و می پرست نجانند تفرید گشتی تو  
بلکوت غیب ابی کن و طلب نایید بخود ملا اعلانا  
و البهآء علیک ع ایران هو الابی  
ای مقبلان ای مقبولان در کاه الهی در ظل کلمه توحید  
در آید و از باده تفرید بنوشید انوار تقدیر از لطف  
تفرید بر مطالع دهای ان یاران پر توان داشت ظلمت زایل  
گشت کاشانند دل روشن شد کوشه بار گشت  
و چشمها بینا شد رخها بر فرخخت و پرده پندار بسوخت  
آیت توحید ساحط گشت و اسرار تفرید مشهود شد



پس شکر کنید حضرت حق تعالی را که رَحِیقِ مَحْمُودِ مَبْدُولِ  
مَمُودِ وَبِحَمَّهَائِهِ ظَاهِرِ بَاطِنِ آيَاتِ كَبْرِي وَنَكْشَفِ مَحْمُودِ  
وَالْبَهَاءِ عَلَيكُمْ يَا حَبَّاءَ اللَّهِ عَسَاوُ هُوَ الْأَهْلِي  
ای بسیر و سامان عبدالمها، ککشنه راه عشق است  
و تو سرگردان در عالم امکان هر دو بی سر و سامانیم و بی  
لانه و آسایش در این دوران محزون باش مغرور باش  
هر بلایی را در سبیلها قبول کردیم و هر مصیبتی را بجا  
و دل خریدیم پس باید صبر و تحمل نمود انشاء الله از فضل  
ها امور نیز محمور میشود ع هُوَ كَلْبِي  
ای ثابت ثابت از نایبها خاصه جمال قدم واسم اعظم  
روحی لأحبابه الفداء مستدعی و ما تقسیم کرد در جمیع <sup>شئون</sup>  
موقوف کردی الیوم معنا طیسر اعظم نایبها لطیفه انشا  
و اتقان دوستان الهی است قسم بان جوهر وجود و ملک  
محمود که اتحاد و یکا یکی الهی چنان نایب و نفوذی در عالم  
وجود را

وجود دارد که بتقریر و تقریر بر نیاید و همچنین اختلاف و  
بیکانگی در میان دوستان و همانی چنان مضرتی در چیز  
شهر دارد که تصور نتوان نمود پس ای یار دیرین جان  
دل بکوش که بیکانگی از میان بنکان الهی زایل گردد و یکا بیک و یکا  
و همانی همانی بمیان آید و چون این شاهد اتحاد و اتقان در  
انجمن یاران جلوه نماید عیش و ریحان و جشن و ریحانی ناسیر  
کرد و دلبر امر الله و شهر بار حبه الله در کوه و دشت و صحرا  
خیمه برافزارد و روح و ریحان بمیان آید و همان جنت الهی کرده  
و اگر اختلاف و بیکانگی بین دوستان باقی ماند و روزی  
شعله جنت الله بخیزد و خودت وجودت احاطه کند  
ع ع پس تا توانی در ایستاد بکوش تا عبدالمها را حاضر کرد  
و روح و ریحان رخ نماید فوانته الذی لا اله الا هو چون <sup>تقریر</sup>  
الفن یاران نمایم جان نجات ندرس است تمام نماید و چون  
ملاحظه اختلاف یاران کنم نهایت غموم و هجوم مستول گرد

باری دیگر آنجناب ملاحظه نمایند که چه باید کنید و چگونه  
باید حرکت نمایند و البهآء علیک و علی کل ثابت و اسخ علی  
المیثاق ع نراق هو الابهی

ای بنده الهی هرگز نیکو در امر الله بصیر است چشم روشن  
و دیده او بینا حضرت استحق هر چند بظاهر ضعیف بود ولی  
بصیرت بصیر زیرا چشم چشم اول است ندیده آب و گل  
این چشم ظاهر خاک کرد اما دیده باطن در جهان باک باقی  
و بر قرار پس شکر کن که موهبت اصلیه موفقی و بعینت  
سرمه دیده موهبت باب فرج بر دل بکشا و دیده بصیرت شما  
بنیاد است ان والایه علیک و علی کل ثابت علی المیثاق  
ع نراق هو الابهی

ای احق ای عبدالله شمع روشن است و نور میثاق شما  
انجن نجات ریاض احدیت در مرد است و نسام موهبت  
عنایت در هبوب سحاب موهبت کبری و شحات فیض

مبذول

مبذول میفرماید و آفتاب ملکوت غیب از آفتو همان  
تجلیات لاریب می نماید صیغ امر الله است که آفاق را  
اساطه کرده است و آوازه میباشنت که ولوله درضاورد  
و باختر انداخته با وجود این اهل فتور چون ذبابت زینت  
مشغول طنینند و چون گردون گرد و ندر آه و حنین  
که بلکه بی خردی را بیابند و القاء شمه بنمایند هیهات  
هیئات کای که از شه میثاق شیرین کشته نخلی نفا  
نجوید و سماعی که استماع نغمه مهید نیر آفاق موده موهبت  
نجیب نفاق نشود باری ثبوت و رسوخی بنمایند  
که اهل فتور چون خفاشان فتور خفی گردند و البهآء  
علیکم ع ع هو الابهی

ای رفیق حقیقی شاد باش شاد باش که در تحت خیام عزت  
ندیمه منزل خودی و بکرمت هدی ملاذم الا اعراضنا  
جستی در جنت ابهی داخل شدی و از کاس عطاء مالک

اسماء و صفات نو شیدی و باستان عبودیتش عشره  
مقدس پی بردی لهذا سرور آزاد کافی و شهریار ملک  
جاودان و الهیاء علی اهل البهائم ع ع هو لا بی  
ای حبیب قدیم و مونس دیرین انچه مرقوم نموده بودید  
بکمال انبساط و نشاط قرانت کردید عهد قدیم بخاطر آمد  
و یار ندیم بیاد آمد بجهت و مسترث آورد در هر دو حی و حمد  
دل و در هر ساعتی حاضر خاطر چه که یار دیرین و مونس  
قدیم از فضل حق امید است که در کل عوالم اهدم باشیم  
و در ساحت ملاکوت دمساز دمبدم بفضل موفور  
سلطان ظهور و مطهرن و مسرور باش و الهیاء علیک  
ع ع هو لا بی ای بنده های حجاب تو  
اطفال را در دبستان الهی داخل کن و چون ادیب عشق  
تعلیم حقائق معانی ده تا بقوت ملاکوت ببلوغ رسند  
و از شمس حقیقت فروغ گیرند و هر یک معلم آنان گردند

و از اهل اسراق شوند الی الی ادرك عبدك مهدي بنفوك  
و غفرانك و ادخله فی جنه احدینك و اسقید كأس اللفاء  
من ید رحمتك و ارزفاه ما نذة العطاء بجدك و احسانك  
انك انت الکریم و انت انت العفو الغفور ع هو لا بی  
ای عبد الباقی خوشحال تو که و تو بخیر من یدر شدی  
و سبب آسایش از مقرب جلیل اکبر هستی فدای این پدر  
و سرور بدان و شکر کن که سپر این مهر پروردی جمال بارک  
روحی لأجتانہ الفداء فانیت عنایت و اد حق او داشتند  
و الهیاء علیک ع ع هو لا بی  
ای بنده حضرت دوست دست بدامن میثاق زن و  
بجنت الله شهره آفاق شو در سایه شجره انیسابیا سا و  
کاشانه دل را بشمع معرفت الله بیا را هیکل وجود را  
بخلصت عبودیت جمال ابی چون عبد الهیاء زینت بخش  
ناخال استان کردی و از خیل راستان شمرده شوی و

البهائم عليك ع ع ساوجبلاغ هو بهی  
 ای بنده بها شکایت باحکایت از انقطاع مائده روحانی  
 نموده بودی که یک سال است جیره عنایت و مواجب  
 حقیقت نرسید جناب شما در ساوجبلاغ تختگاه گرا  
 نشریف دارید ملاحظه میفرمایید که حضرت جیره و  
 مواجب خدمت میفرمایید و بنان کلکل قناعت میفرمایند  
 آنها از کینه مبارکشان جیره و مواجب اشنانان و جهادات  
 گذشت و حصر امتی است اما جیره و مواجب شما المالی  
 مکنونه و جواهر و موصونه است که غنی بجز حقیقت در آن غرض  
 صرف عنایت پرورده شده اگر ناخیر اند غریب نیستند  
 و از این گذشته اگر بانی که چه قیامتی بریاست در عمر و کل  
 قناعت میفرمائی با وجود این مواجب و جیره شما مستوفی  
 تمام و کمال داده شد هیچ عکس بر روز مرده زیر جیره و مواجب  
 سایرین خیلی ناخیر افتاده و این فلام چون خزینه عثمانیان و  
 ایرانیان

ایرانیان کشته از کثرت جیره و مواجب طبل از لاس کوبید  
 چاره ندارم جز آنکه جمیع جیره و مواجب را حواله بکاو  
 ابهی نمایم چون آن خزینه کفر لا یعنی است و البهائم عليك  
 ع ع هو بهی  
 ای عباس ای هنام بالوی رفاقت کریم ما را جرمه  
 مواجب و جیره میفرماید قویبار رفیق من شو تا هر دو  
 حلقه عبودیت جمال ابهی را در کوش نمایم نامواجب  
 مواهب گردد و جیره لطافت سر و صفا سر مدی شود  
 و البهائم عليك ع ع هو بهی  
 ای عبدالحسین جانم فدای نام تو اگر چه عبدی و در شهر  
 کشور و جدائی و ناخوار سیر آسمان عبدحسینی اما  
 سر در جحایان بنده های اما جهانان اهلیم و وطنان  
 این پیر نام پاک است که تو داری که جمیع نامها خاضع او و  
 خاشع او و البهائم عليك ع ع نراق هو بهی

ای امه الله شکر کن حال مبارک و اگر چنین عنایتی در حق  
تو فرموده که متعلقان هر یک چون شمع در محفل شایسته<sup>خانه</sup>  
و چون پروانه جان و خنجر عمو<sup>مولا</sup> بی جناب  
عندلیب گلستان الهی علیه بهاء الله الابهی ما اظلم نماید  
هو<sup>مولا</sup> ابھی ای عندلیب گلشن ابھی چون  
روحانیان محفل طرب آریند و بهایان در سایه طوب  
آسایند بزم میثاق بر نیت ظل شجره انیس آخرین کرد  
چنگ الهی بدست گیر و اهنک ملکوت ابھی ساز کن کز  
بهایان وجد و طرب نماید ای الهیان جذب و وله  
خواهید که نغمه ناتور حق شرق و غرب را بجزکت آورده  
و صوت صورت و سا فو ر حق جنوب و شمال را زنده نموده  
ایات قلیل و کبیر و در ترقدیس و تسبیح از جمیع ارجاء و  
انجا، بلکه ابھی سواصل و صیت جمال الهی هفت اقلیم  
مستابع و البهآء علی کل بن سببش هذا الحدیث ع

هو<sup>مولا</sup> ابھی ای پروردگار این دست<sup>دستان</sup>  
در بوستان عنایت و گلستان موهبت در کنار جوی<sup>بیا</sup>  
احدیت سر و های پر نصارت و طراوت فرما و این اختر<sup>ن</sup>  
نورانی را در خا و در حانی روشن و در خشان نما و  
این تشنگان بادیه هجران را بر بحر بی پایان وارد کن و این  
گمشدگان حیرای اشتیاق را بوقاق نور افاق درار نما  
در ظل کله تو حید بجهت تو میسغول کردند و در افق<sup>انگ</sup>  
سرهست جام تو شوند و در بزم الست هر یک قدح<sup>سست</sup> بد  
گیرند و رقص کنان و پاکوبان در وجد و سرور آید و در  
سوق و شور نغمه آغاز کند که محیر عقول و شعور گردد  
ای یار مهران ای پاک یزدان عنایتی نما موهبتی عطا فرما  
احسانی کن نایید می ده توفیقی بخش تا با خیر عنای مبارک<sup>است</sup>  
موفق گردیم و مؤید شویم تو را مقنند و توانا و مؤید و  
دنا ع هو<sup>مولا</sup> ابھی

ای متشبت بذیل عنایت شکر کن حضرت قیوم واکبر در  
فخر هدی بنور موهبت کبری فائز کشتی و استفاضه  
از کوبک درمی نطق اولی هودی و استعنا از انوار  
مقدس شمس حقیقت اسم اعظم کردی حال از الما  
وعنایت حضرت احدیت میطلبیم که بقوت و وفای کردی  
که هزار منزله ایستاق را بنجات ثبوت راسخ کردی و  
چنان در بزم عهد جلوه کنی که چون شمع بر تو افشانی  
جمیع دوستان را در فراز گردانگی ابدع الهی ابراهیم نماید شب  
روز بیادشان مشغولیم و البهائ علیک ع هویابی  
ای همتک بعهده وثقی که بهانی که چه لحاظ عنایتی ملحوظی و  
بچه لطافی مخصوص التشریر بر ویانی و پرواز نانی و باسرت  
عنایت هر از کردی ساعت پنج از شب است و این عید  
در مقام خضر که دامن جیل کرمل در حیفا واقع ساکن  
و بیاد و ذکر تو مشغول و مسرورم و بنکارش این سطور

مالوف

و مالوف بقوت و قدرت عهد و میثاق که همت بر بند  
نامشود همین خنجر لزلین و ثابت و راسخ نمائی و اهل شهان  
و اشارات و ابداع کردی چه که ابراج افشان و افتخار  
در استدهیجان است و عقل حیران که چاکونه با وجود این  
بیان و ایمان الهی که در کل الواح و زیر مذکور و با اثر نام علی  
منصور ابواب تاویل مفتوح و بیفکران چند در صدد  
توهین و بتضعیف مشغول یکی گوید بالواح باید مرا  
مفود و حال آنکه در شرح و ناقص و مفسدش از این قول  
توقیر کتاب الله نه بلکه مراد با شراست که احتیاج بهمین <sup>مستور</sup>  
نه دیگری گوید که مجال مبارک کل را غنی فرود دندی غنی  
احتیاج بمقرآن نه و دیگری گوید که عصمت مختص بمال  
مبارک است یعنی مقرآن جز الهی و الحظ است دیگری  
گوید غایب و نه و ده اند مرادش اینکه تسک شدید لازم نیست  
باری از این قبیل شهادت و اشارات بسیار عنقریب بان یا

نیز خواهد رسید لوح سترش داد کفایت است و اهل  
بصیرت را وسیله هدایت تا هیچ امری در عهد و میثاق  
نخور نیارند و چون بنیان و جلد از زبر حدید ثابت و  
راسخ مانند عنقریب بد قدرت نفوس خانی فرماید  
که لیس هدی کردند و رایت ثبوت و رسوخ در عهد  
و میثاق الله حای پیمان شوند و رادع منکر لاین الایمان  
از فضل و عنایت جمال مبارک روحی لأجانه الفداء  
امید وارم که تو یکی از آن نفوس باشی والیهما علیک و  
علی کل ثابت علی میثاق الله ع ع هو الایم  
ای مجتذب بنفحات الله شد مدت که با تو گفت شنید  
نکرده ام این را نیز حکم بود امید است که چشم و گوش  
و دل با بهره و نصیب گردد چه بهره اعظم از این که از  
نفحات ملکوت الحمد لله جانی زنده داری و از فیض انوار  
روئی فرزند از جو سلطان محبت الله کریان مبارک و

چاک

و چاک داری و از فیضان آه ظهور دلی طیب و طاهر  
یا که متمسک بحبل میثاقی و متوجه بحال پیرانان روح  
لأجانه الفداء اینست نصیب سوخور و بهره مقربین  
در یوم ظهور پس بشکر این فضل عظیم و فوز مبین  
که بر خدمت امر بر بند و تحویل هر شوقی بناچار که کفایت  
مصائب بلایا را تحمل نمودی و استد صدقات را دیدی  
ولی غصه مخور و مکتد و مباحش عنقریب نفوس که  
ملاکت و سرزنش می نمایند خود و خاندان و سلاله  
و دو دمان بوجود تو افتخار و مباهات نمایند و سرافراز  
گردند ملاحتله در دورهای سابق و قرن اولی نمایند  
که با بنیا و رسل و اولیا چه میکردند و چه میکنند و چه  
سرزنشها و ملامتها می نمودند و خدا در قرآن حکایت  
سفر نماید قالوا اننا تعذرناکم لئن لم ننهوا لکنتم و الیوم لکنتم  
مما عذاب الیم یعنی قوم بر سر می گفتند که شما چه قدر فال

شوی برای ما بودید یعنی سب بدبختی و نکت و سوء  
طالع گشتید مادرهایت سرور و جور و عزت و راح<sup>ت</sup>  
و نعمت و مسرت بودیم شما اسباب جزن و اندوه و  
کدورت و ذلت و اذیت ما گشتید لکن اینها  
لنرجتکم او میستگم متاعذاب الیم یعنی اگر چنانچه دست  
از این روش و حرکت و ساوک و رفتار و گفتار بر نداشتید  
البته شما را سنگسار میمایم با آنکه بندگان الیم می اندازیم  
این چنین میکنند و این چنین میگردند حال شما <sup>خلاف</sup> اما  
نمائید که فخر و منزلتان مظاهر الهیه بلکه خادمان  
در کاهستان بجز در جراست العز و العلو و السموات  
المکنه و الشوکه لأجبا الله فی القرون الأولى و الآخری  
منوف يظهر الله قدر اجابته و شأن اصفياته و عزه  
او دائر و عظمه مقام الموحدين لعمر الله السن الكل ينطق  
بشاههم و وجه الكل تستبشر بانوارهم و خفاؤا الخدس

تجذب

تجذب با سرارهم و انك انت فاطمة بن فضل موليك  
ولا تبتئس بما كانوا يعملون ع طحنا با فاسيدي  
عليها آ الله لا يهي هو لا يهي  
اي مشتت بنديل عنایت در این محضر مذکوری و در  
این سخن مشهور و عین عنایت ناظر بتواست و فضل  
و موهبت شامل تو دیگر چرا محرومی از زیاده فیض الهی  
مست و محروم باش تو کل حق تمام جمیع امور موقوف است  
ملکوت الهی است انشاء الله این سایر بر سر است و  
این جامه در بر امت را الله همیشگی علیها بقاء الله حاضر و  
از شما در نهایت رضایت و ستایش و طفل صغیر را  
که از لیستان محبت الله شیر مستاست در طرف  
رویش را از قبل این عبد تعبیل نما و الهیاء علیک ع  
رب ارحم و اللة هذا العبد الذی آمن بك و باياتك و  
اجلها مشموله بعین عنایتك و فائز بها محب و ارض



عنها وندرها كل خير في الآخرة انك انت الكريم  
 الوهاب ع ق هو الابي  
 اي ورفه وفضل مجزيه حمد كن معي ق يوم راكدر يوم  
 اشراق تير آفاق بشرف حضور واصغانا نرسدي  
 وجميع شئون را مشاهده نمودی نور ساطع دیدی  
 وشمع لامع ملاحظه کردی ذیل الطهر کرفی <sup>تاه</sup> واستغنا  
 بخت از حیات و شهوات نمودی پس بگرانرا این <sup>هست</sup> هو  
 چنان قدم ثبوت و رسوخی بزین که جمیع اما و رحمن را  
 ثابت و راسخ نمائی و ذلک لم یصور الابن فخر روح <sup>نفس</sup>  
 فی روح من حب الله عن قریب رایات هم در میثاق  
 بینی که بر صروح آفاق بلند است ع <sup>ناسی</sup> خارجه جلیخا  
 کلمه دره علیهها الله الاهی هو الابي  
 ای بنده الهی ندایت باستان مقدس حضرت احدیث  
 واصل و آه و فغان از هجران و حرمانت بهم احسن رحمان  
 واصل کردید

واصل کردید بسیار تأثیر نمود و سبب رفتن کشت  
 و فرورخواستم که شمارا احضار نمایم ولی چه توان نمود  
 که ناقصین چون اعلاء کلمه الله و نشر نجات الله را  
 مشاهده نمودند و ملاحظه کردند که از فریاد و امریک  
 در کمال انجذاب نفوس مقدسی شنایع باستان مقدس  
 وارد نار بغضا در سینستان چنان شعله زد که  
 چنین امر عظیم را در نظر حکومت مایه ضا دستدید  
 قرار دادند و حکومت خلیفه در صدد تفتیش اسب  
 و همچنین با بعضی مأمورین ولایت بواسطه <sup>عنه</sup> غیر صورت  
 مداخله نموده تبلیغات افزایش شدیده کرده و حکا  
 منظر حصول ضرر عظیم در حق عبدالمها هستند  
 لهذا ارض مقدس حال در خطر است و این عبدالمها  
 در بین طوفان طارات از این جهت جمیع نفوس را  
 که استیذان حضور نمودند امر بتوقف نمودیم مگر

جناب سمندر نام موقر الهیتر را و این نظر بکفت  
کلیته و اسباب عظیم است که اذن داده شده است  
بارها نشاء الله وقت سکون ارض اندرین موصلت  
بجهت شما میسر میگردد حال باید در کمال اشغال  
و اجذاب بخدمت امر مشغول گردید ع و جناب  
آبدالعلی ابن منصف الی الله انا عبد الباقی علیه السلام  
الابی ملاحظه نماید

ای ثابت واسخ نغمه خوشی که از ریاض دلان مفاتیح  
جمال ابی منشر شده بود مشام مشانان را معطر  
کرد زیرا محبت جمال قدم عطر مکر است در این معشر  
و جمع همیشه مذکور بوده و هستی مطمن باش اللہ  
روی ان پیر بزرگوار داد و ملکوت ابی روشن نمود  
وهذا عزک فی الآخرة و الأولى شکر این نعمت عظمی  
کن و البها و عایک ع و در وقت نماز الله خلیع

تکبیر

تکبیر اربع ابی البلاغ نماید و همچنین سلیل مخمر را  
ای رب اید الکل علی کل المنی و افصح علیهم باب الرفاه  
والرضا انک انت الکریم الرحیم ذو العطاء ع  
ق هو ابی ای دوستان ثابتان

بر عهد و پیمان صد بشاوت که قوه جنین پدید ملکوت  
ابی سپاه و جیوش با تروها بشرق و غرب سوق  
فرمود و صفوف آفاق را در هم شکست و میسکند  
عنقریب ملاحظه خواهید نمود که جهان بکشت  
جنش آمده و کیمان در رقص و طرب و شادمانی  
مانند غیب و اندم فریاد برآورد و اوله در شهر نیست  
جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی  
دوست با وجود این آهنگ تقدیر جمال ابی که  
طنین در این فضا و غیر مستانه از اختر بیابان اهل  
فوق چون کران و تخیر و حیران مانده که کوان آهنگ الهی

و کوان نغمه رحمانی و کوان نغمه ربانی و لطم آذان لا  
لیمعون بها هر سیم این نغمه را نشنود و هر  
ناحری محرمان را زانمی نکرده صم بکم عی شیم لایرجون  
ای بندگان جمال الهی شب و روز ترانه جا سنوز  
ساز کنید و همان را بنا بر حبت الله برافزید غفر  
ایام زندگی در این خاکدان فانی بسراید و باب جهان  
الهی بکشاید و ما لارأت عین ولا سمعت اذن ولا  
خطر علی قلب بشر تحقق یابد و البهائ علیکم ع ع  
بنی حاج محمد باقر علیها آله الله الابی هو الابی  
ای ربابه صد هزار شکر تا که در این عهد مبارک قرن  
جمال قدم عصارم اعظم قدم در عهد وجود نهاد  
و در ظل امر مبرم داخل گشتی و کاس ریح از دست  
ساقی الست نوشیدی و در این سخن راجع راه یافتی  
و چنین پدر مهربان ثابت باسخ بر پیمان داری ای  
ربابه

ربابه وقت آشتی که رباب محبت الله بدست گیری  
و نغمه اما الله را سرمست کنی و البهائ علیکم ع  
ضلع جناب ملا یوسف علیها آله الله الابی  
هو الابی ای من الله تو جبر ملکوت  
صدقایی نما و بگو ای مقصود من فی الوجود ای  
معبود من فی الغیب و الشهود کثیر تا چیزی را عزیز  
نما و بطریق تمیز بخش و شورانگیز فرما تا در سبیل  
عزیز مصر بقا یوسف ملکوت جمال الهی است بنان را بیان  
فنا نماید و در استیاق ذرویت بدلائل نغمه قدس بنی  
بگویند شنابد و رخ از سیکانه بتابد و سیکانگیت  
بپرستد توی مقنند و تو ناع ع هو الابی  
ای مجذب بنفحات حق صبح است و هر نفسی در هوای  
داین عبد بیاد روی و خاق و خوی تو مشغول و در  
کمال وجد و استیاق بتخریر الموف چند نیست که بیخ

وجر خیر عاذا جناب نه و اثری از خامر غیر با با حاضرند  
 اگر چه میدانم که در هر جای هستی و بر حاجی که مستی  
 در پای خم معانی آرمیده و از صها، محبت الهی خود  
 و افتاده ولی اشتیاق از حقیقتی و انتظار ورود <sup>اخیا</sup>  
 از حقیقتی مشکل است البت اخبار شما دایماً باید برسد  
 خواه جواب ارسال شود و خواه بجهت نفوق باشد  
 چه که فرصت تحریر و تفریر بجهت این عبد کبیر اعظم  
 شده است با وجود این ملاحظه کن که چه قدر تقاریب  
 و مکاتیب از این نلم نکاشته میگرد از جمله با وجود  
 عدم آتی فرصت مکتوبی مفصل از شدت محبت  
 با جناب مرقوم کردید که فی الحقیقه حکم چند مکتوبی دارد  
 باری آنچه وعده فرمودید باید وفا نماید و در آن  
 خطه و دیار و در اطراف و انکاف از قبایل و ایلیات  
 انوار الهی ساطع و روشن گردد و نفوس تزیین شوند  
 و لظهور

و لظهور علی الدین کلاه محقق شود ای در سن حقیقتی  
 وقت وقت جوشش چون در پاست و کوشش در هر جا  
 الحمد لله عدالت حکوهت و مروت سلطنت واضح و  
 مبرهن است و کل رعیت در حایت اعلم حضرت ع  
 موهله بنی واسطه جناب آناه یا نسرا الله نراق علیه با الله  
 سا و جلاله قوس آباد حضرت الشیخ الأجل جناب یا با سعید الحسینی  
 مشیر علیه علیه لها الله الأعلى هو الأبهی  
 یا من انجذب بنفحات ریاض الميثاق ناله الحق ان بشار  
 الملائ الا على محیطه باک من جیب الاربعاء وان بشار ان الملك  
 الأبهی یدرکک من کل الأقطار و جنود لم ترها ننصرک  
 و جیوش تأیید لها، یجدرک با شد القوی صوف یثلاً  
 و جهات فی افق العلی و یشرق بانوار الموهبتة التي سطحت  
 انوارها فی قلوب الأصفیاء و علیک بالقیام معی فی عبودت  
 الغیبة السامیه الطلیا والذل والأکسار والعجز و لا یثملها

معى في فناء باب الكبرياء نالته الحق ان عبودية ذلك العبد  
المقدسة تفخر على كليل ورمية ذلك الفناء بناهى  
يجان السلاطين عليك بفشر النخات عليك بمشاهدة  
الآيات البينات وعليك بالأقامة الحقة الباعنة بلح التيمنة  
والشأن الى حضرت الأخوان وابناء الأخوان نسأل الله ان  
يؤيدم على عاره كاذله ونشر آثار الله وتغير الأفاق بطيبات  
وما عدا هذا الشأن الجليل لاسم من ولا يغفر من الحق شيئاً  
كان الله تبارك وتعالى كسراب بقية حبيب الظمان ماء  
حقى اذا جابه لا يجده شيئاً واليهاء عليك ع دواعى  
السنن الكريمة والعقيلة الجليلة السنن الحزينة  
عليها هاء الله ايها الدرة الفريدة من بحر الملكوت زادك  
الله لمعاناً ونوراً ان سيدا الجليل المسيح له المجد قال في الأجل  
دخول الجمل في سم الحياط اسمهل من دخول الغنى في ملكوت الله  
ولكن انك الله المجد ما منعتك الثروة والغنا عن الدخول في

ملكوت

ملكوت الله وهذا هو النحر العظيم والبناء مثل البرهان  
المبين على اوصىيات وصفاء سريرتك وعلو مقامك  
وسموهتلك فسوف تزين انوار التأييد محيط من كل  
الجهات وصيت اخذناك بنفحات الله انشئت في ملكوت  
ويتبرك لاسن بذكر الله في محافل المناجات وتدعو لك  
بالتأييد من جبروت القدرة والأقدار وهذا امر الساطنة  
التي باقية على غير الأعمار والعظمة التي ساطعة الأنوار  
في الدهور والأحقاب واليهاء عليك ع هو الأبهى  
اي سبأ ملكوت الجلى اكرم مدق است كثره  
نموديم ولما في فراموش نشده ونخواهيد شداز فضل  
حتى فدير نأسيدياست كهواره منصور باشي منظور  
وتجود كرى وشكور وايه مقام بنفحات ملكوت الجلى  
كرد انشاء الله اين نسيم جان بخش مستمر است وطوبى  
واليهاء عليك كل ثابت راسخ على شياق الله وعمره العنبريم ع

ط احبای الهی علیهم سآء الله الاهی هو الاهی  
ای دوستان الهی دیاران حقیقی لله الحمد در استان مقدس  
جمال الاهی کل مقبول و مشمول کما عنایت سلطان و جود  
هستید ابواب بخشایش جمال ندیم بر وجوه مفتوح و  
صدور بابتین بفیض ندیم و میثاق رب قیوم مشروح  
عواطف ملکوت الاهی محیط بر کبر و صغیر و الطاف شمس  
حقیقت ملأ اعلی لایکان بهر پیرو جوان بحر فضل پر نور است  
و جنود نایید فوج فوج ولی باید حفظ مراتب نمود و قانون  
وجودی و مامنا الاوله مقام معلوم و امرعات کرد اما  
باید رعایت و احترام ادا کردند و اکابر باید عنایت و مهربانی  
در حق اصاغر نمایند جوانان باید خدمت و حرمت پیران نمایند  
و پیران باید محافظت و رعایت جوانان نمایند این حقوق متبادله  
است بچنان باشد که هر کس خرد رأی و مستنقل الفکر باشد  
حضرت ایادی علیهم سآء الله هر گاه در جمعی قرار یغیر نمایند  
کل

کل باید اطاعت و انقیاد نمایند و در کمال سرور و رضا جری  
دارند زیرا این اطاعت فرض و واجب است هر نفسی  
و عده بی بی و اوقات امور نبرد و ایضا الیوم لازم است نداند  
و رأی مصیب ندارد اگر چنین باشد که خنثار مطلق باشد  
و هر چه پسندیده بیند جری دارد بکل شیرازه امور از هم  
در رود و امور مختل گردد و پریشانی صورتی و معنوی داشته  
دهد لهذا باید که هر یک از احباب تصور می نماید و امر  
مفقی و خاطر آورد مراجعت بحسب حضور حضرت ایادی علیهم  
سآء الله و شان و عزت و علاقه نماید هر گاه حضرت ایادی  
تجویز نمودند معمول دارد و الا فلا فقره از کتاب الله که  
مدل بر این است در لوحی مرقوم و ارسال شد تا احبای  
الهی بدانند که چگونه باید تمکین از ایادی امر داشته باشند  
و البهآء علیکم اجمعین ع هو الاهی  
ای محبت بها نور حقیقت چون در زجا جده احدیست

نمود عاشق و معشوق دست در اغوش گشند و  
احدیست چنان کجش ناند ز فالع کز کوئی معشوق بوده  
نه عاشق یا عاشق بوده نه معشوق و اسما و صفات و  
تخصّات و تعیّبات و نسب و اضافات شئون ذات  
بودند بنواشرف بکمال بساطت و وحدت و چون آن  
نور هویت در زجاجه احدیت جاوه فرمود اسما و  
صفات پدیدار گشت و صور علیه السلام اعیان ممکنات  
نمودار گردید پس بکوش جانفشانی کن و جهد نما و  
پریشانی ناهقیقت ناطقت و عین ثابت از مقام  
و احدیت بجای دلکشی احدیت توجه نماید چه کرد  
در ان مقام از کثرت هویت و قوت فنا از شئون حضرت  
بچون کرد و کلمه ان الله و انما الیه و ارجعون گوید و جود  
شهوداوست و عبودیت بمقام هموزاو و انعام مغر  
نایت مقصود او پس تا توانی پاید در بندگی استوار کن

تا

تا آزا دیگانگی پی بری و از بیگانگی بیزار شوی و شب  
روزی که خدمت بر بندگی و بتبیین ایات بقیات پر یاز  
و کار جهانی بسازی و با صفت ملکوت نغمه براری که حقا  
از جمیع اصبار بر اندازی ع ع هو که بهی

ای بنده الهی تا چند در بند این عالم باشیم بیانا جامه دریم  
و چون شیدا یان محبت جمال الهی رسوای جهان کردیم و  
سرکشتر و سودائی شویم و آزاده در سوان نا آفتاب  
جمال الهی در قطب نایق روشن کنیم ع ع هو که بهی  
ای بنده الهی علو و سه و حبهانی امر تصویری و اعتباری  
بلکه نسبی و اضافی علو حقیقی در عالم اجاز است و سه و  
واقعی در جهان وجدان پس توجه بملکوت الهی کن تا ملتزم  
حقیقی شامده نمائی و ارتقاء ذروه اعلی شاهدی کنی

و الاطهر

ان ربنا لبنا لافق الاعلی و الهماء علیک ع ع از فرشت  
جناب امیرنا فضل الله علیه طبا، الله الیه و ارجعون

ش هوایابی ای منظر فضل  
 عدل عطاء کز دی حق حتر است و فضل بخشش بن دون  
 استحقاق و استعداد ایمان و ایقان و عرفان و اطمینان  
 از منعلقان فضل است و اسرار ذاک فضل الله بیوتیه  
 من یشاء و الله ذو فضل عظیم این عباد را چه استعداد و  
 استحقاق جمال قدم روحی لاجتانه الفدا، حق فضل ما را  
 در درگاه احدیش قبول فرمود و بسبب دین استانشان  
 کرد و الهی، علیک ع هوایابی  
 ای مهدی بنورهدی نارصلیت در ذروه طور برافروخت  
 و کلمه حق بنای جانفزای رب اعلی و جمال الهی الاستماع نمود  
 و بشر فاصغانا ترکشت و بنا صوفیه مصطلی شد و  
 کوران ندیدند و کزان نشیندند فوا حتر علیهم من هذا  
 الخوان العظیم ع هوایابی  
 ای شاه ولی سلطنت کونین بند کمال قدم است و  
 شهر یاری

شهر یاری دو جهان عبودیت نام اعظم اگر سردی خواهی  
 بندگی کن و اگر بزرگواری چون چاکری نما دوش و سواد اهل  
 هبا این و خلق و خوئی اهل ملکوت الهی این و الهی، علیک  
 یا عبدالم نامن عبدالمها، فی جناب الهی، ع هوایابی  
 ای ناظر ملکوت الهی چون در این عصر جدید و قرن خدایند  
 بی بی نالی لوا، حمد و مشهور شدی و بر کوه دیوتی ابدی دارد  
 شدی و در جنت حقیقی داخل شدی و از آثار شجره عرنا  
 مرزوق گشتی و نسیم عنایت را از مهبت موهبت شناسنتی  
 نمودی بشکرانه این لطف و بخشش و هدیه و آمرزش با  
 وجد و سرور باش و با شوق و شور شو در این جناب الهی  
 درخت بارور کرد و بشکوفه طری شکوه و زیوری یاب  
 کرد شک اشجار بشت برین کردی و شاخها با ناعلیین  
 رسائی جناب میرزا ابوالقاسم را بگو و کان الله بکل شیء قییرا  
 و شیطا و تکبیر برسان جناب سید حسین را بنفحات رحمان



شام معطر نماید جناب محمد حسین را بخلعت تکبیر اربع  
ابهی خلع نماید و بگوید هینتا مریا لکن شربا کاس الطافه  
بفیض موهبت الله و نام علی اعلی کانه الله بقوه الایمان و لا یأ  
هو الابی ای یار حقیقی جناب

ا فاسید محمد علیه لها، الله حاضر و خواهش کارش این رقم  
مینمایند و من خجالت میکشم که با کرم چند روز بیشتر با ایشان  
نامرکاشتم زیرا در نهایت محبت بشما رجای این نامه نمود  
فما تحقیقه در عالم وجود شهدی شیرین تر از محبت یاران الهی  
بیکدیگر نزد علی الخصوص در مذاق عبدالبها، قسم بحالها،  
و روح حضرات علی چون استماع گردد که در نواز دستان  
چنانکه سزاوار است یگرو و یکتاب و یا فکر و یکفصد  
و یکم کنند و در نهایت الفت قلبی بهتر گردد فیکفراکرم و

چنین کرد ع هو الابی

ای کیزان یزدان ملاحظه کنید که فضل و عنایت جمال قدر کرده

مواهب

و مواهب اسم اعظم چه نموده بانوهای اعظم عالم آرزوی  
کیزی بنده از بند کانش می نمودند و محروم شدند و با یوس  
کشند و شما را بکیزی خودش مخصوص داشت و در ظل  
عنایتش ماوی داد و باستانش نسبت بخشید پس شب  
وروز را چون یوم نوروز بشادی و طرب و عذب و وله  
بگذرانید که چنین ناجی بر سر نهادید و چنین طوقی در  
کردن کردید و چنین تاجی در بر نمودید و چنین ظامی در  
خضر کردید بشری لکن من هذا الفضل العظیم با ابا، الرحمن

عع هو الابی ای ابا، رحمن سلطان

حقیقی اما، خویش را چنان بخششی فرموده که مالکهای آواز  
عبط خواهند خورد و بکیزی ایشان افتخار خواهند کرد  
ندری صبر نماید هنوز معلوم نیست عنقریب این شرف و شرف  
در جمیع عوالم حتی در نقطه تراب نیز ظاهر شد اوقفت قدرش  
شاختر خواهد گشت و البها، علی کرم هو الابی

ای آما، رحمن شکر کنی چه نام؟ اچرا که در این زمین ای آما پیوسته  
مؤثر محشر شدید شکر این امانت را که در روز قیامت  
قوت و استقامت بنمایید و بموجب بحالیم المانع شرعیست  
مقدس حرکت نموده اطفال را از سن طفولیت از ثدی  
تربیت کلیت شیرینید و پرورش نماید تا ادب و ساوکه  
موجب اذالیم المی از سن شیرخواری در طبیعت و طینت  
اطفال رسوخ نام پیدا نماید، زیرا اول مرتب و اول استقامت  
که فی الحقیقه و حسن سعادت و بزرگواری و ادب و علم و  
دانش و طماننت و درایت و دیانت الهی و الهی آما که

یا آما، الله ع ع هو الاهی

ای یارادیرین و دوستان ثابت استقیم حضرت اسفندیار  
شهد شهادت را در راه پروردگار بکمال سترت چشید و  
یار شد و یاور وی کرد کار را از برای شما طلبید که در موارد  
اصطبار نمائید و در خاطر ابتلا در کمال صبر و قرار با شید

ذیرا

ذیرا این در راه خدا وارد آید عین عطا است تلخ شیرینست  
وزهر نیکبین موت حیاتت و ممالک نبات غم سرور است  
و اندوه مسترث روح من که آزاد است و اضرت که از فرزند  
ذات عزت است و نعمت عین رحمت پیرای یاران اینج  
و یاوران این عبد متحن از این تیرانی شادمانی کنید و در این  
سوگواری کامرانی زیل و زقریان عید مردان است و دم  
جانفشانی وقت طرب و شادمانی غنای غنای غنای غنای  
که در قلمکال از خود آن بزرگواری لاله و ریحان روید و سنبلی  
و ضیمران ثابت کرده ع ع هو الاهی

ای شیدای جمال قدم اسم نفاس رسد راسخ حقیقتت  
ثابت صفت کامل باد کوی که این مناقب عظیم را چگونه  
جامع کردم و این مواهب جلیله را چگونه مالک کردم از  
فصل جمال قدم هر مشکلی آسان گردد و هر شغلی ممکن و رایگان  
مالا خطر نینمانی که ضیفر ابر بهاری چگونه خاک سیاه را زنده

و درخت خشک و اسب ز برانده می نماید با که خالک پاک را  
 غبطه افلاک میکند ع سوره ابراهیم  
 ای دو برادر چون دو کوب دو سپید در افق محبت الله  
 بفضل خدا چون فرزندان نابالید و در بوستان موفقی الله  
 دو شیر صنون حدان و هر یک داد و کل خدا بند و  
 شقایق عنایت داد و باغ در صنون و چون بنه ملا و لایند  
 و مقنن نور هدایت زانار موقد و در شجره ابراهیم از بگ  
 ان مه تابانید و از منس و بان ان استان بزبان پس چون  
 عبد الله با عبودیت درگاه احدیتش قیام نماید تا جلو  
 و اشراق نماید که آفاق را با همت از آرد و جهان و کیهان را  
 جنت باقی نماید و ابها علیکم ع سوره ابراهیم  
 ای معترض حساب شدیده این صیبت و آرد و هر چند  
 روزی عظمی و بلیه گری بود ولی جز و تمنا انجابت میست  
 از خدا ان ولد عزیز چون در و آخر ایام از جام کبریز حق  
 سرست

سرست کشت و در ضایع توجیه ملکوت احدیت  
 بود لهذا صمودش کم عروج داشت و وفاتش حیوة  
 ابدی بود حال چون مرغ جویم در ریاض ملکوت  
 در ترم و نعم است و بر شاخسار جهان بقادرت تو  
 در بهام سرست کس نماند است و مدهوش  
 صهبای مهوره غنچه ت تو دل خوش دار و راضی بقضا  
 شو انما یبقی الصبر و ان اجرم بغیر حساب و الیه  
 عملی کل صابر علی السلاخ ع سوره ابراهیم  
 ای نشی باشی خرم دهی که بر از سق رم شدی و  
 مبارک ساعتی که نوح محبت اسم اعظم بتارک هادی  
 از صیبت و لذتات مشو حکمت و این است که در صبر  
 در بحر کشتی را شکست صدر و سق در کسنت  
 خداوند در قرآن عظیم و فی ما را که انوار کبریا و نور انوار  
 الیوم و نعم و فی ما را که انوار کبریا و نور انوار  
 میفرماید انما یبقی الصبر و ان اجرم بغیر حساب و الیه و فی ما را که انوار کبریا و نور انوار

ای ناشر نجات الله در این اوان که صبح میثاق مشرق  
 بر آفتاب است انوار نایب از ملکوت اهل شرق و غرب را  
 روشن نموده شعله بر هلاک ترک و ناجیک زد  
 سبحان ربی الاعلیٰ شد بر توی بر خطه اسرایلی  
 نغمه یا هم آء الابی بنیان کیوان رسید سراجی در  
 ذجاج آسیر روشن کرد انوار حقیقت درخشید  
 شعله بر قلب عالم بر افروخت کل جهات منور گردید  
 پس قوت و قدرش و راست کلمه اش نافذ است و  
 میثاقش غالب برید و ان یطفئوا نور الله باخوام  
 و یا بلی الله الا ان یتیم نوره ع ه و الابی  
 دوستانایار انا نفوس و اشخاص بر سر قسم منقسم  
 گشتند قتی نام علی بن عمر یعنی نفوس که بگریزند  
 از حقیقت امان چون ناقصین میثاق محرم نمایند  
 و قتی متوسط الحال و مقتصد الحال یعنی نفوسی  
 که مغرور

که مغرور بود ای تن آئینه و فر دایتش ریاست و حمایت  
 جمال قدم جل اسمه و بهر دو پیمان مدغم و لاجنا که  
 مقتضای این اغراض و اذعانست عامل و قائم منقسم  
 ثالث سابق ال الخیر است یعنی نفوس استیسیه که  
 مغرور بنفحات ملکوت اهل و سسند و شعله بنار  
 محبت الله و ثابت و راسخ بر عهد و پیمان و قائم بر  
 خدمت ارحم جلال رحمن و ناطق بشای بر دان و موقوف بر  
 عبودیت جمال ابهی چون عبد الیها اینست که پیش  
 منهم ظالم النفس و منهم مقتصد و منهم سابق الخیر  
 الحمد لله ان نفوس پاک نهاد از جمله اصل حسانت و سابقین  
 الی الخیر است هستند در خدمت امر مبارک بالنفس که سید  
 و دامن همت بگریزید و در اشکول و بنا مکتب خانه  
 بنفس نفیس کار گردید قسم جمال قدم که در روزی اینست  
 میانیم و البشر اگر حاضر بودم بالنفس و در مرتبه اخص است

وکار میکردم و خالاکه مینه در دم و این را سبب نورانیست  
و چه در ملکوت الهی میگردم باری خوشحال شما که  
باین موهبت سرفراز گشتید خوشحال شما که جزید  
عموم احبب الله قیام نمودید خوشحال شما که چنین

گوی از میدان ربودید ع هوه ابعی

ای معجز با نور جمال دوستان الهی وارد و این عبد  
در شوالی بحیر طبریا مقیم فداصل الوردن بالبحر  
الأعظم والأین فی الوادی المقدس بنیادی لبیک اللهم  
لبیک باری مکتوب شما را تقدیم نمودند و این عبد  
فورا ظم گرفت و بنذکر شما مشغول شدم ای بنده حق  
این ایام اریح افشان در هر دراست و عواصف<sup>ن</sup>  
در شدت هبوب قدم دارم خنما و قلبی ثابت  
و بنشر نعمات الله قیام نما تا ناییدات ملکوت الهی  
بنی و اشرفا ن شمس حقیقت مشاهده کنی و الهی

علیک

علیک و علی کل ثابت مستقیم ع ع حال اعظم او روش  
نعمات الله است و ثبوت بر عهده و همیشه از الله شرف  
زیارت نشاء الله و قدر حاصل میگرد ع ع سوره ای  
ای بنده درگاه حضرت احدی که دوستان رحمان و  
یاران روحانی که از ان حقا عزم زیارت مطاف بنا انلا  
نمودند مشرف شده حال نزد این عبد آمده اند مکتوب  
شما را تقدیم نمودند ای یاریزدانی در بسبیل جمال الله  
هر بلای را بجان خریدیم و از قید راحت و اسایز رسیدیم  
و در میدان فدا بقربانگاه عشق دویدیم و بجز منرا مقصود  
رسیدیم اگر ابواب بزم مفتوح بینی دلیل بر فوز و نالاح<sup>ست</sup>  
و اگر تیر حصار امهد و ف مشاهده کنی برهان وصول  
نجا هست چه که زهر در بسبیل خداوند اکبر شمشیر<sup>ست</sup>  
و زخم مزهم جان پرورد باری شمشیر باش و نار موقده باش  
و شمع روشن باش و مرغ چین باش آیت ملکوت باش

دایست جبروت باش اگر چنانچه از ارض سخن است  
 بدیاری که در آن اطراف حرکت فرما و اله آء علیک و  
 علی کل ثابت مستقیم ع ع هو الله بهی  
 یا من اشغل بالنار الموقدة رایت رحمن است که  
 بلند در آسمان است حیث یزدانت که نشود در اطراف  
 که با است آهنگ ملکوت که مهربان است  
 و عدل ای لا هو لست که مشوق نفوس را در لوح اهل <sup>لست</sup>  
 بر تو افتاب حقیقت است که نور بخش افاق جهان است  
 و فیض سلیم رب فدیم است که حیو عالمین است  
 ابر نیسان عنایت است که در نشان است و شمع  
 شبستان موهبت است که بر تو افشان است پس  
 ای یار موافق وقت را از دست مده و فرصت را غنیمت  
 شمار تا در این قرن اکبر انور نصیب او فربری و اله آء علیک  
 و علی کل ثابت علی شیاق الله ع ع هو الله بهی

ای یار

ای ای فدیم و مویش ندیم این خرین مدتی بود که خبر  
 تشریف فرمائی میرسید و منتظر بودیم حال چنین  
 واقع که شما وارد و این عبد در این ارض ساکن این  
 نیز از هفتاد سال پروردگار قادر باری مکتوب  
 انجابت که از حیفا خر قوم فرموده در بیان که عشا  
 هفت از روز یکشنبه است و اصل و الآن جواب  
 هر قدم میشود منتهی و اینست که پیشتر موفقی  
 مؤید بوده و امید از فضل و عنایت جمال مبارک است  
 که در این ایام با عظم خدمات که از خداست و دلالت  
 بر ایامه الیوم لازم و واجب است موفقی کردند  
 انجابت المحرر الله بزیارت مطاف ما را اعلیٰ فانز و بان  
 موهبت گری موفقی انشاء الله سبب نبتة نفوس  
 و بیداری قلوب و تذکر اهل تصورات بوده و خوا<sup>صد</sup>  
 بود و با یخ الیوم سبب علو امر الله و ارتفاع کائنات

درج

و عزت دین الله است قیام خواهد فرمود حمد  
خدا را که جمال فم روحی لاجبانه الخالصین ندا <sup>سبح</sup> نفوس  
تربیت فرموده که الیوم چون جبل شاخ و طور  
بازخ ثابت و اسخند و چنان رادع از حصن  
حصین امر الله هستند که جنود ملا اعلی <sup>بند</sup> تمجید  
باری بسیار غیبی است این عبد حین ملاقات انجناب  
سبب نثار شد اگر ممکن باشد که جناب کفر علیه  
بهاء الله الاهی را داضی بفرمایند که حین رجوع بکمال  
بشارت و بشاشت مراجعت نمایند فم المطلوب  
و اگر عدم ملاقات سبب حزن و افسردگی شان میشود  
یک روز و را بفرستید تا ملاقات شود ع ع  
هو الاهی ای دو برادر آن روح <sup>سبح</sup>  
ان جان پاک در و با فالاک کرد و از جهان پاک رها یافت  
و بمقد صدق شنافت زجاج با سوت را ترک نمود

و چون

و چون سراج در جهان لاهوت برافروخت شما که  
یاد کار آن آیت رحمتید باید بر قدم او روش و حرکت  
نمایند گشتا و آب دهید و بنیان او را بنیان  
سحاب رسانید در فجاج او ساوک کنید و ظلمت  
شکوک را بقوت مالک الماوک زایل نمایید بجهت  
امر الله مشغول گردید و بشر نفحات الله مالوفت <sup>بند</sup>  
آیت توحید شوید و را بنی تجرید که تملک بجهت  
میشان جویند و تو سئل بحضرت رب الافاق چون  
روح لطیف شوید و چون نسیم غبر شمیم قسم  
بمال قدم که نظر عنایت شاهل دوستان ثابت و  
راسخست که یک نفس مفدس مقاومت من علی الارض  
تواند الیوم وقت تبلیغ امر الله است و نشر <sup>سبح</sup>  
الله وقت زیارت ذن داده میشود ع ع  
هو الاهی ای تو بجهت جهان ملکوت

الآن در کنار دریا چو طرب را بنشیند و دل از غیر دوست  
کسیست و پیوسته مترصد فیوضات کثیره رحمانیه  
هستم و خواجه برداشته و این غنچه نام زنگاشته اگر  
بدانی در چه حالتی مینویسم البتّه بجزیب و له آئی  
و از فرط شغف و شغف رقص کنان این بیت را بخوانی  
این مطرب از کجاست که بر گفت نام دوست تا  
جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست و البها  
علیک ع رفیعان هوای بی  
ای مستغرق در بحر عرفان جمال ذوالجلال در هیکل  
مکرم کشف نقاب فرمود و دفع حجاب و بارخی  
چون افتاب در محفل قلبی متجلی شد و بانوار جمال  
جمیع مطالع را روشن نمود حال چون انبیر اعظم  
افق ملکوت را بپا داشت ناسوتیان را یورش شدند  
و محمود گشتند محروم آمدند معدوم شدند ولی  
ملکوتیان

ملکوتیان ان فیض را الیوم از حجاب غیب گیرند  
و آن عطا را از ملامت اعلایا باند بصر که محروم شد  
الحمد لله بصیرت موجود است و رب وجود  
عنایتش مشهود است ع رفیعان و حنین الی  
هوای بی ای سطله افر و غنچه محبت  
نالده تو جانم نور بود و آه و فغانش آتش افروز  
چین نثاروت کلمات چنان ناثری حاصل که نایب  
در اهنرا ز آمد و نفوس در اشعاش این نایب از  
برکت ذکر جمال مبارک روحی لاجبار الهی است  
پس باید بکلی غیر حق را فراموش نمود تا آفتاب سرورش  
بگوش رسد و از بانگ و خروش طیر رحمانی ملکوت  
دل بجوش آید ای مست جام الهی وقت آنست که  
بقلمی نورانی و بصیرتی رحمانی و لسانی باطنی بذر کرم  
و قوتی صمدانی و جذب ملکوتی و روحی جبروتی و حکمی



لاهوتی مشغول نشر و تبلیغ امر الله کردی اینست  
 جوهر بقا و سادج هدی و حقیقت نقی و روح و  
 لبدره منتهی و غایه قصوی و السلام علی من  
 اتبع الهدی در این ایام در انصافات مکت اولی ترا  
 چه که سبب انشا است و وقت ظهور آثار و کشف  
 سحبات و رفع شبهات اهل اشارات چه که انشا  
 الهی در این ایام شدید است تخم افشان کرد رسنه  
 شداد افشانه شد حال انبات میگردد و الیه  
 علی کتایب مستقیم جناب احسن لغوی و خلیج  
 و جناب انصر الله و جناب کربلا ابوالفاسم زارع  
 و ورفه بنهله و الله و تکبیر ابدی اهل ابراه نماید ع  
 کنون هوکاهی ای مستفیض از فیض ملکوت  
 ابی فیض سحاب نیسانی اگر چه دشت و چمن بباران  
 کوه و دمن خرم نماید و فیض آسمانی و درین باران رطاب

صرای

صرایی جان فرای دل و جان تزیین کند و حجاب قلب  
 و وجران خرم نماید پس تا توانی فیض آفتاب و شیر  
 امطار سحاب ملا علی محمد ناچون منظر الطاف نامتنا  
 کردی و ثابت و واسع بر عهد و پیمان الهی واسطه  
 فیض شوی بلکه خود نیز فیض حقیقی کردی پس بدل  
 آرزو کن و جهان بجز زادی نما و بصیم زود باز و بنما  
 و بصیم قوی بکوش تا این بزم بانع فیض از افق دل و جان  
 طلوع نماید و این مرغ آمال در دام اقبال افتد این  
 گل در باغین بشکند و این ورتبه در آن حدیقه برسد  
 و الیه علیه و علی کل من ثبت علی العهد و الشاق ع  
 دستان هوکاهی

ای دوستان راستان در هر عهد و عصر که انوار زادی  
 افق افکار و روشن نماید مردم باید بستایش و نیایش بر  
 خیزند و بشکر اند زبان کشایند حال بالعکس بشکایت

قیام نمودند و بستیزه برخواستند و از قدر خویش  
 کاستند مگر مردمانی که چشم و گوش هوشگر شوندند  
 و محفل را بپرستش خداوند آفرینش آراستند بنما  
 که منتظر نمانند این بخشش بودید و چون بر تو صحت  
 دمید و روزش رسید بیدار شدید و هر و شاید  
 کردیدید شکر نماید که از این جام لبریز نصیب بردید  
 و از فضل وجود سهم و سهمت گرفتید خوشحال شما  
 جانان شاد باد ع ذی حجه ۱۳۱۲ رفسنجان  
 مؤالاهی ای دوایت هدایت شکا<sup>ست</sup>  
 از هر آن نباید کرد مخافت از حرمان باید داشت  
 چه که هر آن فراوان است و از حرمان محروم دل و جان  
 و مصنوعی غلب و در آن چون و چو ناضره با ابصار  
 ناظره و بصائر نمانده محسوس و مشهود بیابان فرات<sup>ل</sup> مشهور  
 وصال گردد و فضل علت ظهور و مواعب و صل شود  
 و اشتیاق

و اشتیاق بسیار اشتغال کرد پس باید قریب حقیقی  
 بست و وصلت و عشرت روحی این صفت  
 راستان است و بنندگان استان بگویند نادر مقام  
 محمود مذکور و مقبول و محبوب گردید و الهام عالمیک  
 ع رفسنجان مؤالاهی  
 ای یاران الهی حال بندم و اسم اعظم باید بخانی از صلح  
 و صفادربین اهل عالم ظاهر گشت جمیع را بصالح دعوت  
 نمود و از نزاع و جدال منع فرمود ابواب حب و الفت  
 گشود و اساس یکا یکی و محبت نهاد ظلمت جنگ و جدال<sup>ل</sup>  
 مکره داشت و نور و داد و روح در میان راه درخ<sup>ش</sup> مرد  
 پنجاه سال در تربیت نفوس بصبر و بردباری و اصداخ و ازادی گویند  
 تا آنکه این جهان ننگ و نارینک را ترک فرمود و بجهان روشن و وسیع  
 صعود نمود از خدا خواستید که برده ملکوت الهی و ظاهر محبت و  
 مودت بر جمیع نوع بشر گردید نادر در گاه احدیث مقبول

شوید و محبوب آید و الهیاء علیکم بالحباء الله ع انساب  
هو الابی ای دوستان الهی هنگام تنزه و  
ابتهاال است و وقت نذلل وانکسار دست <sup>بپا بلیند</sup> عزیزانید  
کنید و ناله آغاز نمایند که ای پروردگار بپارکانه بدرگاه  
قویانه آورده ایم پریشان روزگاریم در بارگاه تو سرسار  
جویم افتاد کاین الطاف ترا بکاریم ما را بر عهد و میثاق  
خویش ثابت و مستقیم فرما از سهام شهادت محفوظ دار  
و در ظل صون و حمایت خویش جای ده و از امتحان و افتنا  
ما را مصون دار قوی مقتدر توانا ع رفیعان و توق  
جناب آفاسید کاظم و علی علمها اجاء الله الابی هو الابی  
ای در بنده درگاه الهی هر چند مجسم در شرف روحانیان  
حاضر نیستید و در محفل ربانیان جالس نه و در قسم بام  
اعظم که کل دوستان در شیبستان دل و جان با خرجین  
بدر زبان در جلوه چه که حقیقت شاخصه بصورت اصلیه

وسیرت

وسیرت روحیه و کالاتیامیه و نبوت عرفانیه  
در خاوتخانه فایوب در جاوه و ظهور است پس  
مستبشر باشید و مستبصرید که در این کور رفیع بچین  
فیض بدیع موقوف گشتید و بشکرانه این نعمت عظمی  
ثابت بر عهد و میثاق مال بده کردید و تقوه الهیه  
نفوس ضعیفه را از اسیر گردانید چه که عنقریب بخیرود  
تزلزل هیچم نماید و از راق شهادت منشر گردد و نفا  
هر ناعق بلند شود یکی حسابا کتاب الله گوید دیگری  
بنا و بل حکمت و ترویج متشابهات پردازد و با نفس  
چون تلخ نار موقده فایب و لیا را خاموش کند و مواش  
عظیم یوم السنت را از آغوش گند ع هو الابی  
ای طائف حول مطاف ملا اعلی از اعظم مواهب الهیه  
انبعاث انسانست در این عصر جهانی و کوریزدانی و  
اشغال بنار موقده در سدره انسانی و غور بشرف لطافت

بند نورانی الحمد لله باین مواهب که اعظم نعمت است  
 نازشده و مشمول الطاف حضرت رحمن کشتی و منظور  
 نظر احسان شدی حال چون بان دیار رجوع نمائی  
 دوستان را از غمان نفی رحمان بر دیار آن راهدیرت  
 موهبت بزدان ده بی نصیبان را نصیب بخش و بی طره  
 بیچارگان را با بهره فرما ناسر غافلند و ذاهل جاهلند و  
 غیر غافل اگر در ادراک فایزند و در عرفان کاهل مدارا نما  
 و چشم از تصور بی پوش بمنظر اکبر نظر کن و بالطاق جلیل  
 اکبر معامله نما و الهام علیک ع هو الاهی  
 ایها الفرع الکریم من السدره المبارکه آنچه خرطوم نموده  
 بودید ملخ نظر کردید حقیقت طایف مشکلات حاصل  
 و ذیبات شدیدیه وارد ولی اگر قلب را متوجه بصورت  
 و خفاقی بلا یای و صفائی نمائی حکم قطره و دریا دارد نگاه  
 و کوه بی همتا چه کمان بلا یای و سخن تعاقب جسمتین دارندند

اینکه

آنچه موار و جسمانیست سهل و آسان است و آنچه  
 مشاکل و عذاب روحانی صعب و بسیار است آنچه  
 در ممالی واقع جمیع سبب علو امر الله و علو ترویج  
 دین الله از این محزون و مغوم نشوید تا طوفان نشود  
 و امواج بر نخیزد و شدت برف و بوران و یخ و  
 زمهر بر زمستان نگیرد موسم طاریسیم مشکبار نوزد  
 دشت و کسار خرم و لاله زار نکرده و سخن چین و  
 طرف دمن سبز و گلشن نشود گل و شاو فر نکشاید و  
 دار میوه خوشکوار بسیار در این طراوت و المانع  
 حلاوت و بیع از شدت و حدت شتاء و عواصم نفع  
 است مقصود اینست که شما از این موارد لذت و محزون نشوید  
 قدری تفکر در صدمات و بلیات جمال مبارک روحی  
 لأجابه الفداء و سخن و شهادت حضرت اعلی  
 روحیه الفدا نماید جمیع این زهر هادیق شود و

جمیع این لایحه شیرین گردد بعد از صعود جمال مبارک  
 انصاف است که ماراحت و غایت طلبیم و با آنکه  
 امنیت و سلامت جویم لا والله جام بار را بشمارید  
 در کام شیرین کرد و سهم جفا را بشمارید سینه هدف  
 نمود اگر چنین نباشد چه شمره از وجود و چه فرقی میان  
 غافلین و اهل پیچود مقصود این نیست که خلاف  
 حکمت حرکت کرد استغفرالله حکمت در جمیع اوضاع مذکور  
 و مقبول و مشروع مقصود اینست که محزون و محرو  
 نباید شد چه که سبب محرومی میگردد ولی حکمت را باید در  
 جمیع موارد ملاحظه داشت تا سبب ضوضاء کلی نشود  
 حال بایستهاها که افغان این سدره هستند در کمال حلم و  
 قناعت و تحمل سبر نمایند و با ناس پر و سواس بالعکس بنمید  
 امکان بخت و مهربانی حرکت و با نالی نوری در روح  
 و وجدی رحمانی و نیتی سبحانی سلوک کنید و ابدان را کسب

نشود

نشوید و منام نکوید در حق معتدین دعا کنید که خداوند  
 ایشان را منتبه نماید و از این خواب غفلت بیدار شوند  
 همیشه چنین بوده است اجبار و اولیای الهی همیشه معتد  
 بوده اند چه بهتر از این که انسان منالوم باشد خدا نکند که  
 ظالم گردد مظالمیت صفت بنده آستان است و عبودیت  
 سمت راستان و ان ارض بالتسبیح بجای دیگر عالم آزادی است  
 و عبودیت و آبادی حکومت حاکمی است و خصوصیت س  
 منافی ندری باید تحمل نمود و حکمت مجری داشت و  
 در خصوص قطع ارض کردن موافق ولی باسم وقف ممکن  
 باشد بهتر است و اگر ممکن نشد باسم قبرستان بگیرید  
 و بجهت اعانه بجهت قوم شد و صورت آنچه هر قوم شد  
 ارسال میشود در خصوص دفن حضرت من صعدا لله  
 نامکن و مستحیل نه در عمل موعود لازم است چه که تفرص  
 است و شاید اعدا مجاره بگیرد انما یند و در انجا نیز نگذارند

وعلی الخصوص که آن منحصراً علی الله واولاد فرزند قریباً  
میل دهن بین مقابرعوم نبود اگر ممکن است باسم امامت  
در زمین جدید دفن نمایند و چون مدتی بگذرد و  
فراموشی نماید کسی حرفی نخواهد زد و در این خصوص  
شور لازم است مشورت نمایند افسوس عزت و  
بزرگواری است محرمی دارید در خصوص ظلمی که در این  
بجای تشریح بر بزرگواری بلکه عموم اهل ایران واقع شد مرقوم  
نموده بودید که بعضی از مستضعفان توهاماتی نموده بودند  
یا سبحان الله جمال مبارک چهل ساله اطاعت و انقیاد  
باین خسر و مظلوم او امر مرقوم فرمودند و جمیع رادالان  
بر عبودیت نمودند و البته ضار را قطع فرمودند و جمیع  
ما وک مظالم هر قدر رشتند و مطالع عزت و رب عزتند بیان  
نمودند و اطاعت ایشان فرض و واجب است هر چند  
غیر ملایم امر کردند و حقوق پادشاهان را بر کردن رعیت

ایضاح

ایضاح فرمودند این خرب را در جمیع موارد بصبر و  
سکون و مطاوعیت و اطاعت تربیت کردند و آن  
پادشاه مظلوم چندین سال بود که نهایت سیاست  
از این خرب میفرمودند با وجود این تصور ادنی نداشتند  
از این خرب میتوان نمود الا لعنة الله علی المتجاوزین  
الا لعنة الله علی الظالمین الا غضب الله علی الظالمین  
الراضین بهذا الظلم العظیم الحمد لله بزودی معلوم شد  
و از این معلومتر باشد که واضح و چون حقیقت حال <sup>اینجا</sup> <sup>بزرگ</sup> <sup>کلی</sup>  
باری این قضیه ناگهان بسیار سبب خزن و ناسف و کدورت  
کردید و فی الحقیقت در ایران تخم فساد کثیر شد که خزن  
و اعصار ضرر شدید خواهد شد الا لعنة الله علی الفتنة  
کانت الفتنة نائمة لعن الله من انفضها از این حرکت معلوم  
میکرد که در ایران خیل فساد بین آن هست دعا کنید خدا  
حفظ فرماید باری حال شما توکل بر حق نماید و ثابت باشد

شویید انشاء الله ان ارض ساکن میگردد و مفسدین تنقیر  
 از فساد پیشمان کردند و حقیقت این حرب و تقدیر و نیز به  
 امر الله و اخراج مبرهن شود عصر خنوزیدیع هو لابی  
 ایها الفرع اللطیف من السدرة المبارکة چندین مکاتب  
 وارد نکشت و نسیم جدید نوزید سبب نمودن تیار بود  
 اگر انست طهایت خجالت است چه که خودت و برودت با  
 حرارت جنت الله جمع گردد و انسان ناندوزد شمع نکرده  
 خال چون پرتو حرارتی از خود شیدان لاله کیرد از هر آلودگی پاک  
 شود و انواع کتا و ریاحین برودید و پیرهن جدید بپوشد  
 ما الحمد لله از پرتو انساب حقیقت کریم و از خیر طاعت  
 احادیث اگر چه قطره ایم میم پس خودت چرا و برودت چرا  
 علی الخصوص که موسم بلاست و موعدها در چنین موارد  
 باید کرم بود بلکه نرم اگر از نشت تحریر این عبادت بجان  
 عزیزت نسیم چنان عدم فرصت طامه نموده است که رفت  
 آه

آندارم چرا جای مکاتب پد در لب و لاشتهای مکن همیشه  
 بذر که تو مشغول و بیاد شام تا اوف شامه لخطه من کن و جوا  
 متابع منظر هباش همیشه بنویس و بریز و پاش تا به بینم  
 خدا چه میکند آنچه کند خیر است ع هو لابی  
 ایها الفرع الرفیع من السدرة المبارکة فی الحقیقت نلییر شد  
 بر انجاب وارد و صدمات عظیمه حاصل هجوم عمومی بود  
 و هیجان نفس شوی و لایت غریب و آوارگی و افسان طامه  
 اشع عشری و اسماعیلی علی الخصوص عام او باش و هنر زلزله  
 خنله پرتو پخش معا و مسنت چه خواهند کرد ولی انجاب  
 باید ناستی مجال اندم نمایند و مقصدی بصادرا اول شوند در  
 چنین اوقات و احوال در کمال سرد و اینه تاج باشند و در  
 چنین موارد بالا در نهایت جبر و انجاس این عبارتها  
 و این طوفانها آرام کرد و این ابرها پراکنده کرد و اوج ابر  
 صاف و چون آینه شود و شمس حقیقت بمنهای شعاع

وحرارت بدرخشد بار در روزگار چون شکر آید  
 در خصوص مسائل و افعال و نوع حرکت جناب اغوی نوشتم  
 دیگر شما زحمت داده نمیشود مختصر اینست باید باینگونه  
 امورا اهمیت نداد در حال صبر و سکون حرکت کرد که هر  
 این شور و شها ساکن شود و زایل گردد چه که قوه ناهیه و ملکوت  
 الطیفا هر است والعاقبة للمتین والبهاء علیک ع ع  
 آنچه سبب خزن کلی بشد و چشم کریان و قلب سوزان گردید  
 قصیده صعود فرغ جلیل است که فی الحقیقه صوت و <sup>ست</sup> ویلا  
 که از حقائق وجود بلند است و حرقت و حشرت  
 که مستولی بر قلوب دوستان سلطان احدیت است  
 ما انظره فرمائید که بعد از صعود جمال مبارک روحی  
 لأجباته الغدا جمیع نفوس مفدیه صعود نمودند  
 و با حق اعلا شناختند و این عبد را در دام جمیع بلیات  
 گذاشتند این نیست مگر آنکه باید با یاری این عبد از جمیع  
 جهات

جهات ممکن باشد و قسم بحال فایم که این کاس که  
 ایشان نوشیدند چنان در مذاق این عبد شیرینست  
 که چون تصور آن نمایم کام دل و راحت جان حاصل  
 آید رب قرب آیام لفانک واروضی الیک انک انت  
 الکریم الرحیم ع ع هو الایه  
 یا من تجل کل شفقتی سبیل الله حضرت اسم اعظم  
 در این نشئه آدم اختیار صد هزار بار ای پرورد و غم  
 نمود ناخواهر وجود در رسم انقطاع بیا موزد و  
 اعیان و حقائق محمود را این و روشن زبانیان تعلیم  
 فرماید گاهی اسپر شد و گوی در سلسل و زنجیر دخی  
 در زیر نایان افناد و روزی بشنا بجهت روزمانه  
 بوجی در دست عوانان و ستمکاران افناد و وقفی در  
 پنجه طلمان که کاران مگر در نر زندان جای گرفت  
 و گوی و سخن فانیان و سادگان روزی در زندید تیغ



و شمشیر بود و یوحی هدف تیر زهر نایتی که نفی  
بفراف شد و گاهی سرکشند افاق دمی نیاسود و  
نفسی سربالین راحت و آسایش نهاد عاقبت بلایا  
و سخن در سخن اعظم ملکوت تقدیر شناخت و در سخن  
ملا اعلی برده بر انداخت و این عبد ضعیف را بجهت  
بالایا و در پای خویش در نزد یکانه و خویش یاد کار  
کد داشت حمد خدا را که آن سرکشند سودانی آشفند  
و سیدانی را نیز از این جام سرشار مجبور و سر مست  
نمود و در دست بدگویان و بدخویان و بدخواهان  
اسیر دام و شصت کرد علی الجماله هم ازیم و با خون  
دل در مساز این رشحات از طهفات آن کاس دهان  
که محبوب افاق نوشید و این قطرات جرعه جام کبریا  
که آن معشوق عزیز آشامید باری آنچه واقع در حقیقه  
بالتیج دافع ضیر و فامع غیر اگر حال بظاهر تو همین است

ولی

ولی بحقیقت توفیر در بدایت ناقص اعتقاد است  
ولی در نهایت خاتمه الطاف آن مطاوم را اگر مدفن  
محموظ معاوم میسر نداشت ضرری ندارد چه که خضر  
روح را جسم مطهر در خراب بود دسی صد سال جز بود  
و غیر ظاهر بعد از سی صد سال والله تسطین بلکه  
هلانی باورش لیم آمد بعد از جستجوی زیاد در آن راه  
تقریباً محلی معین نمودند حال بیامنا لخطر فرما که چه  
خبر است حسب مطهر خضر عالم روح العالمین له  
الغدا هنوز مقرر نیافته صحرا ی که بار از چند کافر  
سراسر شخم نمودند و ذراعت کردند تا فتر وقت که با  
گوگند مفصل اینست که اینگونه امور سبب عزت  
دوستان الهی است نه ذلت با وجود این محض آنکه  
شما مناسب دانستند این بصر بجهت معاونت خرید  
ارض بجهت قبرستان هر قوم شد و صورت از در جویست

ملاحظه نمایند در خصوص مطبوعه حقوق نموده بودند  
والی الآن مشکلات آن حل نشده و متصل اصحاب  
اسهام سهم خویش را میطلبند علی الخصوص جناب  
سمندر ولیعظمی و آقا الله الاهی را اصحاب که با هم تضییق  
مینمایند و ایشان نیز چراغی میکنند و بمباراوتیست  
و لعل جواب داده میشود حال این قضیه اشکالات  
چندی دارد ولی قدری صبر فرمایید من در خصوص  
مطبعه بکفر خصوصاً در ام انشاء الله طبر از آنکه فکر  
شده خواهد شد شما در فکر نشر نفیحات قدری ضیاع  
حصن حصین عهد و میثاق باشید چه که عواصف و  
قواصف نزل را احاطه نموده است بقسمی که جواب  
مسطور است شما ناچاراً تا آخر افتاده باری جمال مبارک  
روحی لأجباله الفدا را همیشه حاضر آرید و رضای مقدس  
ملاحظه دارید اگر نفوس شوق در سوخ نمایند اعلام

مرفوع

مرفوع متکوس کرد و امر الله بکلی شیء و نابود شود  
او جان عزیز وقت استقامت است و هنگام شوق  
بر عهد جمال ندیم منظر لاین لا یمان چنانست که این عهد  
بکلی شیء و نابود خواهد شد علم ظلم با فریاد خنده و ادعای  
مظالم و میت مینمایند جو را قدری بینی هست کاشنه که  
همین باری بخیزد که نقض عهد الهی را مستور کند و  
بمیزبان را بنماید که او بکتاب الهی متمسک است و این عهد  
نارک کتاب و موهن امر الله بظلم قیام نموده است که  
از اول وجود ناچاراً چنین ظلمی واقع گشته است الله  
شما مطلعید که از بدایت در ستر سرد را اینجا چرخ زوها  
داشت حال عیناً با کمال جبارت و ظهور در صد  
تضییع امر الله و این عهد است ملاحظه فرمایید که در  
این کور اعظم جمال مبارک محل توقیف از برای کسی که باشند  
و جای شهید باقی ماند در کتاب مقدس که ناسخ جمیع کتب است

سی سال پیش بنقر صریح بیان فرموده و جمیع دوستان  
پرورش دادند و در جمیع الواح ذکر عهد و میثاق فرمودند  
و متشبهین را دعا و ستایش نمودند و ناقصین <sup>فرزندان</sup> را  
نکوهش و بعد با ترقم اعلی کتاب عهد مرقوم فرمودند  
با وجود این صبیانی مثل جواد و امثالده تبرهاتی قیام  
نمودند که این کوکب نورانی عهد و میثاق الهی را از افق  
عالم افول دهند و این شمع نورانی را خاموش کنند  
هیئات هیئات ماری رواج شبهات است که در  
انشار است و وجود نقض میثاق است که در <sup>سنه</sup> ~~جور~~  
قدم را محکم کن و قلب را ثابت چون جبل مستحکم با  
لسانی ناطق و قلبی راسخ و رخی روشن نفوس را بشو  
و رسوخ بخوان که عبادا با جوج نزلزل و ما جوج <sup>نقض</sup>  
رخنه در این سد محکم نمایند و الهیاء علیک و علی کل <sup>کلمه</sup>  
بجهد الله و میثاقه و الویل لكل ناقص شریع ع

صورت مکتوب است که در خصوص اعانت ارض  
مقبره بمصر مرقوم شد در هندوستان حجری  
از درندگان جوش آمدند و اولاده و خروشان کنند  
فشنه برپا نمودند و از اوراق اقبالی انشار دادند جد  
مطهر دوستان را از دفن در مقابر خویش منع کردند  
و یکی از یاران غالب عصری قبی نمود و بجهان الهی <sup>منت</sup>  
جسد مطهرش در میدان ماند و محل تحقیر عوانان کشت  
عاقبتان مظلوم را در مقابر دزدان و فانیان ظالمان  
دفن نمودند اگر چه این اهانت چون در راه خضر <sup>ناقص</sup>  
بود عین رعایت است و این ذلت حقیقت امر است  
ولی ناامکان هست باید دوستان را حیامیتا <sup>گرم</sup> ~~گرم~~ <sup>گرم</sup>  
لهذا دوستان هند را مقصد چنانست که قطعه ارضی  
خرید و قبرستان نمایند ولی فتنه ایشان کفایت نماید  
لهذا دوستان اگر بتوانند و معاونی نمایند بسیار <sup>بجاست</sup>

هوای بی یامن استقام فی امر الله  
خوشحال تو که در امر الله استقامت نمودی و در دین  
الله ثبوت و رسوخ نمودی تتم بمطاف بالا اعلا  
جمیع ذرات اشیا بلسان ملکوت حسین و تجید تو نما  
بند  
و از جبروت ابی بجهت تو نایب طلب کند عنقریب  
شوات استقامت را اقطاف ثانی و رویت چون باد  
نابان در میان یاران روشن و درخشان گردد و در  
ظل شجره عهد و پیمان بهو صبت کبری و اصل شوی بالهائ  
علی کل من استقام ع هوای بی  
بامن تمسک بالعمرة الوثقی التي لا انفصام لها حمد کن خدا  
که از کاس ثبوت و رسوخ نوشیدی و بعمرو و ثقیفای  
استقامت تشبث نمودی از خمر عرفان تجر و رشیدی و  
از بیت مطهور به بیت معجور پی بردی پس پیمان پیمان بد  
گیر و از خنانه عهد الهی دوستان را سر مست کن و بازار  
منزل این

منزل این باشکست ده جامه ساکن بدر و جام کهور  
بنوش و با یار حقیقی دست در اغوشش و از فضل و هوش  
الهی نفوسی صیوت کشته اند که چون کوه آهنین بر عهد  
مقیمند و چون بنیان روین متین و زرین یا جوج <sup>نزل این</sup>  
سدی از زبر حدیدند و ما جوج تبلیل با طالع چون رکن  
شدید کرد با دافقان را حاجبند و نند با دافشان را  
حاجر امید از فضل و عنایت جمال فدم روحی با حجاب  
الثابتین فدا دارم که این خلعت زیبا بفرغد و بالای آن بنده  
جمال ابی سزاوار آید و چنان ثابت و راسخ باشی که کل  
احتیای آن دیار ثابت و راسخ گردند و الهیاء علیک و علی  
کل من تمسک بالمسئاق ع در خصوص فال حضرت  
شم ریای مغفور جناب صدارت عظمی بجمع قوس و لها  
اطراف خبر دادند که بعد از تحقیق دقیق و غوررسی معلوم گردید  
که فال هر دو حجه وری و دهری بوده تعلق بدیکران <sup>نداشته</sup>

في الحقيقة ظهور حقيقتك عال از نظر كارداني و در ايت  
 و كفايت و انصاف و عدالت حضرت صدر است ظهور  
 المحرقة كه حقيقت اين حيانت و ضرتين ان تجاسر مرد  
 واضح و مشهور و شد اين نيست مكر ناييدت حضرتها كوث  
 جميع احباي الهى شب و روز بايد دعاي ديموي شوكت شيار  
 عادل نازه قيام نمايند و پيچين فلدي عدالت و انصاف حضرت  
 صدر اعظم را بدانند و دعاي خير در حق ايشان مشغول  
 كردند و الهيا، عليك ع ع مكاتيب جوف را بر شيار  
 از جمله مكاتيب جناب نبيل مسافر يعني حاجي محمد باقر مهراني  
 كه بيشتر حاجي محمد تقى كازار من مقصود رجوع نموده است  
 بايد برسد البتة برسانيد ع ع جناب نبيل مسافر عليه  
 هب آء الله الابهى بالخطه نمايند هو الالهى  
 يا من باقر من الله الى الله انى الاناجى ربي الابهى في كل صبا  
 و صبا، بلسان الجهر و الخفى ان يثبت قد صيك علاج الله الهد  
 والميثاق

والميثاق وينور سرك بمشاهدة جنود ناييد من المارا الاله  
 و عيال قابلك فرجا واستبشارا بفضلك و جوده الذى احاطك  
 من كل الجهات و يقينا لك من امرك رشدا فالرب تنس ما جرى  
 و ارض بالقنأ، و تمسك بعروة الصبر الجليل في المصابك الكبرى  
 فورا رب الاعلى ان المنعاج الى الملكوت الابهى فدا ربنا بالشفاعة  
 واللقاء و تمنح بالتعز الكبرى و يقول ليتنى فرزت بهذا فيما  
 مضى و بافرحى من هذه النعمة العظيمة و المظيمة المشارة و صلوا  
 سلام آمين وان هذا الاذن مبین ع ع جناب مشهور  
 يوسف همدى ولدى حاجي محمد شمس ع عليه الهاء الله  
 الابهى هو الابهى  
 اى مصطلحى بنار موقدة ربانية حمد خدارا كه از وادى  
 امين بتعصبا كه نور همدى مشاهده نمودى و آيات  
 كبرى ما بالخطه كردى از مشرق انوار اشعه ساطع حنان  
 پرر و نور فلقت رز كه ظلمت ضلالك منكسف شده نور

هدایت مشهران از فیض رب ندیم است و فضل  
رب کریم پس بشکرانه این موهبت کبری بر عهد و پیمان  
چنان ثابت و مستقیم شو که اگر در باد نفخ و زلزله بر  
میثاق بان دیار رسد بقوت الهیته ان باد را محو و نابود  
نمائی و الهیاء علیک عبداله عباس هوا بهی  
ای درستان الهی الحمد لله که ندیم مشکبار و شمیم عبیر  
نشار از حدائق نایوب در دانش راست و انوار نایب از افق  
ملکوت پر تو افشان بحر الطاف است که پر موج است  
و موج احسانت که در باوج است تجلیات رحمت است  
که پر تو بخشای مان جهانست و فیض بخشایش بر دانست  
که از سحاب رحمت در جریان است نغمه و رفا و طهور است  
که حیرت بخش عقول و شعور است بوی خوش رباعین  
عذیقہ معاز است که در موج نایوب ربانی است و صفت  
دلهای رحمانی پس ای یاران بزرگ بشکر کنید که این ابواب مفتوح است

و این متون مشروح قسم تجال فدم که الیوم ثبوت و  
رسوخ بر عهد و پیمان الهی مغناطیس کل خیر است و جذب  
جمیع کالات روح نایب است و ظهور و توحید عنقریب  
کرد باد شهابت جمیع را احاطه نماید و زلزله زلزله بر عهد  
و میثاق نفوس را بر جسد آرد و افشان سنه شداد آثار  
ظاهر گردد اشجار عظیمه منقرض شود و روح سهوم نفخ  
میثاق مستمر ای یاران تمسک به مدح مستقیم نماید  
ای آرزو کار بنده در کاهت حسن مستمند را در بحر  
غفران مستغرق فرما عبداله عباس هوا بهی  
ای عبدالرؤف اگر چه از انرا میفرزین قدری ضوضاء  
در جمیع جهات بلند شد و الحمد لله بفضل الهی حقیقت  
واضح و مبهرین گردید و از عدالت پادشاه نازه و انصاف  
حضرت صدراعظم هر بیت این فتنه و مرتکبین مردودین  
پیدا و آشکار گردید و برانست این بحر بظلمت و معاروم شد تا به

جميع دوستان بشكر اين مذل و مرتب به ضای خیر خدا  
 خدمت اعلی حضرت شهر یاری شب و روز مشغول گردند اگر  
 چه بر این جناب و دوستان از کید مفسدین صدمه حاصل  
 کردید ولی این صدمات بالنسبه بسیار صدمات بسیار  
 خفیف و آسان بود عنقریب بکلی زایل گردد مظهر باش  
 و اگر چه آنچه بقا و در این ارض بسیار صعب و سخت باشد و بجا  
 مجبور زنی باشید آن نیز جائز جناب عبدالصمد را تکبیر اربع  
 ابھی ابلاغ نمایند و البهآء علیک ع ع جناب حاجی علی محمد  
 میاں فی ابن من سعد الی الله حاجی احمد علی شہآء الله الی ابھی  
 هو لا بھی ای موقن بایں الله الیوم اعظم الیوم  
 و اہم مواد ثبوت بر عہد و پیمان الہی است و رسوخ بر میثاق  
 حضرت رحمانی اگر نفسی عمل اولین و آخرین عامل و معلوم  
 عالمین موصوف و منظر و طرفہ العین در عیبتان نہ ہا  
 کردہ بقدم اول راجع شود و چون ثابت کردہ نار نور شود

سہ

حمد خدا را کہ ان خدا و اودہ از بدایت امر اللہ در ظل کلمہ الہیہ  
 وارد و از کاس توحید سر مست گشتند و مظاهر الطاف و  
 عنایت بحال مبارک بودہ اند حال نیز امید چنان است کہ آن  
 دو دمان سبب ثبوت و رسوخ دوستان بر عہد و پیمان  
 کردند و علم میثاق را بلند نمایند چہ کہ افشان و افتخار شد  
 و البہآء علیک پس تو شکر کن حضرت یزدان را کہہ و در خدمت  
 جمال رحمن شدی و بجرؤہ و ثقای ایمان و پیمان مستشہد  
 و مستحکمی تتم بہمال مقصود کہ الیوم ثابتین را بخود کوش  
 ابھی نماید پس نمایند و راسخین را اہل بلا الی تقدیر و تمجید  
 طوبی لکل راسخ امین و تقساک لکل منزل غیر مستقیم جمع  
 دوستان الہی را تکبیر اربع ابھی ابلاغ دارید و حق را شکر کنید  
 کہ نازل مرد و حضرت پادشاہ منصور را قرار و معترفی در انوار  
 کہ از چه خرب مطر و دانست و برائت و پاکر احتیاج ثابت شد  
 ۲۲ محرم ۱۳۱۶ ع مصر بر حضرت اسم اللہ ہم جناب الفاضل حسین

عليها، الله الأبهي هو الأبهي

ای وضع ندی عنایت هر چند مسافرت نمودی و از دیو و جادو  
خاکدور گشتی اما بچشم دل و جان و بصیر روح و روان مشهور  
و نزدیک دقیقه از یاد تو غافل نیستم در جمیع احوال از لطف نیا  
حق پذیر امید است که بلاط عنایت حضرت احدیت مشهور  
ملی و ظباشید یومانی و ما در طرب عرفان و ایقان ترقی نماید  
ثانی اشین شمس سبیل جمال مبارک حضرت روح الله در سوره  
الفداء کردی یا لیت کامعه ففوز فوزا عظیما حضرت والد را  
تکبیر اربع ابواب ابلاغ فرمائید و همچنین حضرت ابرو الفضا را علیها  
طها، الله الأبھی و همچنین سایر دوستان را و الهیاء، علیک ع  
جناب آسید فرج الله علیها، الله الأبھی هو الأبھی

ای ثابت بر ميثاق حمد کن خدا را که ثابت عهدی و راسخ بیان  
منظور نظر عنایتی و مشهور و خطرات عین رحمانیت در کل کله  
ساکنی و بذیل رب العظمه منشیست نظر منظر اکبر دار و از تقریر

آزاد باش

آزاد باش متوکل بر حق شو و در بستر راحت بیارام همیشه  
در خاطر بوده و هستی جناب میرزا عنایت را تکبیر برسان  
جمیع اهل خانه را بذکر بدیع مندرگزار، صفر ۱۳۱۴ ع  
جناب حاج میرزا حسن علیا، طها، الله الأبھی را لفظ نمایند  
هو الأبھی ای رفیق دیرینه مدتی است که فراق  
خوبی را فراموش نمودم و از یاد نمودن خاموش شدمی نه  
سلاخی نپسایمی نپسکی و نه کزانی با وجود آنکه وسیله کجایی  
در یاد منی و منادم محفل فواد منی از فضل وجود سلطان  
وجود امید چنانست که شب و روز بگذرد و که از جان جویان  
باشی نابوی خوشان تمام مشام را معطر نماید و الهیاء، علیک  
ع ع مصر جناب حاج عبدالکریم علیها، الله الأبھی را  
نمایند هو الابھی یا من استنشقوا حجة

دیاض و موهبت الله چه نکارم که غم محرم را از کرد و مناد تر جان  
فواد شود هیهات هیهات جهاد و بنات و اچراقتدار که کاشف



اسرار گردد و نام و رقم را چه توانائی که بار از درون همایم شود  
پس بهتر است که گشایین ستر سبزه یا سینه جمال دلبر الهی  
یعنی دل پاک حواله نماید مدتیست که از خواجگان این خیمه  
نیست شما دائما خابره نماید تشویق و تحریر فرمایند  
پاک جوف را بجهت داد سال بارید سلیل جلیل از تری  
تکثیر ابداع الهی ابلاغ داید و همچنین اجبای الهی با ع  
هو الاهی ای هو ستمند از چند ستمند  
در میدان لاهوتیان بران و کوئی در بین دستهایمان  
زن طبل کوب و علی بلند نما صوری بزم ساحور  
زن شطرنج بر اور نغمه بلند کن و لوله دران کن نغمه سنا  
کن و آهنگ ملکوت بنیاز بلند نما تا ما لاجل خیرت را که  
قوای خفیه الهیه و ارواح ملکوتیه را بینه چگونگی احاطه نماید  
و جنودم از و ما چگونگی هم می نماید تا الله الحق در چنین  
وسعتی و دینان خفیه سلطنت شرق و غرب باز بجز نماید

و ترویت

و ترویت و نعمت این جهان چون خال زائل بنظر آید فرج و مقدر  
دفع نماید که جانها مستبشر گردد و در طهارت کوشش ملکوت  
مستسر و الهیاء علیک و علی کر عبد تو جز لا ملکوت الا الحق  
بث علی المرهد و نطق بالصدق و قبل بکلیه الی الرب القدیم  
هو الاهی یا من استسقی منه بین الیامات  
ان فاطمة المکوث قد طخت فی مبداء البحر ث غار سلک  
و اندھا یبقره فی فیاض الابداد فادرد لوه و قال با بقری  
هذا غلام الميثاق ذال تقوه الاخوه فحب الهمان و شرفه  
بشخص درام معدوده قول اسم ما کسبون و الهیاء  
علیک و علی من اشتری هذا الغلام من هو لاء الاخوان ع  
جناب میرزا علی خان طیب علیه هاء الله الاهی هو الاهی  
ای ناظم انوار حافی نظمت چون عهد تریاد و این شما  
در شنی نمود و قصیده غزاه چون فریاد نور احوال و بدی که  
چرا که ستایش حال قدم بود و محامد اسم اعظم روحی الاجتاه

این مطربان را که است که گفت نام دوست نا جان و جابه  
بذل کنم بر شاه دوست احسن است بران نام شیر

سخن و شکرین نطق پیر در گلستان تقدیر در او چون  
بلبل تو حید زبان بکشا پرده ملا اعلی ساز کن و با شک  
ملکوت الهی قصیده جدید در ستایشش بر لبانشان و  
در محافل اشاد نواع هوایابی

ای فعال بی حال گلستان بیان فضائی اگر آن کار از دیده و  
ابصار در پس پرده غیب پنهان شد الهی الله چون تو فعال  
در جو بیار شهر و دگر غریب بود چون را در آن گلستان جویم  
ترا بویم چه که تو نشان آن بیان جگر و نشان و تو کل  
صد پر خندان از گلستان پیر ای فعال رونق آن گلستان  
بنا و داخل طیب آن بوستان منشر کن یعنی بیان و جوی  
ان جوهر وجود و وجود محمود در میان خانی سعوت شونا  
شمع داد در جهان ناسوت روشن نماند ع

ای دور

ای و صنوان شیوه عجب الله شهادت و شاخ در آن کاخ از  
از سر روان جو بیار شهادت رویدید و از فیض  
سحاب رحمت پرورش یافتید پس حال بسز و حرم  
کردید و پر کل و شکر فر شوید و بار و روشوید و  
میوه تر و شمر چون شهید و شکر بیار آید و کوه کار  
آید نافع نافع اصل کرد و جز مطابق کل و خلف  
حقیقت سلف قسم به حال نام روح لایب تربیت الفدا  
که چون در کوه نورانی از افق امکا فی طالع و لایح و در  
کردید و نانی را منور و روشن نماید و الهی الله ع

ج ۱ ۱۳۱۶ تبریز جناب حاج حسن علییه با آقا  
الایبی ملا خطه نمایند هوایابی

ای ناسر نجات الله ندای ملا اعلی مخاطب لبهای در پی  
بلند است که ای هوشمند خوشحال تو که ز و شمشک  
معرفش الله کشودی و دماغها معطر صفیائی گاسی

از الطاف جمال ابی در دست کرفی و طالبان روی در <sup>نظار</sup>  
 سرمست مینائی از شعله طور نصیب بردی چه که  
 لعن نور هدی مینائی سمند همت در زیر کلام آوردی  
 و در میدان هدایت جولان میکنی اینست کوه وجود  
 اینست حقیقت تصور اینست موهبت کبری اینست  
 حرمت عظمی خوشحال تو خوشحال تو موفی و یونیک  
 ربك بجنود الأکلام من الماکوث الابهی ان ربك لعلی صراط  
 مستقیم ع ع تبریز جناب هندی بنور همت  
 انما نحن حسن علیه باء الله الابهی دوا الابهی  
 ای هفت از نسیم عمیر کاش الم چون ناز شک جان بکسانی  
 مشام روحانیان مسطر کرد و چون شمع ملکوت در جمع  
 ناسوت بفیض لاهوت برافروزی دیده روشن دلان  
 منور کرد نعمات طیور و فی در مسامع مرغان طاق نایزی  
 نماید و آیات ملکوت ابی در انظار اهل حسیض از جنجوه

نماید

نماید پس تو شکر کن جمال ابی را که ترا از الحان طیور  
 جنت فردوس باغها را آورد و با نوارش من حقیقت <sup>تهدا</sup>  
 فرمود در جنت عنان داخل کرد و انسر عبت الله بر سر  
 نهاد از عین نسیم نصیب بخشید و از چشمه <sup>نقا</sup>  
 بهره بخشید و لیس هذا الا من فضل ربك الکریم پس  
 بشکر از این فوز عظیم بشکر نعمات بیکت مشغول  
 کرد تا ناییدات ملکوت از جمیع جهات حاضر نماید  
 ع ع ارض با جناب خداداد پرور بخشید <sup>میلان</sup>  
 الابهی هو الابهی اوست هر هر جهان بالا  
 ای باستان آستان خسر و آسمان ایضرا کاشن بودی  
 خوانده شد خندان شغیم کران شدیم هر در از شاد  
 بود زیر یاران فارسیان چنان افروختن کشند که  
 اضردک و پروردگه فرارسا الله را فراموش نموده اند و  
 از انودکی پندارهای دستوران نادان پاک و آرا شده اند

دستوران دانا شمع افشند و مرغ خوشنواهی کشن و  
 رهبر راه هوشیدرند و دروشنای جهان بهره جان پرور  
 باری امیدان خورشید جهان بالا چنانست که هر پارسیان  
 آن کشور سردان کیمان کردند و اختران آسمان جاودان  
 جانان شاد باد ع ع ارض با جناب اردشیر جمشید  
 علیه هاء الله الابی هو الابی  
 ای عطار نغمه مشکبار بر افشار تار کن و نسیم جان پرور  
 از مهبت عنایتانشناق ما صبح مبین را از افروز لکون  
 رب کریم مشاهده کن و نیم بازغ را از مطلع آمان شارق  
 بین و از هر کلفتی فارغ شو محاب رحمت در ترشح آ  
 و در یابو حقیقت در تموج نور نایب از فلأی جمع  
 آفاق منشر و لی اهل فنور محرم و مجبور و غیر مختبر  
 ملائکه نصرت صفای بد صفت در نزول و خود سجود  
 هر چه در مجرم و مجرم بسوزد از مغز مشهور و معلوم  
 حیف

حیف صد حیف که اندر دکان از بخر از هر نیز محرم طراغ  
 در ارض با ناکه چن سنه قبل اهل طغیان سکا و نرسیل را  
 بر اهل عرفان شک و قطع نموده بودند و افغان ارض را چنان  
 بظلمات ظلم مکرر کرده که هر شمع ناموش بود و هر تلی از  
 شدت حرقت پر جوش حال الا خطرناکه حال چگونه است  
 وصیت و نذون امر الله چنان علم مبین در جمیع جهات خزان  
 و صبح منیر یکل کیمان شارق کوکب بازغ امر الله ساطع آ  
 و نور جمال لامع اینست نصرت موعود در کتب و زبر و انوار  
 با وجود این نفوس بی خفا شصت بادیده کور فریاد این نور  
 مینمایند بگو هذا النور هو النور وهذا هو الفيض الو نور  
 هذا هو الماء الطهر وهذا هو البحر السجود هذه هي الكأس  
 الخراجا کافور و یالکم ایما المحرمون تسالکم ایما المحبتون  
 تسالکم ایما الزابون و هذا لا لکم ایما المترزبون و خطرنا  
 لکم ایما التاشون و حجاب لکم ایما المارقون بازی بکوش نادر

افاق خادم میثاق کردی و دافع نفاق و البها، علیک ع ع  
 ارضیا مهر رشید جشید اوست روشن و تابان  
 جانتر روشن باد اوست درخشنده و تابان  
 ای خداوند این بنده مستمند را در درگاه خدایت چند  
 نما و این افتاده بیچاره را بلند و دانشمند فرما و لش را در یگان  
 و جانش را همد جهان بالا هم از سرش و هم آواز مرغ پریش  
 تا چون پرنده کان گلشن آسمانی بنالد و چون سرنواز در دریا  
 خوش یزدانی ببالد و اسایش باید جانست شاد باد ع ع  
 ارض با مهربان پروردگاداد علیهها و الله الاهی هوکاهی  
 ای بنده الهی این رحمت یزدان بر تو سایه انداخت و در و کمر  
 بر تو نثار نمود و باران عنایت مبذول داشت آشنایان بیگانه  
 گشتند و تو صیغ این آشیان کردیدی و کل این گلستان  
 پس بوی خوشی منتشر نما و خوی خوشی بنا و روی خوشی از روی  
 ناچمان را بیارائی و یکمان را جانان با شی خرب یزدان افشش

دوش

دوشش بیایان و البها، علیک ع ع

هوکاهی  
 ای بگرام سپهر بلند ستاره شناسان گویند بگرام از خنک  
 جو یاست و نند جو ایندم آسکا کشت که خوش خوی و  
 مهر جوی و مهر روی و مشک بوی است اگر کسی بگردد  
 در گلشن خوی یزدان بازگن و جهان و یکمان مشک پریش  
 تا سنجیر جفا طبا بینی و ساغر لبریز باده نجانها در دستگیری  
 و میخواران میگذه آسمان را سرمست کنی تا هر یک در این بنم  
 با آواز زیروم توانی زند و کلبانک بلندی زیند و ساری  
 ساز کند و ترانه بسازد و چنک و چیتان تر بنوازد کورها  
 بینا کردد که هاشنوا شود خرد هار زنده کردد پر حردها ترد  
 نازه شود نادان آگاه کرده خفنم بسیار شود بدخو خوشخو  
 شود نند جو مهربان کردد نارایت روشن شود کل گلشن  
 کردد خار گل شود خزانها را کردد جانست خوش باد روانی

ای بنده جمال نام زبان بشکرانه اسم اعظم بگشا که موافق  
نزیرت عشقه مقدسه روحی لزه الفداء شدی و  
مطاف الطاف راطواف نمودی و سب و پرودش در وضه  
مقدسه را بباری فرمودی و بنجات فذسش شام  
معطر نمودی حال بادماغی تو و مشامی معبر خاق جدید  
شده مرا حجتیایران ما و مایان را تکبیر ایدع ابره و اشتیاق  
عبدالها را بالانگ کن ای زائر مرکز تقدیر در وضه فردوس  
برین باید ما جملہ بحان بگوئیم و بگوئیم تا وحدت حقیقیه  
در کینونان صنعتده جلوہ نماید یعنی کل بنده یک در کاشیم و  
پاسان یک آستان باید وحدت اصلیتہ چنان جلوہ نماید کہ  
حکم یک بحر و یک شعاع و یک روح و یک نفس پیدا کنیم اگر  
سرج متعدد است الحمد لله پر تو فیض از شمس واحد است  
اجسام اگر چه مختلف است الحمد لله حیات بروح واحد دان

فیض

فیض قدم جمال الهی از ملا اعلی باری الیوم نصرتی از برای  
میتان الهی اعظم از اتحاد و الشان نه و همچنین امانتی  
اعظم از اختلاف و شقاق نیست والله الذی لا اله الا  
هو اگر اتحاد و یکا نکد در میان با کمال در جرجان که  
رضای جمال قدم است حاصل نکردد کو و اعظم نتیجہ نمیشد  
بلکه این حزب چون احزاب سابقه باشد بلکه بکلی محو  
کردد و همچنین باید بعون و عنایت الطیبہ جوهر تقدیر  
و سازج تنزیه مبعوث شویم تا ایات مقدسه بحال اندک  
کردیم و بتیارات و اختراعات اعظم شرییم این ممکن نیستند  
مگر آنکه دامن تقدیر با مظهر کنیم و در وی خلاصی و امن  
نمایم بشئ آنکه در میان کل احزاب چون افتاب بدر خیشیم  
و در بین جمیع اقوام چون افراسیاب برای ارازم احم از نسیم عنایت  
بحرکت آیم و همچنین باید جمیع احکام و تکالیف و فرائض بحال  
و دل قیام نمایم و اتبعوا ما امر و ایه جلاله جلاله صلوٰة

اساس امر الهی است و سبب روح و حیوة فلهو و حیاتی  
اکرمه اخرا احاطه نماید چون بناجات در صاوة مشغول  
کردم کل غنوم زائل در روح و ریجان حاصل کردد حال دست  
دهد که وصف نوانم و تعبیر ندانم و چون در کمال نبت و  
خضوع و خشوع در نمازین یدی الله قیام نمایم و محاسن  
صلوة را بکمال رقت نازون نمایم حالاتی در مضاف حاصل  
کردد که جمیع وجود حیوة ابدیه حاصل کند و الهام علی همت  
الذین یحرون احکام الله و یعبدون ربههم بالغدوة و الاکسلا  
ع ع هو بی یامن تسک جبل  
المیثاق ذکر می ز سر کار خان نموده بودید نغمه حدیثی بود  
و ذکر میایی بگوای سر و مقابل هر چند این مقام در بین طوائف  
و عشائر بلندوار چند است ولی سروری قبائل آسمانی و  
بزرگ طوائف روحانی مقامی دیگر و عزتی دیگر دارد این  
بیان ثمری ندارد جسم بی روح اثری بخشند تن بی حیوة

ندارد

ندارد و شجر بی ثمر فایده بخشند زیرا این عزت پایداره  
و این عظمت و اقتدار ابقا و ثبوت نیست پس اگر عزت  
پایدار خواهی در ظل پروردگار در آ و اگر ثبوت را فدا  
جویی در سایه شجره طوبی ماوی کنین اگر حاجی مطلق  
جویی بدیناه حق در آ اگر بزکواروی در جهان طلبی بر  
سریر محبت الله جلوس کن اگر ایلیکی قبائل آسمان آرزو  
داری بندگی آستان کن ناساء لانتا بدیه مشامه نما  
و ناجداری ممانت سر بدت بر جمیع آمال و آرزو و شایچه در  
دیباچه در آخرت میسر کردد و مقاصد حصول پذیرد  
و خوشحال سروری که با سنان آستان حضرت و الهام  
عایک ع ع هو بی

ای قابل قصیده فزیده غراء و قابل ندیم جمال الهی احسن  
الضاحسن آفرین صد آفرین قصیده بندگی و اصل  
کمال روح و ریجان از مضامین شکرین و معانی شیرینتر حال

چه که ناطق بعبودیت این ذره نایب در آستان مقدس ابرام  
 اعظم بود قسم بحال نام روحی لعنتم المفسر الفداء  
 چون ندای با عبد الله با بگو شر جان بشنوم غالب با من از آید  
 و جان پر بشارت کردد و روح پر مستر شود باری ای  
 قابل تا توانی اسب در میدان بناز و جویان کن با چنگ و  
 دف خردار و اونا در محفل ابرار بنغمه و کلبانک اسرار ترانه  
 ساز و در کمال شغف و شور این قصیده عبودیت بخون  
 تریتل و تاروت نما نا ابواب سرور و جود بر فو اب اصل الله  
 و این عبد الله با حضور کرده ع هولا بهی  
 ای بنده درگاه جمال مبارک مدتی بشود که از شما بگویم  
 نرسید و شرح مبسوطی نیامد ایوم باید که چون بحر در سو  
 آئی و چون طیور تقدیس پرواز باوج نمائی در میدان  
 خدمت احرامه کوئی زنی و جویانی کنی و قوق بنائی و  
 نقات تقدیس نشرنمائی و سراج تسبیح روشن کنی بوی  
 خوشی

خوشی بشامها عرض کنی و آثار بدیعی بنمائی دوستان را  
 پر شعله کنی و یاران را پر ولوله امروز روز مواهب است  
 امروز روز مشارقت است خدمت مذکور و مقبول  
 جهد بلیغ کن تا جمیع السن تقدیس نماید و با طوبی و ک  
 فریاد بر آرد ع هولا بهی  
 ای بنده جمال قدم جناب سلیل وارد و ملاقات نمودیم  
 از فضل و عو هبنا اسم اعظم امید داریم که نجات محبت الله  
 را خد کره یاران بجای یوت الی الابد از ارض جده زائل کردد  
 و دران روشنائی آثار جمال قدم نمودار کر ظلمت نقض  
 منقود که لا شود و افتاب عهد بنابد و نسیم یا غر اید  
 بوزد و بخار و روحانی جاوه نماید و روح القدس نفی بید  
 ای رب هذا عبد استغفر بنا رب محمدتک فی آیاتک و اب  
 بظهور کلماتک فی مطامع و صلاتینک و استشرقت من شمس ال  
 فی ملک ملکوتک الهی و تشرقت بالمشول لدی سده و بوبتیک



العظمي وسمع الخطاب ونظر في منزل الكتاب واستنشق  
 نفاث الوحي وسجد لرب الأرباب وهو قائم بالباب اي  
 رب اية بناييدك ووقف برفوف مقامك وانزل عليه رحمتك  
 واحيي بنبغات جنة وحدانيتك ايرت وحق اسمه على ما <sup>تحت</sup>  
 ويرضى واسمع وصاياك التي استعمله الملائكة الاعلى <sup>تفقه</sup>  
 على ما هو خير له في الآخرة والأولى واشد وعنده يعونك  
 وصونك يا ذا الفضل والعلو ومهد طريقه بابي الأمان <sup>والتسرى</sup>  
 سبيله يا محبوبي لأبي واحفظه في صون حماينك عن سهام  
 البلاء واحرسه تحت لحاظ وفائينك وكلائيك بايقوم  
 الأرض والسماء انك انت المتندر العزيز المهيمن القيوم ع  
 هو لأبي الهي التي تنابض المصاب  
 وتوالك التواب واشتد احران الأحماء واحاطن البأساء  
 والصرأ احاطة السجج بها الصبرات وارفعن بها الزفات  
 واشتدت بها الحسرات منها مهتية امناك التي اصنت بك  
 وباياك

وباياك واشتد احسانها بنا رحمتك وقوت عيناها  
 بمشاهدة التلذذ وشفقت عليها بكأس رحمتها وعرفتك و  
 روت غلها بعين تشيم موهبتك وبروت لوعتها بلسان  
 عنايتك ثم توججت الى باب احديتك وقعدت مقعد  
 الصدق في جوار رحمتك اي رب اللهم كما اسلف الغفران <sup>فغفلك</sup>  
 ولحسانك واجرمنا في جوار تفورك واكرامك واغفلنا في  
 حظيرة الألفاف في ظلمة ذرة ذراتك واسقمها كالسقم  
 باطفتك ورحاميتك انك العقول الغفوة وانك انت العزيز

المحبوب ع هو لأبي

اي باران حق وروستان جمال الهي جناب ابن ابراهيم  
 شامشغول وبكرت ما لوف زبان استايش كشايديكر ان  
 جمع پرشيان روي جاناسند وسودايمان موي دلبر زدا  
 خريدار يوسف كغان وجماسند واسير زنجير لسان صر نايان  
 من كويم داسن كوفي ووه صدق بوني ولي عاشق و مستوري

ویشدای و عجوری و شاهدی و پرده نشینی چگوندر  
ان کشور جمشده و پر هوشی و عجموری چگوندر که کم آید  
سرمست بادا السن پر شور و ولوله کرده و عاشقان  
جمال بهی پر شوق و شعله بتبل طزار توحید و اغری <sup>نی</sup> لای  
و مطرب بزم تقدیس با نزار نغمه سزاوار کو بد که شوق و  
شور این عاشقان بندریج آشکار کرده و صهبا <sup>ب</sup> محبت الله  
عنقریب نشتر و سکر بستند دیر مست می پرست کردد  
و دیر اشغال پر شعله شود عنقریب با لفظه بشود که  
شعله شامخی بنای شوخی گذارد و اطراف و اکافک بنا را  
محبت الله بگذارد آتش نجرین فلوب تفتنازند جمیع  
کشور و بنا را عشق و نور عزمان کره و نورانی نماید <sup>کم</sup> بزم  
اشاء الله چنین است بلکه یقین است امر واضح و مبین <sup>ست</sup>  
فلوب ان یاران هشت برین است عنقریب این شمع <sup>بنا</sup> نورانی  
در اینج برافروزد و آتش محبت الله جهانی بسوزد و نسیم ریاض  
توحید

توحید بوزد و الهیاء علیکم بالحب و الله ع هو کلابی  
یا من افاض سحاب رحمتها ریاض الوجود من العیب و  
الشهد و خصص اسم السیور فی الیوم المشهد بالرفا المرفه  
و الورد المورود اسئلك بنفحات خردك التي عطرت مشام  
كله و خرد ان تصون هؤلاء الخاصین و حنون حاینك یا  
حق یا قیوم ای رب اجعلهم لیوث غیاض المیثاق و میوث  
ریاض الاشراف و حیاتان جیاض الوفاق و طیور حدیقه  
القدس و جنود ملکوت الریح و وفود جنك الابی  
و نجوم افق عنایتك العظمی و امواج بحر رحمتك بین الورد  
و آیات صحیفك التوراه و بیانات کتابك فی ملکوت الانشا  
و کلمات زبرك و الواح موهبتك فی الآخرة و الاولی حتی  
ینطقوا بشانك بین الملل السخی انك انت المتمدن العزیز  
الوصاب ع هو کلابی  
یا من تمسك بذیل المیثاق در این عهد که انوار عهد شریقی غریب

متور نموده و نسیم جان بخش مهبت میثاق حیات ابدیه  
باهل اشراق بخشیده و نجات تقدیر مشام روحانیان  
معطر فرموده اهل پیمان در نهایت سر در طربند و اصل  
ایقان در غایت جوهر و جذب لیرای ثابتان تو حیرت انگیز  
ابهی نماید و مناجات کنید که ای بخشنده و درخشنده  
و مهربان شکر ترا که شاه راه حقیقت نمودی و عنایت فرمودی  
و وضوح روشنی طالع نمودی و فضای کشتی واسع بکسرت کردی  
در ظلمت شجره انیسامادی بخشیدی و بزم عهد السنک استو  
و از جام میثاق سر مست فرمودی و در زخمه ثابتان این دنیا  
مخشور نمودی ای مهربان توئی مؤسس عهد و پیمان ای  
یزدان توئی ملجأ و پناه راستخان ای صانع توئی مذهب خیران  
و منتقم از فرزندان عی و اجناب شب و روز تقویت نماید  
حضرت مقصود باید محفل ثبوت و رسوخ بپاراید و نصرت  
از صهای میثاق مست و مدهوش نماید حضرت اسم الله  
علیه

علیه علیها الله الاهی و در تضرع قوم نموده بودند و نهایت  
سرور و فرح از حالت انجذاب داشتند باری جمیع یاران  
آن سامان را تکبیر پر استیاق برسان و بگو ای عزیزان  
بیشتر پیمان دم خریدن است و هنگام جولان در این  
دشت و چمن نیب و ذیق بلند است و گفتاری  
سنگ و عار و گذر و سفر بسطوت شیران و در فرار و پید  
و بنییب حران و ارمایوسرا و انصاف سبب است بید تو ای  
له یا ایها المنزلزل المنزینب احسانق نار غفلتک و  
لانکلم فانک اعرضت بعد ما اقرت و اکر بعد ما اعترفت  
و البرهان ما صدر منك بتکیت المنزلزلین و تو همیسا  
للبنغضین تبالك و تقسا و سحقا الاصل السعیر  
هو الاهی      الاهی الی انت الذی  
اجیبت قلوب الابرار بسمات اسرار صباح الیشاق و  
عطر مشام الأحرار بنفحات زهار ریاض الهدی ایام

الأشراق التي ابتهل اليك وانضج عليك ان نثبت  
الأقدام على اقوام الصراط واعظم المنهاج وتوابعهم ولآء  
الذين خرقوا الكثرة الشبهات وابصر الأيات للحكمت و  
شربوا كأس الفيوضات من يدساق السنايف مخفل  
التجليات ورنوا الكلمات الثامات ونادوا باسم رب  
الأسماء الحسنى وجليل الصفات وهذا الناس الى  
المعين العذب الغيث اي ربنا انت اننا الكريم وفهم  
على الفوز العظيم والفضل القديم اننا انت الرحمن الرحيم

ع ٤٤ مواءم

اني بالهي اتقرب اليك بهجزي وفقرى وذلي ومسكنتي  
واقول رب رب عاظمي بفضلك العظيم وعفوك الوافر  
وصفك الشهيروغفرك القديم وانك بسادك لرؤف  
رحيم واني بالهي لوانظربلسان فصيح والطاق عنان الدنيا  
في ميدان وسيع فصيح لا اكاد ان اقوم بما وجبت عليت  
الحامد

الحامد والتعوث والشكر والشاء على ان يتنى من الفضل  
والعطاء وانك بالهي خلقت بقدرتك الميسرة على  
الاشياء اجزاء هديتهم اليه عين سلسيل الولاة ونور  
ابصارهم بنور الهدى وجعلتهم معادن التقوى و  
مشارك انوارك الأوفى وبهم اكتمل نجوم زهرآء في  
الليلة الدلماء ونشعثت انوار الحق في الأفاليم  
الظلماء وبهم فجرت ينابيع الحكمة وبهم كشفت النعمة  
واظهرت النعمة وازلت النقمة وبسطت الرحمة وبذلك  
المخز وازلت الحناء لك الحمد على هذا الفضل العظيم  
ولك الشكر على هذا الفيض الجريد اي ربنا ايدم هولاء  
الروحانيين ووقف هولاء الثابتين واعل كلمة هولاء  
الراسخين على ميثاقك القديم وعهدك الميثاق اي رب  
نور هذه الوجوه النضرة باشعرتنا طغرتنا لكونك  
الأبهي وعطرا دمغرتنا هذه النفوس الزكية بنفحة

عطرية منتشرة من رياض ملائكة الأهل وانضهم بخير  
اللطاف في كل الأفاق وانجدهم بعيننا في الأقطام  
في كل القارات انك انت التصارع هو الأبي  
الهي الهى استغفر عن كل الشؤون الا العبودية  
لعينيك السامية وانبرء عن ذكرونا الآ التجد  
في حضرة الرعاينة وانجرد عن كل تجميع الالهة  
والانكسار الى فناء احديتك الربانية واخر من كالمقار  
الا الوفود على ساخر بوبيتك الصمدانية فوعزتك  
ان حلاوة العبودية رزق روى وبنفحات العبودية  
نشج صدق وتنفخ كينونى وهينر فؤادى و  
ينسرتلى ونجلى عيني وينعطر مشاعى وفيها شفا  
علتى ورواه غلى ويرد لوعتى اعسنى بالهلى في هذا  
البر الختم المراج واسقى من هذا الماء المنذب الشراج  
وادخلنى في هذا المدخل الصدق وقد رى هذا المقام  
الحجوى

المجود واللى هذه الكأس الطافى بالماء المسكوب و  
اوقد في زجاج فؤادى وهذا المصباح الفاضل يا شغ  
ساطع النور وقوى على خدمة ارك ياربى الغفور  
واقبل عبوديتى في ساخر فذ من احديتك يا محلى الطور  
ووقتنى على شروطها يا سلطان القلم وروايتى  
بنصرتينك في شرق الأرض وغربها يا مالك يوم النور  
اسئلك بكبابك السطور ورفك المشور وسرك  
المستور ورفك المصون ان تجعلنى تابعا على عبوديتك  
ياربى الغفور انك المقدر على ما تشاء وانك ا  
الرحمن الرحيم يا من نادى بالميثاق في قطب الأفاق  
ابن عبد بصر فاطع كتاب اندس وصريح آيات كتاب عهد  
بين واضع آيات الله وجميع مؤمنين ومؤمنين <sup>ش</sup>نا  
واسين بر عهد وميثاق الهى بنا يد تجا واز بيان صح  
ابن عبد وتفسير واضع ابن رقيق ما يند وهو كى طارز

نماید متابعت رأی خویش نموده است این عین یکدلی  
معنای حقیقی و حقیقت معانی و سراسر این آیات  
و کلمات و ابیات عبودیت استان مقدس جمال  
ابهی است و هویت و فنا و احدی از ان بیغور  
مبارک و هذا ناجی الوصاح و اظلیک اللیل و انفسه  
فی ملکوت السموات و الارض و انبأ به بالمشرفین  
ولیس احد ان یفسر بغير هذا و هذا هو الحق المبین  
ایضاً در دیگر حق میان متصووف مفسر کلمات است  
این عبدان جمیع حامد و نعوت و اسماء و صفات و  
فضائل و خصائل و مدائح و فضائل و درکار و اسم و رسم  
و حقیقت و هویت من عبودیت جمال ابهی و حتی  
از ظل و اشراق هر دو در فرار و چنانچه میفرماید این  
هالك غیرسکن در ارض دل پس مقدس در اشراق  
هو الهی  
کل ع

ای دوستان حقیقی جمال قدم انوار ملکوت ابهی آقا و غیرا  
روشن نموده و شرق و غرب را بشک کلزار و چین کرده  
بارف حقیقت شب دیجی را بمدل بنور خضر صفت  
نموده و شمس خیر اعظم ابهی انالیم غروب بشک  
و سهم شرق کرده شب تاریک را محو نموده و خطه ابریک  
منور کرده و نوبات در سش مشام اروپ را میسز کرده  
باران عرفان بر کل انالیم باریده و ارباح لوا قرع ربع بدین  
بر بسط زمین دیده نغز با طبا و الا بلی است که  
امریک بلند شده است و فریاد با من بظهور الله است  
که خطه ناجیک را بحر کن آورده نور میثانی است که  
بر افان نماید شعله اشراق است که بر سبع طباق<sup>خسته</sup>  
ایات عبودیت عبودیت مقدس است که بجهان و احواله  
نموده و بیانات دقت استان احدیت است که کم انرا  
تغیر فرموده وقت جذب و شور است و هنگام

فرح وسرور كجود ملاما اعلو در قیوم است و جیوش  
 ملكوت اهو در جوش و خروش نایدان جا ادم است  
 كه هردم هونر و هدم است و نصرنا اسم اعظم است كه  
 در هر نفس فاتح فلوی اهل عالم است لشكر ان قیام نماید  
 كه الزم است ع ع هو الا بهی  
 الحمد لله الذي ابد كوره العظیم بالميثاق الشدید و خصص  
 ظهوره الجليل بالهدى المبين فخر في ظل شجرة الأبنس و  
 نادى باثر من قبله اعلی واستمع ذلك النداء اذان ملاء  
 الأنشأ فنهال وجوه اصل الملكوت الاهی و طرب فلوب  
 اهل المار الا اعلی و اطانق الألسن بالدعاء و نطقوا بالنشأ  
 على ربه رب السموات العالی و قالوا سبحان ربنا الاهی  
 بما اخذ العهد في عالم الذر الأولى و تبارك اسمه في التشنه  
 الأخری ثم اغتر وجوه اهل البغضاء و وهقتم بافتراء  
 و انكسر ظهر الآلات و العزى و تزلزلت اركان منافع و منا

بسم

الربعة

الربعة الأخری خسوف یرون الحسین الأوفی و تعق  
 الفراب فی قامة الضلالة و العی و طارت طیور اللیل  
 فی ظلمات و ما همم الدماء فو تعوان و هاد الذلّة  
 الكبرى و حسنوا و خسرنا صفقتم و ما ربحنا  
 تجار طتم و جعلهم الله عمرة لأولى الأبصار و  
 القیمة و الشفاء علی من طرز دیا جة الأنشأ بالکلی  
 العلیا و رفع رايه العلباء علی العیة الخضراء و نطق  
 بذكر ربه الاهی فی الواح شتی الدرة البیضاء و الیتمة  
 العصماء و الخیرة النوراء العلیة اعلی و علی فرعه  
 الجلیلة الشانیة علی الميثاق فی یوم الفراق و علی من  
 ابته الی یوم الحساب ع ع هو الا بهی  
 ای حیب انوار توحید و اشراق تفرید یشرق و غرب با  
 روشن نموده و سراج و قیاح ميثاق افاق را منور کرده  
 امواج بحر ملکوت سواحل وجود را غرق نموده و سحاب الطاف

بر جمیع اطراف فاضل گشته غمگین هم پیمان یزدان در قتل  
امکان موج زند و صبح مبین عزت ندیم پر تو ش با خرد  
خاور را روشن کند آنک طکوت با هر در شازاد کار بلند  
شود و سرهای هر روان در کند محبت الله در آید <sup>شان</sup> حقا  
اسیر بر ضحیف کردند و از شعاع آفتاب عهد خیر میشوند  
ای جدیب در خصوص بیعی مرقوم نموده بودند هیچ تصور  
نموده بودید که عبدالمها غافل از وساوس و سائل است  
لذا چند پیش مکتوبی بجدیه مرقوم گشت و آن در  
جوف ارسال میشود اما لفظ فراموش نشین از عبدالمها  
حله عظیم و صبره شدید و اذا جاء الامر لظفر و رق و ناد  
هذا هو الحق وما بعد الحق الا الضلال ای جدیب چنان  
فریاد میثانی برار که گوش کرنا خضین نشو کرد و چنان در <sup>انجن</sup>  
ثابتین برافزور که چشم کور ناگهین بنیاشود و البها علی کل  
ثابت علی شاق ربك العظیم ع ع هو الاهی

ای یا بلن الحی و ای دوستان حقیقی صبح میثان چون اشرف  
بر افان نمود روحانیان بکمال روح و ایمان دستبکرانه  
کشودند و پر تو عنایت روشن گشتند و بوجد و اشرف از دل  
و دیده منور نمودند و در دفتر بوی گلستان حقیقی کوشیدند  
و در آلاء کلام الهی سعی با بیغ نمودند و بوجد طکوت با بیغ نمودند  
که دیدند و بوجدش را اعلای نمودند و خردی که در صفت  
و ظلت پرست و خفاش سیرت از پر تو این صبح نورانی آفرده  
و پرموده گشتند و هر یک به فرخ خریدند و با کوشش ظلمت دیدند  
و با یکدیگر رن گشتند و سر از سر کشودند که این صبح اشراق ندارد  
طین نور میثان افان بنیاید ظلمت خوشتر است و خوف  
بهر آفتاب حقیقت غروب نمود و نیز اعظم افول کرد  
لیل لیل آمد و شب پر توب گشت ظلمت اعاطه نمود دیگر  
تا هزار ساله شب ناریکست و ظلمت محیط بدو و نزدیک پس  
شب و روزیاد بنفع میثان برخواست و بقوت شهبان افان با



ظلم في نود چون از هر جهت عربانه نودند و ظنون و اوهام  
ترویج کردند که ب عهد پرتوی و شرق نود و کل خندل و ساق  
و مهر و کشتند و علم میثاق در قطب آن بلند شد ع

هو الابهی

یا من سمی بفضل الحق افاض الله عليك سحاب الفضل و  
الغطاء و كشف بك عن عين المتحجبين الغطاء و ايدك بخبر  
من الملائكة الاعلى سبحان من كشف الضاع و قلب سبحان من  
الارض و احسان السماء سبحان من انشا الخالق الجيد و احيى  
الموت سبحان من حشر الخلق و نشر الوری سبحان من مد  
الصراط و وضع الميزان و حاسب من الوجود في يوم<sup>ة</sup> الحساب  
الكبرى سبحان من اجار الخالصين في جوار يومئذ المعظمي  
سبحان من ادخل الموحدين في الجنة المأوى سبحان من نكل  
المتحجبين في نار نار<sup>ة</sup> سبحان من اورد الموقنين على ضامن<sup>ة</sup> النار  
سبحان من اذاق المرابطين صديد الضوالية و الضلالة و العمى

سبحان

سبحان من اخلا المشافين في الحدیفة التوراه سبحان من  
عذب المبغضين في جحیم الغضاء سبحان من اظن الصادقین  
بالشأ سبحان من ابلى الكاذبين بالشرس في عائل الممدی  
سبحان من سطح و لبع و اشرق من المركز الاعلى سبحان من افاض  
غمام و حشر على التری سبحان من رتب الوجود بترتيب<sup>تین</sup> الزمان  
اهل العلیین من ملاك و اذق سبحان من احيى الوجود  
بنفحات اهل التجرد في التنشئة الاولى سبحان من نور  
الأرجاء و اضاء الأبناء و عطر الأفاق و عم الأشراف و خیر  
الأحذاف و نفخ روح الحیوة في هیکل الایکان بحب و زلفان  
و رتب الوجود بفيض الوجود فان اليه المساق و ابد الفلوت  
شيد البنيان المرصوص من بزجريد من قوة المشاق و جعل  
الثابتين فرجين بما اتاهم و مطمئنين بفضل مولاهم و اقام  
على المنزلين قائمة الأماق سبحان من ابر في نصاب الجلال  
و تجبب جمل النصاب في هوية ملكوته الغائبة عن الأحدراق

سجان من ادم نفيض جبرونه واستمر جرد ملكونه ودام  
اشرافه واستدام سطوع انواره من افق النيب على اهل

الوفاق هو الأبهى

الهي فخاليت ظهورك الأعظم في آفاق آياتك ونسرت  
بجال السمك الأكرم في ملكوت بستانك عينا عين لم تر آثار  
فدرك التي احاطت الآفاق وصمت آذان لم تسمع بذلك

في اليوم الموعود وخرت صفهم عن الرذ المرفود وعبرت  
المفلة العمياء عن الشاهدة الشهود وضابت لأذن الصم

عن لذة الأصغار لكناك الصليا والوعى آيات كتابك  
المبين للسر الأختى اى رب لك الشكر بما سمعنا النداء

ووقفنا على الأصغار واطعمنا النعماء والآلاء بعثنا  
يوم اللغاء من حرف القفر والهموى وهدينا السبيل النشوى

ونورنا بصارنا بنور الهدى وشرحنا صدورنا بنور  
آياتك الكبرى وقرحت قلوبنا ببشائك السرى وشددت

انزنا

انزنا بجنودها كركوك الأبهى وقويت ظهرنا بفرق من  
ملكته جبروتك الأعلو حتى قلا الأفاق صيت ظهورك

واحاطت السبع الطباق آثاره وودك اى رب لك  
الحمد على كل ذلك ايد عبدك الذى تو جهر اليك وتثبت

بجلك وتمسك بذيلك على احتب وتو خضى الأخرى  
والأولى أنك انت الكرم الرحيم ع حضرت شهيدان

شهيد عليه السلام الله الأبهى ودر جمع روحاني الأوت كنه  
در جمع روحاني قرأت شود هو الأبهى

اى عاشقان وروحاني دوستان دامن من ايد روحى  
شاید که دران مجامع وحقاقل بذكر وفكر حق ونازوت

وتوقيل آيات و آثار جلال ابارك روحى لأجانه الفدا  
مشغول ومعالوف كردند وانوار ملكوت ابي ويرتوش

اعلى بلن مجامع نور، تبادل و این محافل مشارق ادکار  
که بقاء اعلی تعیین ومقرر کردیده است که باید در جمع

مدن و قری ناسیس شود و چون تفرز باید جامع  
 خصوصی منسوخ شود ولی چون حال جامع عمومی  
 در بلاد مؤسسه نه چیر که سبب هیجان اشرا و تفرض خیار  
 کرد و لهذا محافل خصوصی که عدد نفوس حاضره مطابقند  
 اسم مقدس اعظم است اگر ناسیس کرد در لابس فیرو  
 مقصود از این آنست که در این جامع جمع کثیر حاضر کرد  
 که بادی جزء و فرع و شیون محلا کرد در این جامع روحا  
 در بنای تفریه و تقدیس ترتیب یابد تا از محل اراض  
 و هوایش نجات نارس استقام کرد و حال قدم نظر بکند  
 امر به فرمودند که در بلاد حال پیش از عدد اسم اعظم اجبا  
 در جای اجتماع نمایند موافق حکمت است مقصود اینست  
 که در شریف الهیه محل عبادت و حجج ناروت عمومی  
 مشرق الاذکار است و بس و انا سح جمیع جامع و محافل  
 عبادتیه است ولی محافل مغارث و جامع خیریه و محافل  
 سوره

شوریه و محاضرنا فخر نیز جائز بلکه لازم و حال نظر بکند  
 کل از عهد و رخا نه لهذا باید حال جامع رو عایشه کنایت کرد  
 نموده اول این جامع جمیع مشاهدات را علی العباله باید تکمل نماید  
 واجتباء الهی باید بجهت مواد تریه این جمع بنظر افکار معاد  
 نماید تا انشاء الله مشرق الاذکار در نهاد عطف و جلال  
 ناسیس شود اوقات این وقت منسوخ کرد و الیها علیکم  
 یا احببا و الله بواسطه حضرت شهیدین شهید علیهها الله الی  
 نموده اول مراد ارض خا انشاء الی علیهم بها الله الی ما انظرنا  
 یا احببا و الله و امانا امان جماع الملکوت و بیهم و صوامع الملائ  
 الاعلی بصالتون و یتنون علی محافل الاذکار التي یرفع منوما  
 اصوات التهلیل والتسبیح فی الملکوت الاذن فیما ان ربنا  
 اقم بصبح البین والنور البین والافق البیران محافل الناسو  
 اذ اطابقت جماع الالهوت علی التظم الطبیعی اخفت  
 حرانا مرتب من فطیحه من صور ملا الاعلی و حاضری ملکوت الی

اصحبت

كلما زادت صفاء زادت انطباقا هيوانا هيوانا نسمع في ظل  
راية الحق ونسمع في ظل سدة الله التي نطقن بالحق لعمرك وانه  
لعم عظيم عند ربك الكريم اذا كان الجمع مثله الحب الخالص  
من ليلك بحر اللآلئ وسلك عن الدراري الدريرة كالبحر  
وبالجمم مهذون والبهاء عليك من الحق التيقن وبواسطة  
حضرت شهيد ابن شهيد عليه ربي الله لأبي نوره ثاني هو الله  
ارض خا اجباى الهى عليهم هبأ الله الأبهى ملاحظه ما يند  
اللهم يا فالق الأصباح ومجى الأرواح في احداث الأشباح و  
منعش القلوب من انداح راح الضالاح التي توفد وتضو  
كرباجية فيها مصباح اسلك بصبح توحيدك الذي شر  
ولاح واضاء و باح بنور تفريدك وستر تفريدك عن الأشكال  
والأشباه ان تتجمع شمل هذا الجمع في ظل شجرة وصدانينك و  
نم شعث هذا الخرب تحت كلمة فردانينك وجمال ايتانك  
وسم قيومينك وسعانة نورانينك ولعمد سطحت في لافان

عالمك

ما ملكك اى رب اجمع كل منشور ووجد كل مكشور واقر  
كل منفق واجمع اجنك في حافل الذكر والشاء و  
ادخل ارفائك في جماع التور والبهاء واجعلهم ارفاء  
واحدة ناطقة بحامدك ونعونك بين ملا الأبناء  
ثابتة على عهدك بين الملل فاعن خاشعنا صادة  
فانته منصرة الى ملكونك الأبهى بشهامة الى افنك  
الأعلى اربض ضعفا ويدا بقوتك وفقر اغنا  
به وهنك واذ لا عز زنا باب احديتك في ظل كلمتك  
انك انت الكريم الرحيم الوهاب مع بواسطة حضرت  
شهيد ابن شهيد عليه ربي الله الأبهى نوره ثالث هو الله  
ارض خا اجباى الهى عليهم هبأ الله الأبهى ملاحظه ما يند  
المحمد الذي تجلى وكشف الخطاء وهنك الأستار  
بخلبة الأسرار وفاض بالأنوار وطوى السماء وذلك  
الغبراء ونشر الأموات وحشر ارواح ووضع الميزان

وهذا الصراط وسعر النيران وازلفت الجحان وافالم القهية  
الكبرى واظهرا الهامة العظمى وحاسب كل نفس والكسبت  
احسنت واسانت ومنها من اقبل ومنها من ادبر وتكبر  
وتجبر ومنها من اصدق ومنها من اعرض وكذب فاما  
من خفت من الميزان القى في فم النيران واما من ثقل  
منه القسطاس ففتحت عليه ابواب الجحان ففرقته  
بغير وفرة في سواها الجحيم صاونا هذا عذاب اليم  
ثم انبت شجرة انيسا وغرس سدة طوبى وجمع كل شيا  
واخذ عهدا وثيقا وميثاقا غليظا وبين ما هو المستور  
المسطور في الرق المنشور وعين المرئى في اللوح  
المحفوظ الناسخ لكل الصنف والالواح اذا لم تطابق من  
حيث الامور والاحكام واظهر مركز العبودية الكبرى و  
الرقية العظمى وامر الكل بالتوجه اليه والرجوع عليه  
هو المبين الوحيد والمصدر والفريد والمرجع الحميد و  
الوافق

الوافق على اسرار كتاب الله العزيز الحميد هنالك ظهر  
الامتحان وتعرفت نيران الانسان ونزلت لنا اركان  
وظهرت فنته سنة الشداد ومن الناس من اغتر بحبه  
ومنها من قلل وجهه ومنها من ثبت ونبث ومنها من  
نزلت وكنت فاما الثابتون هم الفائزون واما المنزليون  
لن يسكنوا الوهم بيهون كلال اسوف تلبون وع  
رب ايد هذا الجمع على رضاك وانشر طيبم في حان القدس  
في الافاق وثبت لهم الاقدام على صراطك المستقيم  
فان الشهوات شاعت وذاع في كل الجهات و  
جنود الارتياب قد تفرقت في كل الاكاف رب احفظ  
سفينتنا امرك عن زواجر الزلزال واحرس حصن عهدك  
عن هجوم افواج الاخذلث انك انت الحافظ المقنن  
العزيز الجبار وع بواسطه حضرت شهيد ابن شهيد  
عليه هب الله الابهي نوره رابع هو الله ارضنا اجبا والهي

علمهم هاء الله الهمي ملاحظه تايند هو الهمي  
اللهم شاهد وترى من ملكوت الهمي وحدتي وغر  
وكرتقي ومصيبتي بالاني وتمتع خيفي وانيني ونجيب  
بكاني وتبصر من الافق الاعلى كيف احاطتني بخود الهوي  
وقيل العدى من كل الأعداء اى رب عسروا على كل يسير  
وبعدوا عني كل قريب وكذروا على كل صاف وسنروا  
عن اعين الناس كل واضح وشبهوا عليهم كل لائح ورموا  
بسهام وجفوني بسنان واسمهدوني بالنبال <sup>شوق</sup>  
بالنصال ودمدوا على بز من الرعود في الأصفا  
وانى مع ذلك صبرتي وحلمتي وتوكلت عليك و  
سكت فلما وجدوني جليما واوجسوني سليما حتى اخرجني  
العناء وما جوامها جهة الكاه طنابا هتم يقند  
ان يبذلوا النور والظلمات ويسروا عين الشمس كما  
مسنون من المفريات اى رب سيد بنيان ابادى <sup>اك</sup>  
واشد

واشد اذ رحمة ميثانك ونور وجهه مبشرى  
عهدك واشرح صدرى مبلغى آياتك واجعل افئدة  
الموحدين مغذبة اليهم وقلوب الطالبين هوى اليهم  
وافتح على جوههم ابواب الفرح واظهرهم على كل  
الملل والشعوب لتحلو كلمة توحيدك وتشرق انوار  
شمس الميثاق انك انت المقنن والمقدر العزيز الوهاب  
بواسط حضرت شهيد ابن شهيد عليه هاء الله الهمي ثمرة خامس  
ارض خا اجتا اتم علمهم هاء الله الهمي ملاحظه تايند هو الهمي  
هو الهمي قال الله تعالى واعصوا اجملا الله جميعا  
اعلموا باجتهاء الله واصفياءه وصفونته وخيرة خلقه  
ان الأعضام شدة المشك والتشبث بوجهه لا ينجي  
الأرغاء والأضلال وينفع الأعضام من المعصم <sup>العضم</sup>  
حتى يتحقق الأضلال بدجرا لا يفي الوهن حال النهاد  
حال رزقي الله واياكم هذا الأعضام البرى عن الأعضام

وأما الجبل الوثيق الميتين هو الميثاق المبين والعهد القديم  
ووصية الله العلي العظيم الذي اخذ في ذر البقاء في ظل  
شجرة ايلسا وذكره في كلامه المكنون وسفره المحزون و  
لوحه المحفوظ واستشهد هذا العهد المعهود وعقد هذا اللب  
العقود على البيان المرصوح كآية الناطق الأذنين الناسخ  
لكل الزبر والألواح التي تغارض في الأحكام والآثار فان  
الموحدين الخاصين له الذين لا يتطم من محبة جامعة  
وكلمة واحدة موحدة وحصن حصين وكهف ضيق وبلاد  
رفيع وسور متين وعلما امين اذا آوا اليه وسعوا اليه  
اصنوا من المداينة الدماء والغارة الشعاع والرجفة العظ  
والصدمة الكبرى وان الى ربك الرجعي وهذه الآية لها معان  
شتى وحقائق راسخة في صدور اولي الهى فانا انا اذكر المعنى  
الأصلى النزول والورد الفطعي الورد فانه الحقيقة المقصود  
والمعنى الذي لا يسع لأحد انكاره وشهوده قوله جميعا حتى

لا يتباعدا

لا يتباعدا ولا يتناخر نفس عن هذا الورد المورود و  
المعين العذب البار لكل ظمان ودود الطالب للرفق  
وبالجملة ان المحضر الرحمانية والرحمة والحققة الفردانية  
والذات الربانية يحاطب عباده لأبرار وارفاقه الأحرار  
الذين طابت سيرتهم وحسنت سيرتهم وصفت  
حقيقتهم وانشرحت صدورهم وكلمت نفوسهم وان  
المالكة ارحمهم وزادنا فرحهم وانجلى ابصارهم و  
طابت اسرارهم ويقول لهم اعنصموا بجبل الميتين وميثاق  
المبين وعرواق الوثوق والسبب الأوفى والواسطة العظمى  
والوسيلة الكبرى حتى نأمنوا من شر والنفس والهوى و  
مهاوى السقوط الى الدركات السفلى والهبوط في وهدة  
الغفلة والعبي ان هذا هو الآخر الواضح اللائح الذي يشبه  
أمنرا و اذا تمسكنم به واعنصتم بحبله وتعلقتم باهدى  
رداء الكبرياء عند ذلك ينور وجهكم امام مشاهد الكبرياء

وتقلو كلتم العليين الوري جنود الملوك الابهى وينصركم  
 كتابه فوق الاعلان في هذا التفسير لعمرة لاولي الله في حجاب <sup>الابهى</sup>  
 بواسطه حضرت شهيدان شهيد عليه هاء الابهى عمده سادس  
 هو الله ارض الحباي الهمي عليهم هاء الله الابهى هو الابهى  
 اي ياران و معنوي ظهور نور فريم وحي نذير فيض شامل است و قوتي  
 جامع ظل ظليل است و حياء مجيد كلفه تير است و ركنه  
 نا جمع پریشان در سايزه عنايتش چون لؤلؤ مرجان دريك سلك  
 و عقد اجتماع نمايند و صدمه تفریق بگله توحيد بتديل كرد  
 و اطه تشيت موهبت ناليف تقصير شود و در جهان جوان  
 دانا تشيت و تفریق اغنام الهمي خواهند و پریشان خرب و نما  
 طلبند چه كه نا اغنام مجتمع و در ظل راي حقيقه محفوظ و مصون  
 و متمتع ثمری از برای هر هبانه جوئنه و فائده بجهت هم مهاجر  
 نيست چون تفریق کردند و هوسان ميدان باشد و هريك  
 چون غضنفر خو فخور شوند و بارزوی خویش رسند بغير

ب

سبب جمعيت علت صون و حفظ كردد و آنچه علت تفریق  
 سبب مخر و حيف شود مقصود اينست كه لباي الهمي  
 آنچه التيام بيشترايند شمعشان افز و خنتر كردد و غشا  
 آموخته تر شود معينشان كوارا تر كردد و نور معينشان  
 درخشنده تر شود چه كه هر يك عهد ديگری در جمع مزین كردد  
 و لبا و ابواب مقاصد جمع حب محض و استلاف صرف باشد و الا  
 مضرت حاصل شود و تفریق تيجي بخشد و فضي بر عكس كردد  
 نفس اسباب الفت علت كلفت شود ع رت و فوف  
 عبادك المنضرين بين يديك المضطرين اليك على الاقصاد و  
 الاقفاق و الالغز و الاستيناس حتى يذكر في آناه الليل والنهار  
 و ينالوا انك و يتلوا كتابك و يشوقوا الى خيطه و نديك و يتوا  
 الى شاهدك و ياتك ارب يسرا ما لهم و اشرح انشد هم بمورد  
 المشاق و اهل جوارهم و سر سرازهم مواهب نور الامان انك انت  
 حاكم يوم الطلاق ع بواسطه حضرت شهيدان شهيد عليه هاء



الاهی نمره سابع هو الله ارض خا الحباى الهى عليهم السلام  
 الاهی ملاحظه نمایند هو الاهی  
 ای حضرت احدیت پرستان معشوق دلجو میز و محبوب خوشخو  
 و مهربان دلسوز من و جمال شهاب فروز صفت رحمانیت الیه  
 و تربیت الوهیت الیه نری پرورده انواع لطف و عنایت الیه  
 و دینش نسیان رحمت الیه در داند آسا آنوقت صدق ناز و نعمت  
 نری پرورش الیدی و مظاهر احسان بی پایان بیوردی و جو  
 جمع پریشانی و کرده بی وسامانی زیر جناح پروراح حضرت <sup>شده</sup> حبا  
 منظر و کافه اسما و صفات و کالات الیه اشراق و تجلی الیدی  
 نا حقیقت انسانی مرکز سوحات رحمانیت و اوب عالم  
 بشریتی زین آیدن خصال و فضائل معنوی الیه ابر الیه او  
 الطاف بی پایان و عنایت غیر متناهی او در دلب دام هوی و  
 هوسه گرفتار و مانند بوم بد که بار بو خراب زار و دنیاى مر دار  
 ده مفتون اولدق بلکه مجنون اولدق تا عبرت الیا اولی الایضا  
 ع ۴ مهربان

ع ۴ مهربان رحمانم توفیق و قدر رفیق و رهبر اولم بخیر محمد  
 بشر و سعی مرغ بی بال و پر نمره ایرات ایدر و عاقبت خائب  
 اولور و خاسر اولور تا سب اولور بر عاجز فامر ز فامر ز ضعیف  
 نجف فقیر ز حقیر ز بیش فراید چه عون و عنایتی نره ز هر  
 الیه صون و حمایتی نره حصن حصین عالم اکبر الیه ع ۴  
 یارب بوجم مثل آسایا توب شعاعسی شش شست منتشر  
 و ظلمات دیجوری تجلی نور ظهور مضعل الیه بوجمغلی  
 یارب مرکز فضا بل الیه و بواجبى با رحمان مطلع احسان  
 الیه ع ۴ بواسطه حضرت شهیدان شهید علیهها، الله  
 الاهی نمره ثامن ارض خا الحباى الهى عليهم السلام الله  
 الاهی ملاحظه نمایند هو الاهی  
 یا الحبا لله ولولیا به نالله لحن ان السهمور فذکورت و  
 ان النجوم انثرت وان السماء انفطرت وان الارض فدر زلزلت  
 وان البحال فذسفت وان اعجاز القتل انفطرت وان البحار قد

سجرت يوم اشرفت الأرض بنور وجهها واضاءت وارعدت  
السماء وبرقت وفاضت بالماء النهر وفاضت وظهر النور  
النور المبين ولاح صبح الجبين وسطع البدر المنير وانكشف  
حجاب الخفاء عن الأصل القديم وبرز السر العظيم وشاء  
وذاع آثار ربك الرحيم ذم الفضل الخليل ويل للمكذبين وتساء  
للعانلين وذلا للمارقين الذين كذبوا بآيات الله وانكروا بآيات<sup>الله</sup>  
واشركوا بحال الله وجاحدوا برهان الله اولئك لفي ضلال  
مبين وانكم بالجناء الله وامنانتم فاشكروا على ما جمعتم تحت  
لوائمه واكمل هديكم نعمه والآنتم وافاض عليكم منصرفه وانكم  
من الظلمات واحاطكم الانوار والبهاء على كل ثابت ذو استغفار  
بواسطه حضرت شهيدان شهيد عليه هب الله لاهل بيته  
هو الله ارض خالته الم يعلم هب الله لاهل بيته هو لا اله  
الهم بالله وسيدى ومقصودى انك لتعلم من تعلقى و  
شدة حبي وعظيم غرامى وكثرة ولوعى بعبادك الذين تجرعوا  
من

من كأس عرفانك وسكروا من سلاف احسانك واستهفوا  
سهام الاله في سبيلك ورضوا باشد الانذار في محنتك وذموا  
سم الردى في اثناء امرك واحتملوا المشاق في اعلاء ذكرك وصبروا  
على شوائب الاعداء في الكبول والوفاق في اعلان ظهورك واصطبروا  
على شوك الفناء وناوا الغضاه في اثبات دينك وتجلدوا عند  
الاستغراق في بحر البلوى في نشر نجاتك وبتوا على عهدك و  
ميثاقك اى رب ايدهم بناسيات غيبات حنينك ووقفهم  
بتوضيحات ملكوت فرديتكم واشترعوا لهم في مشارق الاله  
ومغاربها بقونك وروح اعمالهم في الافاق بقدرتك وان  
مصباحهم في زجاجة الامكان بنورك وفجر بناسيتهم بمياه  
عرفانك ونور وجوههم بنصرة رحمانيتك وسرفلوه بمبلا<sup>حظة</sup>  
ايات وحدانيتك واجعلهم من ايمانك الكبرى وحجج الفاطمه  
بين الورى انك تعال الماشاء وانتم يا ايتها المضطربين بلغى  
الاشواق والناظرين الى ملكوت رب المشاق احسنتم احسنتم

بما بستم وصبرتم وتجلدتم وتوكلتم وناسيتهم وناسيتهم وشكرتم  
واجترتم واسئل الله ان يمدكم ويعينكم وينصركم ويخذي اعدائكم  
وينشر اثاركم ويجعل لكم لسان صدق في الآخرين صوف ترون  
امواج بحر الرحمة وقيون بنسائم الرأفة وتجرون سبع النعمه  
وسطوع النعمه وهبوب النعمه ويزرع النعمه وشيوع النعمه  
ونسلا الدر الخزون وهنك الاستار وخلع العذار ظهور  
الاسرار وطلوع الانوار هنالك يفرح الثابتون وينسى الراحون  
ويغبط المترليون ويحيا مال المتردين ويهلك الناقصون  
المضطربون ع جانا غلاما على جها الله لاهي هو لا بهي  
اي بنده الهى انجز بفرزند هوشمند مرقوم نموده بوديد ملاحظه  
كرديد لهذا جواب مرقوم ميشود اهلها بايد مظاهر عصمت  
كبرى وعفت عظمى باشند در مضمون الهى مرقوم ومضمون  
آيه بقره سى چنين است كه اكبر بات جمال بانبج جمال بر ادنيا  
بگذرد ابتدا نظرشان بان همت نيفند مقصد اينست كه نيز به  
وتقديس

وتقديس از اعظم خصائص اهلها است ورفات موقنيه  
مطهره بايد در كال نيزه وتقديس وعفت وعصمت ستر  
وحجاب وحياسه ورفاق كردند تا كل برباكي وطهارت و  
كالات عقيبه ايشان شهادت دهند زير ذره از عصمت  
اعظم از صدها رسال عبادت و در اى معرفت است اللهم آ  
عليك من عبدك المباع هو لا بهي

الهي توبينا و آكاهي كه ملجأ وينهاى جز تو محسنه و رحيم و  
بغير سبيل محبت راهى نپموده و بنويم در شان تبه و نا  
ديده ام بصبح اميد الطاف و نهايت روشن و باز و در  
سحر كاهى اين جان و دل پر مرده با دجمال و كالت حرم و دستا  
هر قطره كه بعواطف رحمانيت مؤيد بحريست سكران و هر  
ذره كه بغير تو عنايتت مؤيد آفتاب است در پخشده و تابان  
پس اى يك بزرگوار اين بنده پر شورش و شيداراد و پناه خود پنا  
و بردوستى خوش در عالم هستى ثابت و مستقيم مدار و اين مرغ

بی پروبال راد را شیان رحمانی خود و بر شاخسار دروغانی خویش  
مسکن و مأوا و عطار شمع ع هوشی  
پاکیزدانا جمیع پریشان تو بیگانیم خردیشان تو اندوهام  
سخله برافروزد بجز دهام دهارا با تش همت بسوز هم  
هستیم آشنای روی تویم و سرکشندگی تو بیچاره ایم  
و آواره افتاده ایم پراه و ناله ذراتی روی در هوای تو اوج  
یافتیم قطراتی روی در موجیم تو شناقتیم این خفتگان را  
بیدار زها و این آوارگان راهوشیار و این ستیاریهای با شتر  
اخزان خاور کن و این کاههای بی شمر را در دستان بادور  
اگر چه ما موران ذلیلیم اما تو سلیمان پر حمت لطف جلیل  
اگر چه ملخوار و کم کاریم اما تو بزکوار و آمرزگار در استعدا  
و استحقاق نظر همفرا و در تعینات و غالبیات ما لطف کن  
در فضل و جود خویش بر بسکانه و خویش نظرنا اگر موج دریا  
بخشش و دهنش اوج کرد عالم آفرینش را مستغفر قناید اگر

انوار

انوار ساطعه خورشید امرزش بد رخشد ظلمات حال که  
سیئات و خفیات را بر توی میو نماید تجلی فضل و آه  
طهور است و فیض اصل صبا کاس کان خراجا کافور  
ان مر آلوده را پاک نماید و این در افسردگی و غم را چابک  
افزودند و جلاله ای پروردگار این همه و وفای را  
کلمات نامان کن و این کلمات جمله را ایات با امرات تابع  
بالغنه کردند و رحمت سابقه حقیقت نافعه شوند  
و غمت سابقه مصایح عا لاکرند و مفاتیح ابواب تقی  
نجوم هدی شوند و رجیم نفس هر حق ناقصه  
کردند و عروق شرابان نابصنه استیا و بوستان تو شوند  
و از هزار گلستان تو ای خدای مهربان این مع پریشان  
هرایک از کشوری و بعضی و مرزی و شوری یک شرف  
و دیگری غرب یک جنوبی و دیگری شمال همینان کن این  
بیچارگان را در ملک ادنی در اشرف نقطه از تری بیدار بقاء

علیجمع فرمودی امید داریم که بفضل وجودت و عنایت  
 و موهبت در اشرف نقطه از ملکوت اعلی جمع فرمادی  
 ناکل در ظل سدره منتهی بیاد ارمیم و نعمت فوزی بفرمائی  
 کریم رب بحق ذلک بفضلک وجودک ع هو الله  
 پاکیزه انامیثل وما سئلک هنا خلد و نداء وحده لا شریک  
 لک لا میثلک لا شریک لک تغرث فی الوهینک  
 و دیوبتینک و تعزرت بوحده نیتک و فدایتک کل  
 عبادک و ارقامک و ایانک الذلله علیک فی ملکوتک  
 لیس لاحد وجود و لیس لاحد شرم و دین ظهورک و یوم  
 بطونک و زین اشرفک و یوم فرقتک کانت فی محکم  
 کتابک عباد مکرهون لایب بقونه بالقول و هم بامر بحیوان  
 ثبتنا اللهم علی دینک القویم و صراطک المستقیم استغفنا  
 علی الهد و المیثاق و اجعلنا من اهل الوفاق عبد المباع  
 نرج احباء الله علیهم طهاره الله لا یحیی هو لا یحیی

ای اجای جمال رحمن جمعی حاضر و حضرت زین العابدین  
 نیز ناظر و از خارج بعضی در محفل داخل و غذای ظهر  
 مهیا و صالح آقا بجهت تناول غذا مثل محصل و افند  
 این عبد بنکر یازن الهی مشغول و بیاد درستان معنی  
 مالوف و مستبشر و فلم در تحریر و لسان در تقریر و  
 در نضاع و ترتیل آیات اتمال مشغول و مشغول و مندر  
 کدای پروردگار این نفوس آشفته روی تو شوند و لکنند  
 کوی تو و عاشقان خلق و خوی تو سرمست جام تو شوند  
 و پرندهکان بلم تو مرغان دست آور غنای غنای و بلبلان  
 شیدای کلهای حقیقت تشنگان چشمه رحمت  
 و آوارگان اقلیم رحمت ای امرزگار گاه بندگان غفران  
 نما و پناه بر پیکارگان بخش توئی خدا مهربان توئی  
 صاحب عفو و غفران ضعیفان را قوت بخش و  
 علیان را شفا عیانت کن و مستمندان را جسد فرما

افسردگان را اشغال بخش از شرافشان عظیم محفوظ و  
از صدمات آفتان شدید مصون بدار برده و میثاق  
مستقیم کن و بر پیمان و ایمان مستقیم در نظر ملکوت  
اجابت فرموده و در پناه جبروت ثلاث مادی بخش  
توئی مقدر و توانا توئی شنونده و بینا باری ای اجزاء<sup>الله</sup>  
بییقین بداند که در تربت مبارکه از برای شما انبیا<sup>ع</sup> طلب  
مینمایم که در صون و حمایت حضرت احدیث مصون و  
برضای حق موقوف گردید و الهیاء علیکم اجمعین ع

هوای بی

ای خوش لب هر لبی که در ستایش و نیایش خدایانند از نیایش  
جهنیش آید سخنش چون آب زندگانی هر خوش است و دلش  
آواز سرش اگر نشنید بیدار نه نشاندش آشکار است  
اچو کفّی و درستی و براری و نیاز آواز بروردی در درگاه  
یزدان بسپارید آمد روی تو خوش خوی تو خوش گفتگوی  
تو

تو خوش بیک یزدانت که پیاپی از آسمانست سپا  
سپهر برینست که پشت دوستان دلبز پرده نشایست  
دینش بر بخشش خداوند مهربانست که چون بازان بیایا<sup>نست</sup>  
پیر امید و بارش و چشم بیدار دار بزودی نشاندش  
در روزگار دلکش بیدار کرد و چشمش روشن کرد و درها  
کلشن شود منزه شود کرد و سخن نغز گفتگو پر تو  
آفتاب عالمنا بکرد و روشنی راه درخشنده در کنگره  
مبارکاه هر بار درین کاسی شیرین کند و دهانی پر از انگبین  
انیدم که تو مستکین دمی و زندگانی<sup>نست</sup> با بان و شبنم  
جانت روشن باد روانت کلشن و دلکش کلشن و چین  
هم برادران فارسیان که از باره نوش سرمستند و از پر تو  
آفتاب یزدان نابان و روشن یاد مینمایم و بسیار آردند  
دیدار رخ فرخشان مینمایم در دو پیام برسانید ع  
و جناب میرزا یونس علیه السلام<sup>ع</sup> هوای بی

ای ماهی دریای بیابان حضرت یونس علیه السلام چون  
مونس درون حوت طایع و عناصر شد و در ظلمات بحر  
امکان متلاکشت یعنی از عالم ملکوت وجود کلا نوار  
لامکانست جدا شد و در چنین مکان موجود کرد بدین  
حقیقت ذوالنون کینونت شاخصه او و حوت حید  
عصری و هیکل بشری و حقیقت ظاهره او و بحر عالم  
امکانست و شئون ظلمات اکوان و چون در این نکاه  
ننگ و تاریک افتاد از حقیقت جان و وجدان ندا کرد  
بجانک اتی بتت الیک پس تو کرد در فر این دریا افتاد  
فصرع و اینها لنگر رخ بساحل جانگ کتی و در ظل  
سجده مبارکه که راحت جان و آسایش وجدان است داخل  
شوی و الهیاء علیک ع  
هو لابی  
ای من الله تو یاد کار فتح اعظمی و بازمانده ان روح معظم  
پس بخلف و خوی او محسوس شو و بصفت و سمع او مشهور  
ان هر در

ان سرور برار لیل و نهار بخدمت دوستان احرار نشد  
نفحات ازهار و مرور نسیمات انهار مشغول بود تو نیز  
آهنگ او گیر و روش او بپذیر در شب و روز چون شگاف  
نور برافروز چون شمع سرور بسوز چشم از دو جهان بند  
ناگوار ملکوت بدست آری و مرغ دست آموز کردی  
و در محال ما الرحمن سبب نذکر بشوق و شور شوی  
هو لابی

ای ابراهیم ستمی خلیل رب رحیم همام تو چون در سنا  
آسمان نظر نمود بجهت نبی قوم خویش که عقیدت حقیقت  
تأثیر اجرام سماویه داشتند هذار بی فرمود و چون اقول  
که لا احب الا فلین گفت پس طلوع ماه تابان شد باز بجهت  
ایقظ غافلین هذار بی فرمود و چون غروب کرد لا احب الا فلین  
گفت پس ظهور خورشید در خشان گشت باز نبیها التحمیر  
هذار بی فرمود و چون اقول بود لا احب الا فلین فرمود

پس چون کل حقانی امکانی را در ظهور تجلیاتش  
افق تقدیس جو وفانی مشاهده کرد توجیه بنظر اکبر  
فرمود و گفت ای وحی و وحی الذی فطر السموات  
والارض خیفامسلاً و اما انما من المشرکین حال تو نیز  
ببارکی همنامی از بزرگوار چشم از جمیع کواکب لیل و نهار  
پوش و با فنا جیتی که الهیته که از افق توحید مشرق و  
لامع است توجیه نما و ان کله جامع الیوم امر جانان  
که محیط بر جهان افشاست و نورانیت وجود بدو طوع و  
ظهور و بروز آنست الیوم جمیع خفا و غایب و کیهان  
مجرده بمنزله بدو راست که باید انبساط نور از شمس الهی  
و کواکب لامع شریعت الله نمایند و آخر تقابل بیشتر  
انوار بیشتر لامع این فضل و موهبت که از افق توحید  
ظاهر و باهر است قدرش را باید دانست و حرزش را باید  
هر موسی هارونه و هر سلیمان بوی سیم مشکبارانه پس نا

جان

جان باقی و جانان با موهبتی عظیمه و تدومین  
باید همتی نمود تا نصیب او فر برد بهره اعظم گرفت  
۴۴ هوای  
ای گلشن یاد پیما اگر چون باد باد پیما بیای و لایذ  
جام الهی پرست و یاده پیما بیای پیمان پیمان الهی پرست  
گیر و عهد السن بخاطر آروی پرست شو چشم  
از دو جهان پوش و جان در ره جانان بنار کن  
خوشتر دی اندم کیم عنایت بجوش خورش آید و  
سبغی از فیض دریای الهی جانان مشافان رسد و دل  
غم گوی دوست کند و روح آهنک صعود بهار  
اعلی و ملکوت الهی نماید و میدان خدا شنابد و تقریباً  
خود رهایی شوق و اشتیاق بدود ای ذبیح الله  
زقربان کاد عشق بر مگرد و جان بدو در راه عشق  
چهار لگدم است اندم و چه های اون ساعتی است





و یا ناز و نعمت طلبیم چونکه کل رفت و گستان در  
گذشت نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت  
باری بشهادت اجابت بکنندید و روزها را  
در نفع و ایستمال در حالتی باشید که از این عالم بگذر  
ببخیر کردید جزاوندانید و غیر از اولشناسید  
و جزا و جویند و نپرسید و الا افریت من انزل الله  
هواه این جهان تراب در بای سرابست نه آب و  
شراب عالم خیال است نه جهان آمال مجاز است  
نه حقیقت و حجت است نه رحمت نفیست  
نه نعمت غنیمت این بساط منظوی شود و  
این اختران متواری از حقیقت حیوة فانی انشاء الله  
باوج رحمت جاودانی پرواز نمایم و از جهان و جهان  
بی نیاز کردیم این جهان در نظر جاهلان که طیور  
توانند دشت و صحراست و کلکشت و دریا

اما

اما در نظر مرغان چمنستان الهی قفسی نیک و آشیانی  
انعام و سنک ناچندان جاهای پاک اسیر آشیان  
خاله و نایکی این طیور فدر در این کلخظن ظلماتی مستلزمی  
حرمات و محرم از فیض روحانی و نور وجدانی  
ای پروردگاری پناه آوارگان تو آگاه نغان و راه صحیح  
عنائی فرما و رحمتی کن ناچاهای مشنانان بملکوت  
احدیت بشناسند و ارواح آوارگان در سایه رحمتی است  
فوق پر حجت چنان بگذرد و حرمان و هجران روان را مرده  
و پزمرده نماید پس ای خدای مهربان ناییدی بخش و تو  
ده ناز این دام و دانه برهیم و باستانه رحمت پریریم  
و در شاخسار وحدت در صدیقه عنایت با نواع الحان  
بحاکمه بیعت مشغول کردیم یاری اجمالی الهی باید بود  
و عنایت غیر مشناهی حالت و انجذاب و انقطاعی مشغول  
شوند که شمع روشن سخن عالم انسانی کردند مظاهر

اخلاق رحمانی باشند و مطالع انوار و جلال در صد  
وصفا ایات کبری کردند و در مهر و وفار ایات عظمی  
سبب راحت و اسایش جهان آفرینش باشند و علت  
عمران و آبادی کشور و اقلیم کردند در اطاعت و خد<sup>مش</sup>  
حکومت مشار بالبنان باشند و در صداقت و حسن  
نیت مشهور و معروف نزد سروران و باندگان خد  
از هر ملت و امتی دوست و مهربان در صنایع و  
بدائع استاد ما هرن کردند و در زراعت و تجارت  
فائق بر هکان مخضرانکه باید حضرت احدیث و اهالی  
ملکت کل از اجنای الهی راضی باشند نه شکی ممنون  
باشند نه نحون چه اساس امر الهی اخلاق رحمانی<sup>ست</sup>  
و بنیاد بنیان نردانی شیم و روش روحانی در استان  
چون باین موهبت عظمی موقوف کردند شاخ هسته  
بار و رکود و ایوان که همان جهان انور شود و الا ظلمت

اندر

اندر ظلمت است و نکت اندر نکت و غفلت اندر  
غفلت اگر از عوام خذله هزله حرکت اعتساف  
مشاهده نماید برافها مگیرند و خجالت انها را  
نپسندید چه که نمیدانند و مطاع نیستند که در  
هر عصری از ستما کاران چنان جفا بر اولیای  
ربانی وارد گذاستم رو دارند و جو رو جفا می  
میدارند جفدها بر باز استم میکنند پرویش  
بیگانه میکنند که چرا تو با داری زان دیدار  
یا ز قصر و ساعدانم بر یار جرم او اینست کو بازا<sup>ستند</sup>  
لبس غیر خوبی جرم بوسف چیست لبس  
دشمن طاور آمد پیر او ای بسا شدرا بکشند فراد  
حضرت روح الله عیسی بن مریم را اسرائیلیان  
انچه طرز و تصریح می نمودند و اذیت و جفا میکردند  
و سب و شتم و لعن و ضرب رو امید داشتند آنجا

بلك دعا و مناجات می فرمودند که ای خداوند این  
نفوس نادانند و از حقیقت مقصود جاهلان  
چون ندانند چنین کنند و اگر بدانند نکند پس  
ای خداوند آفریننده گاهشان بیامرز و ای یزدان  
مهربان از تصورشان درگذر اینست صفت  
مخاصین و روش منقطعین از خدا بخواه که این  
آوارگان نیز ناستی بان روح مقدس روحی الفدا  
نمایم مظلومیت موهبت الهیه است و صفت  
مظاهر احدیه حضرت نور حدیقه مصطفی و نور  
حدیقه مرتضی جناب سید الشهدا و عیسی ابن مریم  
و اکثر انبیا و اولیا روحی لهم الفداء در کمال مظلومیت  
جام شهادت نوشیدند و زهرها لکت چشیدند  
و بمقصود خویش رسیدند حال ملاحظه فرمایید  
دیدند جمیع از این عالم بجهان دیگر رحلت نمودند

ترجمه

نصدemat خاصان خوابی نراخت ستمگر  
نلحق نمرسک چشم مظلومان برقرار و نه  
خوشی قلب جاهلان نمان شهد و شراب و  
شکر و کباب و شاهد و شمع جهان ناب باقی  
و نمان شام مظلومان و آه ستم دیدگان و حشر  
آوارگان و عسرتی میان باقی جمیع منتهی شد  
وله ملاحظه فرمایید که چون نام سید الشهدا بر زبان آید  
دل زنده گردد و جان بشمارش آید روح را وجود  
وله حاصل گردد و روزی صد هزار گرسنگار میمند  
نام مبارکش سیر گردد و صد هزار تشنه سیراب شود  
این آثار بن کواری او در جهان تزلزل است دیگر  
ملاحظه فرماد روح عالمی و ملائعا لچه خبر است ناری  
این مسئله مطول شد حقیقت حال مشهود و واضح  
حال با عوام کالهوام کاری جزو عاندانیم و امید داریم

کس و ران حکومت و ارکان سلطنت تا هر منافع  
و فقر عملی سوء و مردم بی شعور را بفرمایند  
زیرا اینها کم کم جاسارت را مزاد نمایند و بشو و بشیز  
و رعایای صادقه حضرت شهریار را دست نظا اول  
بکشایند عاقبت بر نفس عکرمت بشوید و درخته  
در بنیان سلطنت انگنند فقر عملی با بنط انچه محض  
تحقیق نفوذ است و قوت و شهرت در هر شتون  
نادیکران بفراسند و اطاعت و انقیاد نمایند و بدین  
تمام امور را در کف اختیار گیرند و هر چه بخواهند بکنند  
ملاحظه نمایند که روش و طریق علمای سوء مسلک  
دیقنه و طریق ترویج شر بنه الله نیست و سلسله کار  
و عطف و حصول ثروت و عزت است و از این روش  
و حرکت بفرصت حاصل نکود آیا این سلواک مواحق  
مسلک اولیاست یا مطایب شراب بنیا حضرت سید

الشهدا

الشهدا و انهم هدی و سایر اصفا از عزت دنیا بیزار  
و از هر چه غیر رضایت پروردگار در کار بودند حال  
این علماء آملی دارند جز رضایت حضرت ذوالجلال  
که گمان درنده اند شبان انعام شده اند و بندگان  
خونخوارند ارباب دستان ادیان کشته اند زانان  
حسودند بلبان حدیقه وجود را ظلم و ستم روا دارند  
و کلاب عوفند آهوان بر وحدت را صد گونه بگند  
مشهور کنند پس ارکان حکومت اعمال حضرت شهریار  
کنشند از عدالت بین رعیت هم میمالک دار و اندر عا  
علمای جاهلین فرمایند و همانند رؤسای جاهلین  
دست اینگونه نفوس چون ذنابصار به را از نظا اول باز دارند  
و بجهت این فتر باغی را منع فرمایند و آلا روز بروز بیصبار  
افزایند و در امور محاکم مداخله نمایند و ملک و کشور  
برهم زنند مثلا ملاحظه فرمایند چون امنیت و سلامت از

ملکت مساوب گردد و قوه محافظه مغلوب رعیت  
هیئت بمالک خارج نماید و اصل اطاعت راه غریب  
چنانچه از و نافع خراسان جمع کثیری هیئت ترکستان نمودند  
و حکومت اسنان در نهایت رعایت و حمایت بندگان  
یزدان این یک ضراب ضررهای علمای نادان زیر اعلام است  
مکارین و دولت خورد و سبب عزت و راجت اهالی  
مملکت گردد نه جاهلان در حدیث است اما من کان من الغفاه  
صاننا انفسه حافظا لدينه في العالمه مطيعا لامر مولا  
فلمعوام ان يتلوه ماری مقصود اینست که مر از زمان درگاه  
اعلی حضرت شهریاری باید حکمران بر کشور و بشر باشند نه هرگز  
خونخواری و مردم آزادی اما ستاینده که در حق آن شخص  
فرموده بودید صیغ و مقبول و با بندگان ذات محترم و بیگانه  
در دانه صرف حکومت صنعتی اعظم ستاینده است آید الله  
و شکره و ابد عزه و اقباله فی الدنیا و الاخره اگر حسن نایب آن

دیگر

دیگر دیوان عدل و انصاف بنود آن فاجعه عظمی لعن الله  
من ارتکبها عبا دشمنان بیگانهان میرسید و ظلمات روی  
مظالم و انبیا و ناک میگرد شورشیان چهره و محفوظ و مبرا  
و مستور میمانند و مظالم و این عمل شیخ و ظلم صریح و بد  
بختی عظیم متهم و بدنام و مشهور میباشند و از روز ستیخ از  
این بهمت شدید و فضاحت عظیم نجات نمیدینند لهذا خدا  
نمایان بدیوان الحرف فرودند و یادش انشاء الله استقر در  
ایوان بلندیز دانستای پروردگار شهریار جدید و اناج عزت  
سهمی بر سرین و بر تخت کامران مستقر و ما را ان شخص خطیر بر  
ندیر را بر صند عدالت و عزت و موهبت استقر بخش  
توفیق ملکوتی و دادار و تأییدی لاهوتی از زمان فرزند کیش را  
بمشابه روح در جسم کشور ناز کن و حکمت حکومتش را در  
هیکل انیم چون عرق شریان نابض فرما محفوظ و مصون مدار  
و موفق و مضمون کن خلاصه این آوارگان فداین همه را میبایم

و این حمایت را در اموش بنمایم جمال مبارک هفت سال پیش از  
این بعد از ظهور همتشان در حق بیگانهان عنایت فرمودند  
و دعای خیر نمودند این دعا تا اثرات عظیم خواهد بخشید و  
بنابراین عجیبه مؤتی خواهند گشت و هذا وعد غیر مکتوب  
حق پیش از صعود باد و شخص از اجساد در حق از ذات محمد ص <sup>له</sup>  
فرمودند و با یک پیغام دادند که بالذات برسانند و یا خود بنکارد  
یکی از آن دو شخص ناسید علی اکبر بود و اگر فیض حضورشان را  
ادراک فرمودید عرض کنید که در مدت هزار و سیصد سال  
هجری ملاحظه فرمائید که چه قدر روزها و امانها و عظام و روزها  
در دنیا آمدند هیچی جز اثری و خبری از هیچیک نیست مگر  
سرورانی که حفظ و حمایت انعام الهی نمودند و بیداد مظلومان <sup>ند</sup>  
و داد مستدیدگان نمودند خاصه روزانی که باستانه احدیت  
خدمتی بنمودند انسروران رویشان چون بدر منور <sup>نشان</sup>  
چون عطر معطرو نامشان در جهان ملک و ملکوت مشهورند  
زمانی

زمانی که حضرت اعلی و جلاله الغداه در اصفهان تشریف  
داشتند و حضرات علما علم طخیان برافراشتند مرحوم  
مغفور و معتدله الدوله منوچهر خان چند روز محافظه حضرت  
فرمود و بخدمت پرداخت در بعضی از رسا از آن که خبری از  
او فرمودند و ستایش کردند حال بدقت ملاحظه نمائید  
که آن وزارت و دولت و مکت و ثروت و شکوه کل بسا  
رفت و رجات و مشقات هدر داده شد و اثری باقی نه  
مگر این همت و خدمت جزئی چون باستان احدیت بود در  
دیوان الهی ثبت شد و آثار نورانیتش در افق عزت سرمد  
واضح و روشن و عیان در جهان ملکوت مستقر بر سر  
بزرگوار است و در عالم ناسوت نام مبارکش در جهان و کیهان  
برقرار و باقی باری هاشب و روز دعایم بنمایم که نایدات  
الهیة <sup>توجه</sup> رخشده ناج شهر یاری کرد و توفیقات حمدانی از خیر  
رخشده مرکز خیر خواهی و بعنایت آن ناخدا <sup>بزرگوار</sup>

کشور و اطمینان رسک ممالک روی زمین گردد و کوکب منیر  
امن و امان طالع و لایح از افق ان ملک عظیم شود تا بوم  
دبر و محور گردد و بینان ظلم و تعدی مطور انحضرت باید در  
هر موقع و محل ناس را نصیحت نماید و نادانان را بصیرت بخشد  
که جمیع عالم الیوم در خدمت دولت خویش جانفشانی نمایند  
و شب و روز در نهایت همت و خیرخواهی عزت دولت را  
سعادت عموم دانند و شوکت سریر سلطنت اعظم و سلسله  
معورتی مزبور بوم شمرند لهذا بر عظمت و اقتدار در افق  
ان ملک روز بروز روشن تر گردد و سعادت اهالی بوما  
نیوما بیش تر شود از عساکر و طغیان بعضی بجزان در ملک  
العثمان و بدخواهی دولت و خیانت بسیر سلطنت ملاحظه  
که اهالی ملک چه قدر ذلیل شدند و در نظر جمیع اهل عالم چگونه  
حقیر گشتند عزت اهالی محو شد و شروتشان بر باد رفت  
ذلتشان شد بد شد نکبتشان بدید گشت بر این دلیل

مدر

قدر این شهر بار را بداند چه که مهر است و محتاج این زمان  
عادل و داد پرور است عاقل و معدلت کستر در مدت  
مدید حکومت آذربایجان چون پدر مهربان رفتار نمود  
و بوسلک نویسر و ان حرکت نمود این همان سرور رعیت  
پرور است سالار ولایت بود حال بعون الهی شهریار گشت  
گشت خلق همان ظرافت و خوی همان خوی همان می  
و سبوهان سبوه الحمد لله از روز ظهور شهر یاری آثار بر  
و رعیت پروری ظاهر و عیان دیگر چه چیز خواهد پس ای  
اهالی یکدل و یکجهت گردید و خیر خواه و در اطاعت کوشید  
و نوایمی خیر بنا علی حضرت شهر یاری را خدمت نمایند تا در جمیع  
مراتب ترقی نمایند و از جمیع مضرات توفیق قلم بگفتان بقدر  
حضرت دوست که این عبد حین زیارت عین صبا و که بکمال  
عجز و نیاز و علم بکم و سریر اجباری را نایب و توفیق مطلق و الهی  
علیک و علی کل من ثبت علی الميثاق ع هو الایهی



بالحب آل الله واصفيا له وسخذه في فحانه اكره ذرى منكر تمانيد  
و در حقیقت امور نذر بر و تعمق کنید ما را خطه می نماید که در  
دریای بی پایان لطف و احسانی غوطه ورید و در چرخ جنت  
رضوانی خلد ناجی صبح بجا هر ملکوتی بر سر دارید که از فرقی  
فرقان بگذرد و ضلوع در بردارید که از ضل و شیات سلطنت  
فرق دارد زیرا هر نایج بنا را چ رود و این نایج چیزی سرچ در  
و نایج ابدیت و سرمدیت بد رخشد و هر دو پای زیبایی و  
سندس و استبرق عاقبت گفته و عتیق و پاره پاره کرد و لی  
این رده غم و روز بروز رونق و لطافت افزاید و قامت  
لا یسر با اعتدال هلال به مال بیارید پس شکر آن این اکلیل جلیل  
که بر سر دارید و یادش این رده عظیم که در بردارید در عبودیت  
آستان مقدس با عبدالمهاشریک و سهیم کردید زیرا نزد او دینیم  
پادشاهی با پسران آستان مقدس است و انفس حجابنا فی عبودیت

درگاه

درگاه جمال قدم و این عبودیت شرف نفاست و انامه بتیاست  
و مشاهده آیات و احداث است و تفسیر کلمات است و ترویج  
بشارت است و کشف جانات است و خرق حجابان اهل  
احقاب است و تبلیغ امر مالک اسما، و صفات استماع  
هو القیوم مفتیان  
الحمد لله الذي تجلي بجزاله وكشف الغطاء عن وجهه جلالة  
و اشرف بنور وصاله في سنيته ظهر و اسماؤه وصفاته و  
استنصا، حفائق الكائنات واستنار كينونات الانفس و  
الاتفاق من ذلك الاشراق واشتغال النار الموقدة الالهية  
في ائمة اهل الوفاق واستنير الفاوب الصائفة في يوم  
هذا المشاق وسالت العبرات مسرة و فرجاً و افاضت الامان  
و انبعت الحقايق المكنونة المصونة في البقعة المباركة يوم  
التلاق و انجذب النفوس الطمئنة الراضية الرضية الخيرة  
الأحذية بشنون تقدست و تفرقت عن احاطة الأبعاد

والأعداء والتخيز والشأ، والبهاء المشرق من مطلع شمس  
على جوهري الشقي ومطلع المشل الأعلى ومركز سونح الأسماء النفا  
عن كل نعت ووصف وثناء، وفي عام الأندلس، الجامعة للخصاف  
الغيبية المستورة عن ابصار اهل النهى الكائرة للخصاف الكو<sup>تة</sup>  
في عوام الأبداء والأخراع وانه لبا الأفق الأعلاني فجان مجوب

الأبهي ع هو الأبهي

يا ايها الخدب من نجات نجت من رياض معرفت الله  
المتبشرة من انوار سطعت ولعت من نه ساطع الفجر في  
افق ملكوت الله توكل على الله ثم اشر شرع سفينة النجا  
في هذا البحر الملائم الطعام الزاخر التواج وسر في قطب  
الجار وفلمن الأسرار وتفرج في العمق الأكبر ليرى اياها بظلمان  
وشؤونات زاهرات حتى تصل الى شاطئ الملكوت ساحل  
رب المحرور ما من البقاء عالم العار، ملاذ الأولياء، ملجأ الأصفياء  
عرش الرحمن الذي عليه استوى ليرك ايها المشتاق الى مقام الفتر

والوفاق

والوفاق لو يصل الى ذلك الساحل الأهل والمكان القديس  
المنزه عن ادراك كل طالب وآمل لنرى نفسك نوراً  
لامعاً وشعاعاً ساطعاً ومجرزاً خيراً ونجماً زاهراً وعينا  
تابعاً وسحاباً ناصباً وحديقته ونقطة وبركة مندفقة  
ولسليماً لطيفاً وروحاً فديتاً ع هو الأبهي

الهي الهى هذا عبدك الذي تضى لآيمه هانما في هيام الأشتيا  
وأكنا في بيدا، الفراق منعطشا الى عين الوصال ظمناً  
للعذب لغرات من الكورث والتسلسيل في يوم التلاق  
الى ان دار به الأدوار وطوحت طواح الافذار الى تلك  
الديار ووقفنا بالحضور في محفل احد من اجباتك السلع  
النائح المنادي في نادى باسمك المناطوق في كل جمع بشناك  
الوائف حيوته لاعلاء كلمتك ونشر طيب معرفتك الخدب  
بنحانك المشعل بنار محبتك الموجر وجهلك المشتهب  
بنيرك فرفك المحترق زاوية المحول من شدة الوطأة عليه

من هجوم جنود طغاة مملكتك فاستنصأ من مصيابه  
 واهندي بادهدايت ونور نبراسه وسمع منه كلامك  
 وعرفا يانك ولجئ لندائك وامن بظهور انارك ايرتبا  
 وفقته هذه الموصية الكبرى وايدنه هذه النعمة والآلاء  
 اشدد ازوه في امر الذي لا يثاومه قوة اصل الارض واجعله  
 آية من الآيات الظاهرة الزاهرة الباهرة في الكور العظيم  
 انك انت الرحمن الرحيم هو الأسمى

فالله سبحانه وشال في كتاب الحكيم يوم يقوم الناس  
 العالمين اعلم بايتنا السالك في المنهج التويم والمنوجه  
 الى وجه ربك الكريم ان المظاهر الرحمانية والمناجع القدسية  
 والهيكل الصمدانية ومها بطوحى ربك في العوالم الروحانية  
 لهم بمنزلة وصفته ورضت وخصوصية بالنسبة لشؤون  
 دورهم واستعداد عالم الكون واستخفافه وقابلية وتعيينه  
 من حيث المراتب في الوجود وانفعال الشمس في منقطة البروج

فالشمس

فالشمس في كل نقطة من نقاط دائرة الأبراج لها شأن معلوم  
 وتأثير محتموم وتجلي صفات وينفادت عند ادراك الأرباب  
 والواقف بواقع الخيوم ففي نقطة ظهره بقعة الجلال  
 وفي نقطة شرقه سما الجبال وفي نقطة مطاع بنور الكمال  
 وكذلك شمس الخليفة لها تجلي خاص في كل مطاع من المطالع  
 الخليفة والبروج الكريمة وطاخره وورودها في شمس  
 وسعاع وقوة وصيا ونأثير ونديرة وتقدير في كل شمس  
 من المشارق الآتية وافق من افاق الرحمانية واما في هذا  
 الظهور والبرج رحمان الهى والكوكبية اعظم لامع مشرق  
 لامع واخمس سحاني هو الأسمى

اي سئله محبت الله حضرت ابى الفضل انرجان  
 حسن توجه وفرط شغف باخنا بسنته كد توصيفه قون  
 نمود كاهي فرمايند كدان سر شسته كوي الهى است وكوي <sup>سند</sup>  
 كد اشسته وشيدانى است دوى ذكر كنت كد خورشيد <sup>سند</sup>

ووقتی ستایش نمایند که تا ترا نشود جدا از است  
 نوبتی بستاند که جام عطا بریز است و دی بر ایند  
 که تراندش فرح انگیز این کشته خدای محبت الله  
 منتظر ظهور این ستایش و محامد و منحصدا سطوع  
 و بروز انوار مقنبت از جاوه طور و لغت نور بار  
 افسرده مباش پیر کرده مانین محمود مشونا مقام  
 پیرای خودت هطال با چشم بود موهبت بری این  
 عسر عید و قرن جدیدت فریاد است جمدی کن  
 سعیدی بنا نادراین موسم بهاری و فصل ربیع روحانی  
 نهال رفیع بدیعی کردی و سبز و خزه شوی و شکوفه  
 باز کنی و باز و ثمار آبدار بدیعی و آیت سدره منبر کرد  
 و روایت ما لا اعلی و الله اعلم علیک و علی کل عبد و اب  
 هو کلا بهی

نورهدی تابان شده طویقی رخشان شده  
 موسی

موسی همان پویان شده کسار سینا آمده  
 صبح چنین نور مبین وان عارض کلکون بین  
 بالمل و تکلیفی چنین آن غره غرا آمده  
 هر دم نسیمی میوزد نومی عبیری میرسد  
 صبح امید میصدد غبر آ نور آمده  
 دریای خورشید روح شد هر موج از آن یک فرخ شده  
 وان فرخها براوج شد در پست بالا آمده  
 صوت نا الحوت هر زمان آید نواح آسمان  
 می نشنود جز کوشش جان آذان صفا آمده  
 ابر کهر باران است این فیض در باران است این  
 نور شر باران است این انوار آمده  
 آفاق غنیمت بار شد امکان پر انوار شد  
 لب خشم بایدار شد تبصیر رویا آمده عشق ظلا  
 خوریز نشد عالم شرانگیز شد جام عطا بریز شد چون <sup>صهال الله</sup>

زنجیر یوسفی چون کردند احسان اولور  
 مصر حقیقت ده عزیز هر کشوره سلطان اولور  
 ملک سلیمان مخصر بو توده غیراده در  
 ملک اهل درکش بحدوب پایان اولور  
 فیض قدم باقی حکام که موجیم که جام جم بر قطره  
 حک آن دن ایچین سرخانه مستان اولور  
 فیض خدادر فاندرد عشقی بوز کلر یا ندرد  
 طاقی اغرض اولندرد هر دردند در مان اولور  
 عالم بتون اعیناردر انجس سکا حق یاردر  
 دل عاشق دیداردر یارم بگا مهمان اولور  
 معشوق چون غمخواردر جام عشق اسراردر  
 عشقک ولو خوشخواردر فابلر بتون اوزان اولور  
 بیچاره دل بالان اولور پراه و پرافغان اولور  
 پردرد و درد بان اولور مردم سکا قربان اولور

ای

ای دلبر مبراهیم افشاده بیچاره یم بوغربنه  
 آواره یم کوکلم همان بریان اولور - انہی  
 هوکله بی  
 حمد المن خاق حقیقت نورانیه و هویت رحمانیه و  
 کیونند روحانیه و جوهره بانیه و دره نورآ و  
 خزینة غمرا و جلالها و واسطه فیض العظمی و رابطه  
 الصمد الکبری و وسیله الموصیة العلیا ففاضت حیا  
 رها و افاضت بر غائبها و تشعشع و تلمس  
 واضائت و اشرف و لاحت و اباحت بالأسرار و  
 هتکت الأسرار و شفت الحجاب و اراحت الثقباب  
 عن وجه توارث بر الشمس فی السحاب کل من علم بانان  
 و یبتقر جبریک ذوالجلال و الأکرام و اقام الخیرة و الشأ  
 و التسلیم و الهماء علی نایک الدرة البیضاء و الیاقوتة الحمراء  
 و الخزینة الثورآه الجوهرة الربانیة و الکیوننة الصمدانیة و

الذائفة الروحانية والأئمة الروحانية واسئل الله ان يجعلها  
مغزى فاضلها ومنغزى في جرحها ومنغزى في جرحها  
ومستفهم من اشراقها ومنغزى من انوارها ومصطليها  
من نارها ومنغزى من مشكاتها فبجان من خلفها  
وانشائها وابدعها ولخارها واصطفيها على العالمين  
هو النبي

قال الله تبارك وتعالى حتى اذا بلغ مغرب الشمس فوجد  
غرب في عين حمئة الآية يا ايها الناظر الى الملاكوث  
الاشي فاعلم بان هذه الآية المباركة والرتبة الملائكية  
والنخبة الالهوتية والحقيقة الروحانية لا ياتي الا بغير  
وآثار المشاهدين فانظر بان ذلك العالم البصير والمعارف  
الواقف العليم المطاع باسرار الرب الشدي المشفق الى  
مشاهدة انوار مجال المير في ساح في اقاليم الوجود ونسأ  
في مشرق الابداع ومغرب الاخرى واشفق الى المشاهدة

النشأ

النشأ فانراى كائنا من الكائنات وموجودا عن  
الموجودات الاطراف في شمس ودنور الوجود وملا  
الحقيقة النشأ فتنه في كل موجود مركز السنوحات  
الروحانية ومطاع الانوار الروائية والسر الميسر والرمز  
المكمن في الكيونية الفردانية في عالم النشأ  
وخاص في مجال الكبرياء ومفاوز عالم النشأ عن اهل  
الانشأ حتى اهتدى الى ساحل النشأ الساطع الذي يخرج  
عن الاطار ويستر عن الابصار وغاب عن عقول اهل الانكسار  
الفرع الفهم والاسم الاعظم والمطالع الكرم والمغرب المير  
الساطع على افاق الامم فوجد شمس الحقيقة الروائية والمير  
الاعظم الروحانية والموتيرة الفدائية السجانية والذائفة  
النورانية الصمدانية غار تبارى مخفية مستورة مكنونة في  
كيونيتها جاعلة الوجود وحرارة النار الوجودية حيث  
ان المطهر الرحماني والمطالع الروائي والمغرب الصمداني له

مقامان في عالم الظهور ورتبتان في حيز الشهود و  
في المقام الأول هوناً نضباء الحيوة ورسا سبيل الجنان  
والروح الساري في حقائق الموجودات وهذا الفيض  
العظيم والمجرب المين يعبر بالماء المعين ومن الماء كاشع  
حتى وفي المقام الثاني هو النار الموقدة في السدرة  
المباركة والسعلة الساطعة في السناء المقدسة و  
اللمعة القورانية في طور البقعة الرحمانية كال قال الحكيم  
عليه السلام اني انشت نارا العلى اتيتكم منها بقابس و  
لعلكم تضطلون فالأفانض من حقيقة الجود على عالم  
الوجود في حيز الشهود والحرارة الشديدة التي ظهر من  
نار الوجود اذا اجتمعا يعبران بالعين الحجة اي حامية حارة  
محنة العزيز الودود بالها الناظر الى ما كون الوجود  
فلبين لك معناه ثانياً في الأية المباركة فان ذلك الأعلم  
التالك في عوالم الأيجاد منهم الفزاد الساع في أفاق

الكائنات

الكائنات بنور الرشد لما استندت به الغرام والصبان  
والأشواق الى مشاهدة الأشراف من نور الأناق ناه في  
هيماء مظاهر الكائنات وهام في سباسب وصياصى  
مطالع الموجودات حتى وصل الى قطب الرحى مركز دائرة  
الوجود في النفاك الأعلان وهو الركة العليا الدائرة حول  
نفسها في الفضاء الذي لا يتناهى فامتدى الى نور الهدى  
والكلمة العليا والسدرة المنتهى في المسجد الحرام والمسجد الأقصى  
الذي بورك حوله فوجدان شمس الحقيقة غاربه في غرب  
عين الحيات الحجة اي معين ماء الوجود المختلط بماء اى طين  
من العناصر الوجودية في حيز الخارج المشهور بذلك النور  
الساطع الأرامع وحقيقة الحقائق والسير الأعظم موجود  
في هيكل بشري وغالب ترابى وجسم عنصري اى تجل جميع  
الأسما والصفات والأفوار في هذه المشكاة الله نور الشهد  
والأرض مثل نورة كسكارة فيها المصباح والعين له سبعون

من في الغزف منها عين جارية وعين باكية ومعنى الشمس و  
الشعاع والحباب والرئيس والحقيقة الذات وامثال  
ذلك وقال المفسرون كأنها ضرب في عين جنته ع

هو الأبي

المهل تروى نفري وفاقى وحقى وسدة لوعتى وسورة  
غلتى وكثرة ظمأى وعطشى لعين فيوضانك وسلسيل  
عنايتك فوارلى في جمالك وواجذبى لمسامه انوار  
طافتك وواشوقى للفتانك والتجرج من كأوس طافحة  
بصهبا وعطائك اى رب انى اسير الطعنى بفدائك  
انى مستجير فاجر فى من ومدة حرمانى بقونك وانى دخيل  
فأرونى فكيف حفظك وحمائك ومشتاق ارضعنى الى  
ملكوتك ومهوف دخلنى فى ظل صوتك وكلائك و  
مأسوف عليه اسمعنى لطغات عين وحمائك اى محبى  
الحق هذا الضراق والحق هذا الأقران فى ميزان حرمان

الأستياق فبغزهاك ضاق صدق وارتما أزدى و  
انكسر ظهري واصفرد جوى وابيض شعري وزال بحى و  
لمع عظمى وسالت عبراتى وصعدت زفراتى واشتدت  
سكراتى وزادت حسراتى فى كل يوم اما ترجمنى بالموتى انا  
تعتطف على ايام ولأى هل لى تيمير الا انت ام لى تيمير انت  
ام لى حنون الا انت ام لى ودود الا انت لا وحضرة عزك  
انت ملاذى ومحبى ومهربى فى كل حال اجزى احفظنى  
واعرج بى الى ملكوت رحمتك انا انت المقصد والروث  
الرحيم ع هو الأبي

بأيتها النوح الى لكون الوجرد والمناشبت بذي ابداء  
العظمة فى حيز التهمود المنقلب بين اصل التجرد فامعن  
النظر فى طبقات اصل البشر ترتيب منهم كين فى التهمودات  
التي هي الملائكة والسيئات الملائكة والجنات المساترة  
والظلمات الخالكة من شرود النسر والهوى والهبوط فى



مها وما للذل والشقي ومعذبين بشؤون الغفلة والعي  
وهامين وفيما الجهل والجفا فكأن الملئ ينظر اشراق  
الحقيقة في افق الأمل وكل فرقة تترصد سطوع انوار ساطع  
في مشرق التور وكل قوم موعودون بظهور سيدهم الوجود  
الموعود عند اليهود والمنظر عند اهل الانجيل بفضل الرب  
الودود والمبشر بظهوره في خير السمود في لسان الجيب  
المجود حتى يشره عن افق العام تنكشف الظلمات  
الصيم ونزول الغيوم المنكافرة في انام الامم وينشئت  
شمل جنود الجهل وينصرها ملك العالم والفضل ويتمكن اولو  
العرفان وينبذ دعونه الخذلان ويأوح جمع الهدى و  
يشرق سراج الهى ويجتدل كل اعوجاج ويستقيم كل  
اخلاف ونزول كل الشبهات وتنكشف السجحات عن حجب  
الحقيقة فلما جاههم بالبرهان الفاطح والذوق الساطع  
الدليل اللاحق انقلبوا على اعقابهم صاعرين وعن الحق من الخبير

هو الابهى

هو الابهى

سبحان من انشا الوجود وبلع كل وجود وبعث الخامين  
مفانا يهود واطهر الغيب في خير السمود ولكن الكل في  
سكرتهم يعمهون واستر بيان النصر للشيد والكور سيد  
وخلق الخالق الجديد والقوم في سكرتهم غافلون ونفخ في  
الصنوبر ونشر في الناقور وارتفع صوت الساخور و  
صعقوا من فصق الوجود والاموات في قبور الاجساد لله  
ثم نفخ النفخة الاخرى وانت الرادفة بعد الرادفة وظهرت  
الناجية وذهلت كل منعة عن راضعة والانس في  
ذهو طم لا يشعرون واما الشياطة وانت الساعة و  
امتد الصراط ونصب الميزان وحشر من في الامكان و  
القوم في عمه مبناون واشرق التور واطنا الطور ونسب  
دياوض رب الغفور وناحت نفحات الروح ونام من في  
القبور والغافلون لفي الابدان لواندون وسقرت

التيران وان لفت الحان وازدهت الرياض وقد تفتت الجاهل  
 وتأتق الفريوس والجاهلون فاداهمهم كما تصون  
 وكشف النقاب وزال الجباب وانشق الحجاب وتبارت  
 الأرباب والمحزون كما سرورن وهو الذي انشا لكم النشا  
 الأخرى وافا من الطامة الكبرى وحشر النفوس المشدنة  
 في الملكوت الأعلى ان في ذلك الايات لقوم يعصرون  
 ومن آياته ظهور الدلائل والآيات وبروز العلام و  
 البشارات وانشا واثار الأخبار وانظروا الأبرار الأحياء  
 واولئك هم الفائزون ومن آياته انوار المشرفين انقى  
 التوحيد واستعرا الساطعة من المطمح المجيد وظهور  
 البشارة الكبرى من مبشروه الفريد ان في ذلك لدليل لا يخ  
 لقوم يعقلون ومن آياته ظهوره وشهوده وجوده و  
 بثوبه بين الألائم في كل الباريين انظر الأخبار المشاه  
 كالذباب وهم من كل جهة يجيئون ومن آياته مقارفة الليل  
 الفاضحة

انظر

الفاضحة والدرد الفاضحة من الأنداء الساكنة  
 للدماء الساعية في مدمم البنيان في كل زمان ومكان  
 ان في ذلك لنبوة الأنين في آيات الله يشكرون  
 ومن آياته بديع بيانه وبلغت قبيلته وسرعته نزول  
 كلماته وحكمه وآياته وخطبه ومناجاته وتفسير  
 الحكامات ونأويل المنشآت لعلم ان الأمر واضح  
 مبشور وللذين سبوا الأوصاف يتظنون ومن آياته  
 اشراق شمس عاومه وبرزوع بدر ففونه وثبوت كالأش  
 شؤنه وذلك ما اقربه علماء الملل الراسخون و  
 من آياته صون جماله وحفظ هيكل انسانيه مع شروق  
 انواره وهجوم اعدائه بالستان والسيوف والسهام  
 الراسقة من الألوف وان في ذلك لعبرة لقوم ينصفون  
 ومن آياته صبره وبلائه ومصائبه والآله تحت الاستك  
 والأغلال وهو نيا دى الى آيات الأبرار الى آيات

الأخبار التي إلى المطالع الأنوار قد فتح باب الأسرار  
والأشراق في خوضهم بليغون ومن آياته صدور كتابه  
وفصل خطابه عطا بالملك وانذار لمن هو احاطة <sup>بفضل</sup>  
بقوة نافذة وقدرة ضابطة واسأل عرش العظيم بأيام  
عديد وان هذا الأمر مشهود مشهور وعند العموم ومن  
آياته علو كبريائه وسموه مقامه وعظمة جلاله و  
سطوع جماله في افق السجى فذلت له الأعناق <sup>وختعت</sup>  
له الأصوات وغنت له الوجوه وهذا برهان <sup>البيع</sup>  
به الفرق الأولون ومن آياته ظهور مجرانه وبرود  
خوارق العادات متباهاً مردفاً كفيض سحابه و  
افراد الخافلون بنفوسه شاهه لعمرو ان هذا الأمر ثابت  
واضح عند العموم من كل الطوائف الذين حضروا بين يدي  
الحق الفيوم ومن آياته سطوع شمس عرشه وشرق بدد  
قرنه في سماء الأعصار والأوج الأعلى من الفرقين <sup>سبون</sup>

وعاوم

وعاوم وفنون بهرت في الأفان وذمعت بها العقول  
وشاعت وذاعت وان هذا الأمر مخوم ع ع  
هو الأبهى

شمع روشن است واین روحانیان کازار کاشن  
فحات قدس منتشر است و نسائم حدائق ملکوت <sup>الهی</sup>  
روح بخش هر مستبشر ندای الهی از جبروت غیب <sup>است</sup>  
وصارای سخن از جهان پنهان کوشیده مستمند  
ارجما بهر الطاف پر موع است و موج احسان بد  
باوج کازار رحمت است که باغبان این بدست  
خوش ترین نموده و مرغان این رخا نیت است که  
رشدک طیور هبشت برین گشته و حقیق مخوم است  
که نشسته بخش دعاغ مواقع نجوم است و کاس <sup>است</sup>  
که طایخ بمزاجها کافور است ای دوستان ناچند  
در زاویه خولیم و محمود در این نار و قدیم و غافل

از مقام محمودی که جمال موعود مقامی بجهت و <sup>نشان</sup>  
 مفتر فرموده که غبطه اصفیا است و منزهات <sup>اولی</sup>  
 سر و اولیا وان مقبولیت و محمودیت در ساحت  
 کبریا است ان مقام منصور است و منظور است  
 مؤید است موفق است سپاهش خنودم ازها <sup>نشان</sup>  
 و پناهش طکون ابی رایش باقی الابی اینش عایشه <sup>بند</sup>  
 القوی طوی لمن نازبه بفضل ربه الاعلی ع  
 خفای کونیه عموماً مظهر آیت خفای الهیه راده  
 انجی شرافت کرامت و منقبت موهبت کثیره الیه  
 سرفراز و همانا اولان انسان در آیت کبری در  
 نخ عظمی در مظهر کمال در فیض شال در <sup>نور</sup>  
 طور شاق در مظهر اسماء در مطلع صفات علیا در  
 برنخ جامع در مشرق لامع در ملتفا بحرین در  
 مجمع بحرین در مرکز سطوع انوار حقیقتشاه برابر معدن

ظلمت

ظلمت شرک در قوای روحانیه و قنضای جسمانی <sup>نشان</sup>  
 غالب کورایسه طاق اولور جبروتی اولور معدن  
 حجت اولور مظهر عنایت اولور مطامع موهبت اولور  
 مصدر غضا ان انسانیه اولور منبع خصال روحانیه اولور  
 جامع عفت و استقامت و امانت و معرفت و حجت  
 و شهادت و عبودیت اولور حجت شهادت و آیت <sup>بعض</sup>  
 حیوانیه سی غالب کورایسه معدن ظلمت اولور  
 منبع خیانت اولور مظهر جهالت و شناعت <sup>شرک</sup>  
 اولور ای اللہ اکبر سو کل قولی <sup>کل</sup> الشمان حال با  
 لطیفه مظهر رحمان اولور والسلام ع  
 شمع شبستان حق نور با نافعش مقبیل از شمس  
 شعله و اثر از بخش شرق منور نما غرب معطر نما  
 روح بصفا لایحه نور با نافعش جسم علیل <sup>جنا</sup>  
 خسته شده ناتوان هر هم زخم شو داری در یلق بخش

فمنه عالم بخود دره آدم میو عالی از این گفتگو  
نور با خلاق بخش گاه چو بر قیاس گاه چو بر بهار  
خنده بله باده کره با نای بخش یوسف کفان من  
مصر را بخش خوش است جلوه بیازار کن بهره با خلاق  
فیض هائی سراج خاک درش بر تواج مرده  
ممشاق بخش جان همین دلبری آفتاب و پری  
کرده بی پری فرصت عشاق بخش بلبل کو با بسا  
نغمه بکشد سرا صی برن یا لها رجفه با طباغ بخش

هو الابی

او بود  
یکم که بود در گامه در بان او بود کشور جان و دل سلطان  
مور ضعیف اول بسیار بسبزون جمله انالیمه سلیمان او بود  
ذره صفت پر تو خورشید ده نور حقیقتله نمایان او بود  
قطره نابود وجود او بسبلیه در و کهر دن دولو عمان او بود  
بنده ناچیز ضعیف او لاسر کر ناخ سرحله شاهمان او بود

لشکر

لشکر جل الیه هم باشنه میر سپه صفدر رسیدن او بود  
مشح حقیقتله او بود آغاز نادر نور همی شعله سوزان او بود  
دلبر جانانه جانی فدا یکم که لیدر شاه شهیدان او بود  
آفتاب خیزد در او نور او بود ثابت عهد را بخیمان او بود  
بست اجتهای آل لیم جبار الله الیم هو الابی  
ای دوستان الهی و یاران معنوی خداوند عالیمان  
در قرآن حکیم میفرماید ولکم فی رسول الله اسوة حسنة  
یعنی متابعت حضرت اسوه حسنه است و انما بان یقتدا  
حقیقی سبب حصول نجات در دو عالم امت رسول  
مأمور با اتباع در جمیع شیون بودند و چون ازادی این  
صنایع قوم را صراط مستقیم دانسته سلوک نمودند در  
انلیم راستان و کشور مالوک کردند و نفوس که در راس  
و حصول آسایش گوشتند خود را از جمیع مواهب محروم  
نمودند و در اسفل حفرة یاس معدوم یافتند ایامنا

بسر آمد و خوشیشان بپایان رسید صبح روشنشان  
تاریک شد و جام صافیشان در آلود و غبار آگین  
نیم باز غشان آفل شد و کوب لامعشان غارب اما آن  
نفوس مقدسی که ناسی نمودند در افق اعلی چون نجوم  
هدی بدر خشیدند و در مطلع آمال با بنوار بمیشال  
ساطع کشند بر سریر سلطنت جاودانی نشند  
و بر تخت کامرانی رحمانی استغرابانند انارشان باهر  
و انوارشان لامع کواکبشان در ریاست و موکبشان  
افواج ملیکدانان کرامت سرمدی قصرشان همیشه است  
و بیادشان و طید نورشان جهان افزو است  
و حرارتشان جهان سوز سال قیاس نماید نفوس کائنات  
مان نور همین نمودند چنین مواهب و مرایب فایز شدند  
حال ما اگر ناستی بحال ابوی و حضرتنا علی روحی این است شهید  
فی سبیلها الفدا نام ایم چه خواهد شد حضرتنا علی از بد

طلوع

طالع جمالشان تا یوم شهادت گیری شب و روز زاد  
استد بلاد در سیلند کاذراندند و آخر الکاس سینه را  
هدف هزار تیر بلانز فرودده با سینه شرح شرح بلکوف  
ابهی شناقتند جمال نام اسم اعظم زهره بلانی چشیدند  
و جام لبرینمراست بلانی نوشیدند سینه را هدف هر تیر  
و کردن راه بین هر شمشیر فرودند اسیر زندان گشتند و  
بینه زنجیر با مان عرض هجوم اعدا شدند و هدف و هجوم  
اشرار مقهور و سلاسل و اغلال گشتند و مغلول و ثاق  
و اصفاغ و بیدان و طمان کردیدند و سر کون بلاد بلغارو  
صفلاب شدند در بجن اعظم و سناری بلانی میر گشتند  
و اسیر ظلم و ستم در این زندان جفا و بظلم ایام مبارکش  
بسر آمد و صعودها کوش فرود آمدند در بیستان اوتان  
و یاران طلعت نور، آیات را راست کردید و قیقه ما  
آسوده نشینیم و صبر پیشه کنیم و آسایش و راحت جویم

نادرازا مایش و کسالت افیم و بحیالات خویش پردازیم  
 و بهر بیکانه و خویش دل بندیم لا والله باید شب و روزان  
 نیاسایم و دل پاک و با آلائش این عالم نیالایم بزم ندای پادشاه  
 و جشن عیش برپا نمایم و با چنگ و دف و نی با آهنگ طوکوش  
 اهل نغمه سرایم و در قصر کمان شادمان خندان بقربانگاه خدا  
 جشنایم و جان و تن و سر و بدن انفاق نمایم ای ایران وفادار  
 و ای دوستان ثبوت و استقامتی ای بنهالان <sup>تبت</sup> و  
 ای منظران تعاقب و تمسکی هر یک باید مشوق دیگری کردیم  
 و هر یک سائرین شویم و در نشر نغمات <sup>الله</sup> کوشیم و با اعلان <sup>الله</sup>  
 پردازیم از نسیم گلشن عنایت دایم هر یک کردیم و از نسیم گلزار  
 احدیت ملت شویم در قلب ابرار شوق و شور انگیزیم و  
 در دل احرار و له و سرور اندازیم حمد خدا را که جنود ملکوت الهی  
 در هجوم است و هجوم افرو اعدا در سطوع و مجور علم هدایت  
 جنبش است و محاب عنایت در ریش و تیر افرو <sup>ش</sup>

جشن و عیش و ملکوت در عنایت مسترناست و صبح  
 عنایت ناشر بر پرتو هدایت آهنگ ملکوت اهل است  
 که از ناله اعلی میرسد ای حردیه بیان ددل جاندار شو جاندار  
 ای خفته در آب و گل بیدار شو بیدار شو ای هست و  
 مدح و شکر و مصلح هوشا شو هوشا شو آفاق غنیمت <sup>شهر</sup>  
 احداق پر افوار شد اشراق آفتاب شد از جان و تن بیزار  
 شو بیزار شو همگام قربانی بود انفاس رحمانی بود  
 اسرار ربانی بود بر عاشقان سر دار شو سر دار شو  
 کلبانک مرغ خوش سخن بر شاخ سروانا چون در مرغی  
 میدهد تو هم اسرار شو تو هم اسرار شو ع  
 ای عشاق ملکوت اهل

انوار حق رخشان شده      دریا و حق بوستان شده  
 و چه صدی نابان شده      خنماشها پنهان شده  
 ابر کهم کریان شده      برق قدم خندان شده

حاشیة فیض و جانان شده با ابر کهم کریان شده

بلبل جبالگان شده در روی کل حیران شده  
 مدهوش و سرگردان شده مست رخ جانان شده  
 مخمور و همسکران شده پراه و پرافغان شده  
 سوی خدا نالان شده کمالک دهن من غفار من <sup>زبان</sup>  
 ای روح وای ریاض من ای آرزوی بان من ای واقف <sup>پناه</sup>  
 ای رد پای در بان من این جمع بایان تواند عمو پر دیشا  
 تواند سرگرد و حیران تو شد خست ز حیران تواند  
 مرده و حیران تواند یک پر تو ای ز روی خود یک ستم از بوی <sup>خود</sup>  
 یک نفس از روی خود بوی خوشتر از گوی خود یک سطر از بوی <sup>خود</sup>  
 بر ما تو احسان کن از خود رحمانی کن از فضل ربانی کن  
 نازندگی بام ز تو

ای خدای پر عطاء ذوالنق وافت جان و دل و اسرار من  
 در بحر مونس جانم تویی مطلع بر سوز و حریم تویی

هر دل

هر دل پیوست با ذکر تویی خرم تو می بودید عمری  
 خوشتر و اندک کبریا تو نیست کور به چشمی که کربان تو <sup>نیست</sup>  
 در شبان تیره و نارا ای فدایر یاد تو در دل چه مصباح <sup>منیر</sup>  
 از عنایت بدل روی بدیم ناعاج کرد ز لطف تو <sup>فدیم</sup>  
 در لیاقت سکر و در فندها بنکر اندر فضل خود ای ذوالعطا  
 این طیب و پال و پراشکنند از کرم بال و پری احسان ما

ارض صر جبات بر آملی عهد داماد فرخ خدا <sup>شهر آبادی</sup>  
 ای هر آن مثال مجسم و ما هر چند مشاغل مجره و تکالیف  
 مبرمه از جمیع جهات آن محیط است و ابد از صفت تحریر کرده  
 دلچسپ و منسوب بان جوهر صفا و در دانه صدف و نازدانی  
 جمال الهی و قریب طلعت اعلا و منقطع ازنا سوی و منضاع  
 ملکه شاهی و ناز بخت انصاف مستقیم کارها را گذاشتم و بیاد



تو پر دایم ملاحظه کن چه قدر عزیز می آن در دنیوی و دنیوی  
آن ان الله مطهره وان یادگار فدائی اسم اعظم را در شریعت  
و تکریم از قبل این عبد برسان و البه آء علیک و علیها ع  
سوال اولی ای اجباء الهی کو کبار الله

در جمیع امانی بسطای ساطع لامع و ندای اجباء الله الاهی  
از حجر کیهان بالا مکان مرتفع نغمه سبحان ربی الاعلی از  
حضیض ادنی بسمع بلا اعلامیرسد و بانک و آهنگ سبحان  
رب الاهی سموات علی تو اصل با وجود این کران محتجب  
و ناقصان چون کم مهین در زیر زمین محتبس و این  
الکثره و علویها و سهوها بر زبان میرانند ع

